

سند و بین روزنامه انیس و مجله ژوندون حلول عید سعید
اضحی را به قاید بزرگ سلی، بنماغلی، محمد داود، کمیته مرکزی
اعضای کابینه، اردوی فداکار افغان و کافه هموطنان گرامی و
سلمانان جهان تهنیت میگویند



سعادت و اعتلای ملت افغانستان اساس انقلاب مارا تشکیل میدهد



متن پیام رهبر ملی ما به
مناسبت عید سعید اضحی

هموطنان عزیز و گرامی!

حلول عید سعید اضحی را به همه شما خواهران و برادران عزیز از طرف خود و رفقای خود از صمیم قلب تبریک میگویم و این روز مقدس را که بهترین نمونه از خود گذری و ایثار در راه حق و رضای خداوند پس از آن است برای سعادت افغانستان و مردم آن نیک و میمون میخواهم.

در این موقعیکه عید سعید اضحی را تجلیل میکنیم باید مسئولیت ها و مکلفیت های خود را در مقابل مردمان بینوا و فقیر خود بیاد داشته بزرگترین درس کمک و استمداد به هموطنان خود را بیاموزیم و وظایف بزرگی را که اساس انقلاب مارا تشکیل میکند و عبارت از سعادت و اعتلای ملت افغانستان است، ملتیکه در تاریخ این گوشه دنیا گذشته پرافتخاری دارد، فراموش نکنیم.

در اخیر یکبار دیگر عید سعید اضحی را به مردم افغانستان به سرادان پشتونستانی و بلوچ خود و کافه مسلمانان جهان تبریک میگویم و صلح پایدار و عادلانه را در سراسر جهان تمنا دارم.

پاینده باد افغانستان
زنده باد جمهوریت

رهبر بزرگ ما ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه بعد از اداای نماز عید سعید اضحی مراتب تبریکات اعضای کابینه را می پذیرند

طی پیامها بزرگان پشتونستان آزاد و وسطی و پشتونستان محکوم جنوبی:
عید سعید اضحی را به حضور رئیس دولت
تبریک گفته اند

صمیمانه تبریک گفته و ترقی میزید افغانستان و رفاه ملت افغان را تحت قیادت مدبرانه ښاغلی محمد داؤد در پرتو نظام فرخنده جدید آرزو نموده اند.

همچنان بزرگان منطقه پاره چینار کرم به نمایندگی مردم و اعضای خود طی پیامی عنوانی ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و ملت افغان عید سعید اضحی را صمیمانه تبریک گفته و ترقی میزید جمهوریت افغانستان و آسوده حالی ملت افغان را در تمام ساحه ها آرزو کرده اند.

بزرگان باجور سالارزی مو منسد اتمانخیل و چار منگ پشتونستان آزاد شمالی صافی و شینوار سور کمر و خانزادگان و بزرگان تیرا و افریدی خیبر شینوار و پرو چکنی و بزرگان تمام قبیله های مومند پشتونستان آزاد وسطی و بزرگان منطقه سید داوری بیتی وزیر و تمام بزرگان منطقه کرم همچنان بزرگان کاکر اچکزی و بلوچ پشتونستان محکوم جنوبی طی پیام هایی برای ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و به تمام مردم افغانستان عید سعید اضحی را

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بعد از اداای
نماز عید سعید اضحی برای رفاه مردم باشاهمت افغانستان
و جهان اسلام دعا کردند

ترقی و رفاه مردم باشاهمت افغانستان و جهان اسلام دعا کردند و از بارگاه ایزدی سعادت و ترقی جمهوریت جوان افغانستان را استمداد نمودند.

پس از اداای نماز عید رئیس دولت و صدراعظم به قصر گلخانه ریاست جمهوری رفته مراتب تبریکات خود را که در اداای نماز با ایشان اشتراک داشتند قبول فرموده پیام قایم بزرگ ما که به مناسبت ایام متبرک عید سعید اضحی عنوانی مردم متدین کشور بقیه در صفحه (۴)

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ده قبل از ظهر پنجشنبه ۱۳ جدی نماز عید سعید اضحی را در مسجد مبارک ارگنریاست جمهوری ادا کردند.

باقایده ملی مادر اداای نماز دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت، اعضای کابینه، رئیس محکمه عالی تمیز عدل از صاحب منصبان ارشد اردوی جمهوری، علمه اذیتونستانی های مقیم کابل نیز اشتراک داشتند رهبر بزرگ ما و سایر نماز گذاران برای

میعاد حبس باقیمانده یک عده محبوسان عفو گردید

قاید بزرگ ما بمناسبت عید سعید اضحی میعاد حبس باقیمانده یکمده محبوسین مرکز ولایات کشور را مورد عفو قرار داده اند .
همچنان به تقریب این ایام منیرک راجع بدست حبس یکمده دیگر از محبوسان تخفیف امر فرموده اند .
قوماندانی عمومی زندان و پولیس وزارت داخله گفت میراث الطاف رئیس دولت و صدراعظم مبنی بر عافی محبوسان و تخفیف آنها از طرف آن قوماندانی به مراجع مربوطه ابلاغ شده است .

قیمت برق حرارتی در شهر مزار شریف و ولسوالی بلخ تنزیل داده شد

به اساس فیصله مجلس عالی وزراء قیمت برق حرارتی در شهر مزار شریف و ولسوالی بلخ ولایت بلخ تنزیل داده شده است .

یک منبع وزارت معادن و صنایع گنت فعلا که در تنویر شهر مزار شریف و ولسوالی بلخ از برق حرارتی استفاده میشود قیمت یک کیلووات ساعت برق در موسسات صنایع و نیم افغانی و در منازل و دکان ها و غیره سه افغانی تعیین شده است .
منبع اضافه کرد در سابق که درجا ها مذکور از برق دیزلی استفاده میشد چون قیمت تمام شد آن زیاد بود فی کیلووات ساعت پنج افغانی محاسبه میشد .

پیانیست امریکایی در ادیتوریم رادیو افغانستان

کنسرت داد

دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ، بعضی از اعضای کابینه ، عده ای از مامورین عالی رتبه و گوردیلو ماتیک مقیم کابل به دعوت وزارت اطلاعات و کلتور پریش کنسرت بناغلی جیمز تا کو پیانیست معروف امریکایی را در ادیتوریم رادیو افغانستان استماع کردند .

بناغلی جیمز تا کو پیانیست امریکایی که به سلسله مسافرت به کشورهای اروپایی و آسیایی به کابل آمده است در این کنسرت پارچه های سمفونی بعضی از کمپوزر های معروف غرب را اجرا نمود .

معاون صدارت عظمی در ختم کنسرت هنر مند امریکایی را پذیرفته و با وی مصافحه کرد .

همچنان پوهاند دکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور دسته گلی به بناغلی جیمز تا کو اهدا نمود .



معرفی بیانو نواز امریکایی با دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ، در عکس پوهاند نوین وزیر اطلاعات و کلتور نیز دیده میشوند .

نتایج ۳۶۵ دوسیه به محبوسان ابلاغ شد

دوسیه سه صد و شصت و پنج محبوس ولایت جوزجان در طرف هشت روز مطالعه و نتایج آن به محبوسان ابلاغ گردید .

بناغلی عبدالواحد رئیس گروپ مختل وزارت های داخله ، عدلیه و شورای عالی قضا در شیرخان به نمایندگی باختر گفت نتایج دوسیه هفتاد و پنج نفر محبوسیکه بعد از طی محاکم لاله به ولایت جوزجان رسیده بودند نیز به آنها ابلاغ شد .

وی افزود اکثر دوسیه های حل نشده که بعضی آن مدت سه سال را در بر گرفته بود

در ولسوالی ها ، علاقه داری ها ، محاکم و شعب پولیس قرار داشت .

در تدقیق هیات دوسیه های نیز شامل می باشد که فیصله محاکم ابتدائیه در آن باره صادر نشده بود .



بناغلی جلال رحمت

وزیر تجارت

مقرر شد

از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم فرمان تقرر بناغلی محمدخان جلال رحمت به حیث وزیر تجارت

صادر شده است .

سعادت و اعتلای ملت افغانستان



منظره از ادای نماز عید سعید اضحی در مسجد جامع بل خشتی

خداوند یکتا استدعا کردند .
بعد از ادای نماز والی ها و لروی
و لسوالان در اجتماع مردم آرزو کردند
تا این ایام خجسته بامسرت سپری
کرده .

قبل از ادای نماز در عید گناه ها و
مساجد جامع علما و خطبا درباره فضایل
این ایام متبرک و تاریخچه این روز
مذهبی اسلام ، مواعظی ایراد نمودند
اتحاد و اتفاق جهان اسلام و ترقی مزید
دولت جمهوری جوان افغانستان را از

دوست افغانستان قبل از ظهر روز ۱۳
جندی نماز را در عیدگاه ها و مساجد
جامع اطراف و اکناف مملکت ادا نموده
برای سعادت مردم و اعتلای مزید
کشور در روشنی نظام فرخنده جمهوری
تحت قیادت قاید ملی ما پنا غلی
محمد داؤد دعا کردند .

صادر شده بود ساعت ۱۱ قبل از ظهر و روز
۱۳ جندی از طریق رادیو افغانستان نشر
گرفتند .

طبق اطلاع نمایندگان آژانس باختر
مردم سراسر کشور حلول عید سعید
اضحی را صبح روز پنجشنبه با گرمی استقبال
نموده و هزاران نفر از مردم دیس

وزیر فواید عامه

کار احداث سړک نورستان را افتتاح نمود

شاهلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه روز ۸ جندی با فشار دکمه ماشین سرنک پرانی
و انفلاق اولین سرنک در دامنه کوی میری واقع در دهنه دره شمه گل کار احداث سړک
نورستان را شروع نمود .

سړک نورستان که بطول ۳۰ کیلو متر احداث میشود و لسوالی نورستان را به مرکز
ولایت لغمان وصل میکند .

همچنان وزیر فواید عامه به اتفاق شاهلی عبدالقادر قاضی ، والی لغمان ، رئیس میخانیک
و معاون انکشاف محل از خط سیر سړک نورستان دیدن نموده و تهنیت عمارت کتابخانه
عامه ولایت لغمان را در شهر میترام گذاشت .

مصارف ساختمان این عمارت را که به بیش یکصد هزار افغانی بالغ میگردد مامورین و اهالی
ولایت لغمان مساعدت کرده اند .

قرار یک خبر دیگر شاهلی فایق صبح ۸ جندی حین مواصلت به میترام به اتفاق والی
لغمان از کار ترسیم بل جوگی که توسط مدیریت فواید عامه به همکاری داوطلبانه مردم آنجا
شروع شده دیدن نمود و در قسمت تکمیل کار آن با والی و مدیر فواید عامه مذاکره
کرد .

معاون صدارت و اعضای

کابینه مرآتیب تسلیمیت

خود را در کتاب مخصوص سفارت ترکیه

ثبت کردند

دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ، اعضای کابینه ، مسامورین
عالمیه عسکری و ملکی رئیس و اعضای انجمن دوستی افغان و ترک ، کوردیلوماتیک مقیم کابل
و عده زیادی از شهر یان پروژه های (۷۶ جندی) به سفارت کبری ترکیه رفته مراتب تسلیمیت و
همدردی خویش را نسبت وفات مرحوم عصمت انیتو در کتاب مخصوص در ج
نمودند .

مرحوم عصمت انیتو که یکی از زعمای سیاستمداران برجسته ترکیه بود روز سه شنبه
گذشته به عمر هشتاد و نه سالگی و فسادات

اسلام و زندگی

ع . عبا

حج درس مساوات و بشر دوستی

مدینه رحل اقامت می افکند و باز به درب فیض بار مسجد پیامبر اسلام گام می نهد. نباید آن در و دیوار را بیگانه سطحی بیند و آن مسجد را مسجدهای چون همه مساجد دیگر پندارد .

حاجی درین لحظات بخاطر باید بیاورد که بخائی وارد شده که از فرازمین آنندای وحدت و یکتا پرستی، ندای حق و انسانیت یگوش جفا بیان طنین نواز شگرش را بخش کرد و زمزمه مساوات و آزادی ، در کرانه های این دنیای عظیم گسترش یافت و بالا خص بیاد بیاورد که آنجا آرامگاه راد مردی است که دوره های پر افتخار زندگی اش را در راه تعمیم مساوات، رفاهای انسان ها از زنجیر های اسارت ، وقف نمود و برای امحای کلیه آثار و سیفای فساد و خرافات پرستی، تا آخرین لحظه حیات مبارزه کرد و آرامش و راحت را بخاطر راحت و سعادت جهانیان از دست داد و بالاخره ، در همین گهرو دار از میان ما رخت بست .

حاجی باید بخورد و باید و بایان عقیده برسد که در آن بارگاه، تظاهر و تفاخر، دورنگی و خود سازی ، از قماش اند طرد شده، باین فاصله برسد که جز صفا و صمیمیت، راستی و صداقت ، در آنجا نمی پذیرند و باینجه در کجا و پذیرش ها در نتیجه از آنجا بایک تعمیم پایدار باروخ پیامبر اسلام، تجدید پیمان کند، درس فداکاری ، اخلاق و انسانیت گیرد، احساس کمک بهم نوع را در خویش زنده و استوار سازد.

تعهد کند که دیگر در سراسر زندگانی فردی و اجتماعی خود یک اصلاح عمومی وارد آورد و منافع اجتماع و برادارش را قربان سود جویی های فردی اش ننماید و باینجه از درجه های آموزنده و حیاتی پیامبر اسلام، در اجتماع خود فردی باز آید سود مند و مؤثر و فردیکه وظیفه عضویتش را در اجتماع درک و تشخیص داده و در طریق انجام وظایف انسانی اش از هرگونه تلاش ممکنه باز نماند .

اگر حاجی این واقعیت های شریعت اسلام را در مورد ادای حج مراعات ننماید و ضمیر و طاعش را با ایجابات انسانی اسلام وفق ندهد و تمام اخلاق اسلامی را در وجود خود تمثیل نکند، دیگر از حج وی جز قبول یکسلسله تکالیف و رنج های سفر و بالاخره صرف یک مشقت پول، نتیجه و ثمری دیگر متصور نخواهد شد، زیرا اسلام آئین واقعیت ها و حقایق است، نه روش تظاهر و اعمال نمایشی .

در نظر میگیرد و بمنظور فراهم آوری عوامل و زمینه خوشبختی و سعادت دنیای بشریت، پروگرامهای اصلاحی خود را به پیش می برد. تشکیل اجتماعات بزرگ و خیره کننده خدا پرستان در سبیل یکپار، در محلی واحد و خیلی دور از اوطان و اماکن زندگانی شان نمایانگر این فلسفه جفا نیستانه اسلام است که، جز مرز عقیده سرحد و مرزی دیگر در آئین اسلام مدار اعتبار اساسی نیست و بندگان خداوند در هر گوشه و در هر فاصله ای که هستند ، در یک مسیر حرکت میکنند و جانب هدفی واحد و مشخص به پیش میروند.

مفردات اسلام برای آنکه خا جیانی که حج شان در پیشگاه پروردگار مورد قبول قرار گرفته است، علاوه بر قابل میشود که عمده ترین آنها این است که حاجی وقتی در پایان مراسم حج دوباره بوطن خویش میگردد، بایستی تغییری چشمگیر در روش و طرز زندگی باقی و در اعمال و اجزای وی، نسبت بروز کار قبل از حج رونما گردد، دیگر دروغ نگوید، با مردم از در تقیلب و خیانت پیش نیاید، حقوق فرد و اجتماع را محترم شمرد، بر اموال و ناموس دیگران تجاوز نکند، وحدت و هماهنگی سالم و مشروع را از یاد نبرد و بالاخره ، مسلمانان باز آید واقعی و پاینده کلیه اواخر و قوانین سعادت بخشی اسلام .

حاجی وقتی وارد صحرای سوزان بسطی میگردد و مخصوصا وادی های پر اسرار را در طریق مدینه، پشت سر میگذارد و در انجام به شیر الهام بخش و شور آفرین

بهمه یکسان و دارای شکل و طرح واحدی باشد .

حاجیان چون در منتهای تجرد و سادگی بوده و سر و بر خویش توجیه نمی نمایند ، ازینرو فقط یک چیز می اندیشند و بسوی یک هدف قدم بر میدارند و آن هدف عبارت است از پرستش آفریدگار واحد، ایجاد و استحکام علائق برادری در پرتو ایمان بخدا و پایداری آنچه در تقویت و بقای نیروی ایمان و برادری مؤثریت دارد .

دستورات اسلامی حاجی را امریکه میدهد تاخویشتن را متخلق باخلاق عالی اسلامی نموده مسئولی از اخلاق و روش انسانی اسلام سازد، بدین منظور ، دیگر هر تکلیف ناشایستگی ها نشود ، باعمال مخالف روحیه اسلام دست نزنند، احساس عجب و غرور و برابری دیگران نکنند، از ظلم، تجاوز، غصب و اتلاف مال و حقوق مردم، جدا خودداری ورزد و بالاخره باعمال ضد کرامت انسانی و ضد مساوات و هماهنگی، برخورد و دیگران رضایت ندهد .

اگر حاجی در اجرای مراسم حج این نکات را لحظه به لحظه در نظر نداشته و آن را خط مشی خویش نسازد، در شمار حاجیان واقعی در نیامده و تکالیف و وظایفی را که بگمان خودش بنام حج اجرامینماید، به پیشگاه آفریدگارش ارزشمند و قابل قبول نخواهد بود.

اسلام مکتبی است جهانی و بشری، مکتبی که بر نامه هایش را در شکل همگانی مطرح

میسازد و تمام بنی نوع بشر را از دورترین نقطه تا نزدیک ترین محل این زمین خاکی،

همانطوریکه نماز جماعت در حیات روز مره، خداپرستان را با گرد آوردن ایشان در هر روز پنج بار، در یک محیط پرازمستی و صفای معنی مسجد، یک ارتباط و پیوند محکم در میان مردم اطراف و نواحی هر مسجد، برقرار میسازد، و همچنانکه نماز های جمعه در هفته یکبار ، ایمانداران را در محیط وسیعتر از محیط اول الذکر که عبارت است از مسجد جامع و جانی که مرکزیت دینی مردم چند محل و یا چند گزرا تشکیل میدهد ، بدور هم جمع می آورد و بدینوسیله روابط و همبستگی های ذات البینی آنان را پدیدارتر نموده احساس برادری و هم نوعی را در آنها قوی و قوی تر میسازد .

هنگاه حج بیت الله عبادتی است سالیانه که پیروان آئین اسلام را از گران تا گران این کره خاک باضمیری پاک و سرشار از دوستی باهم رو بر رو نموده و همه ایشان را بدون کوچکترین امتیاز و بدون شناخت زورمند و ضعیف ، ثروتمند و فقیر و بالاخره بدون امتیاز فرمانده و فرمان، بر، در یک صف قرار میدهد و مصداق وحدت و هماهنگی جهانی فلسفه اسلام را به نحوی شایسته، تمثیل مینماید.

در اسلام پدیده عبادت آن است که در نهاد آنپایان و اقامت ایمان دارند ، یک روحیه مساوات در قلمرو بشر، و هم در سراسر آفریدگار، ایجاد گردد و روح از همان لحظه ای که آغاز میشود، این مساوات را به معنای وسیع تر آن به نحوی خاص، تأکید میکند .

چنانچه (احرام) که نخستین رکن و نخستین علامه از اعلام حج بشمار می آید ، اعلانی است که فرد مسلمان در پیشگاه خالقش و در برابر ضمیر باطنش بعمل آورده و باین اعلان با همه آنچه در مساوات بشری سدی ایجاد کند و در گرایش خاص قلبی اش در برابر خداوند، خایل گردد و بطور عام کلیه عواملی که صفا و صمیمیت را در علاقات میان ایمانداران، مکنز سازد ، با تمام قدرت مبارزه میکند .

باینسان پیروی از همین درس مساوات است که (محرم) یعنی کسیکه لباس مخصوص حج را بپوشد، از پوشیدن لباس دوخته شده و هرگونه آرایش و زینت، در ایام حج ، اجتناب نموده باینکار زمینه مساوات را حتی در قیافه ها و چهره ها نیز مساعد میسازد، زیرا در صورتیکه انسان هالیاس دوخته شده بر سر کنند و به زینت و آرایش مبادرت ورزند ، ناممکن است طرز دوخت و شیوه آرایش ، سویه و شکل واحدی را بخود گیرد و لااقل اختلاف جزئی بوجود نیاید و این تجرد و سادگی مطلق است که میتواند در همه جا و نسبت

شماره ۴۲

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت عایشه صدیقہ (رض)

اتفاق افتاده است

مهر عایشه صدیقہ (رض) مقدار چارصد درهم که ادنی ترین مهر است بوده با این روش پیغمبر اسلام «ص» بها تعلیم دادند که نیکو ترین زنها آنانی اند که مهر شان کم باشد .

زمانیکه پیغمبر اسلام «ص» به پیغمبری مبعوث گردیدند حضرت ابوبکر صدیق «رض» بقیه در صفحه ۵۶

ام المؤمنین عایشه «رض» دختر حضرت ابوبکر صدیق (رض) «خلیفه اول اسلام» است و بهین نام شهرت داشته مادرش ام رومان دختر عام بن عویمر است که در سال

دوم نبوت رسول خدا (ص) یعنی سه سال قبل از هجرت «در ماه شوال» عقد ازدواج صورت گرفته و لی انجام مراسم عروسی و نکاح در سال اول هجرت در مدینه منوره



شنبه ۱۵ جلدی ۱۳۵۲ برابر با ۱۲ ذیحجه الحرام مطابقه جنوری ۱۹۷۴

عید اضحی

عید اضحی، که مسلمانان سر تا سر جهان، با خوشی و شادمانی آنرا تجلیل میکنند، برای بزرگداشت خاطره ای عظیمست، از حضرت ابراهیم (ع) که از آزمون بزرگی موفقانه بدر آمد. اساساً زندگی امتحانیست از اینکه تاجه حد، کرده ها یمان برای دیگران مفید وارزشمند بوده است و تا چه حدودی مصدر خدمتی به هم نوع خود شده ایم.

انسانها در طول تاریخ در برا بر آزمونهای بزرگی قرار گرفته اند. و این حضرت ابراهیم (ع) است که در آستانه آزمون عظیمی قرار میگیرد و با بجا آوردن فرمان پروردگار، از آن آزمون پیروزمانده بدر میاید.

حضرت ابراهیم (ع) آنجا که حق است و عدالت بر تمام احساسات شخصی اش چیره میشود و از رقیق ترین عواطف انسانی که رابطه پدری و پسری باشد، اغماض میکند و با گامهای استوار بجانب قربا نگاه میشتابد تا گردن حضرت اسمعیل (ع) را با کارد آشنا سازد.

ولی خدای بزرگ پا داش این پیروزی را به حضرت ابراهیم (ع) باز میدهد و قربانی اسمعیل (ع) نهی و نفی میگردد.

ما که امروز پس از قرن ها به بزرگداشت عزم حضرت ابراهیم (ع) و بخشش حضرت اسمعیل (ع) از جانب خداوند (ج) عید میگیریم و شادی

میکنیم باید این اندیشه را نیز از آن حادثه استنباط کنیم که بشر در هر عصر و زمانی در قبال وظایف بشری و اجتماعی خویش در میدان آزمونها های عظیم و شگرفی قرار گرفته است.

اگر اینطور نیست، پس آیا رو زیست و ششم سر طان امسال دری از آزمون نگاه بزرگی را در برا بر ما نگشوده است؟

ما همین اکنون در برابر بزرگترین و تعیین کننده ترین وظایف و وجایب ملی خود قرار داریم. حفظ و نگهداشت و وفاداری صمیمانه به جمهوریت

و سعی و تلاش مصرانه در راه رسیدن به اهداف جمهوریت، مسایل عمده این آزمونها بزرگ و تاریخی است.

ما در حالیکه خاطره تصمیم حضرت ابراهیم (ع) را در مورد فرزندان گرامی میداریم عید سعید اضحی را به تمام وطنداران و مسلمان جهان تبریک و تهنیت گفته و آرزو میسیم تا تمام مردم ترقیخواه بخاطر پیشرفت اعتلا و ترقی کشور

گامهای استوار برداشته و حضرت ابراهیم (ع) صفت در راه رسیدن به اهداف ملی و خدمت به مردم مصمم و کوشا باشند. زیرا «عبادت بجز خدمت خلق نیست».

حقیقت اینست که خدمت نمودن به خلق، بخصوص به کسانیکه واقعا مستحق کمک اند و دستگیری، به مثابه بزرگترین عبادت است. عبادتیکه پاداش آن کبیر تر از هر خدمت دیگر است.

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

در جریان روزهای عید، پیامها و کارت های تبریکه از طرف عده ای از خوانندگان و علاقمندان ژوندون به دفتر مجله رسید که تسوین ژوندون هم به توبه خود حلول عید سعید اضحی را به تمام دوستان و وطنداران تبریک و تهنیت میگوید. و اما قصه ای جالبی که چند روز قبل از فرا رسیدن عید در دفتر مجله به وقوع پیوست بر شما خوانندگان عزیز خالی از دلچسپی نخواهد بود.

قصه ازین قرار است:

دو مرد کوتاه و بلند وارد دفتر مجله میشوند. مرد کوتاه قد که لباس سیاه به تن دارد کارت تبریکه ایرا بمن میدهد و یکقدم به عقب میروند. بعد مرد بلند قامت که مانشاء الله جاق و صحنه هم است و کلاه سفید و بلند به سر دارد باشکوه پیش برآمده اش جلو میاید و کیک بزرگی را بالای میز میگذارد. بعد هر دو ساکت می ایستند و منتظر هستند چیزی از زبان من بشنوند.

از آنهامی پرسیم: این کیک چیست؟
مرد لاغر اندام و کوتاه قد پیش می آید و در حالی که لبخندی در لب هایش نقش بسته است میگوید:

این تحفه عید است که از طرف هتل انتر کانسی لنتال برای شما فرستاده اند. خوب ولی این تحفه تنها مال کارکنان ژوندون است یا نه؟
بله خیر، تنها برای شماست برای روزنامه های دیگر هم آورده ایم.

چیزی به رخصتی ما مورین نمونده است. بعضی از کارکنان ژوندون در مطبعه هستند.

منتظر میمانیم تارفقای دیگر هم جمع شوند و پس از اتمام کارها عصریه ای با هم صرف کنیم. کیک همانطور روی میز قرار دارد.

مرد جاق که معلوم است در ساختن کیک سهمی داشته. دوباره وارد میشود آرام آرام میخندد و آهسته میگوید:

شما فرمایشی ندارید؟

مثلاً چگونه فرمایشی؟

وقتی دوباره بزمیگر دم از شما چه بگویم.

فقط تشکر کنید.

پس رسید نمیدهید؟

چرا، میتوانید کیک را پس ببرید.

منظورم این نبود. پس فقط از طرف شما تشکر خواهم کرد.

امیدوارم.

همکاران ژوندون از مقلعه برگشته اند و بکثرت دیگر هم که از بیرون آمده اند، دل شان نسبت از جایشان تکان بخورند. بالاخره یک نفر کیک را برید و به اصطلاح افتتاح کرد. و بعد همه شروع کردند بخوردن چنانکه (عکه به تکه نرسید).

ژوندون

چرا مصری‌ها خواستند بار دیگر نبر در ابا اسرئیل آغاز کنند

کنفرانس اخطار داده بود که در ۴۸ ساعت آینده حمله اسرائیلی‌ها صورت خواهد گرفت، و این اخطاری بود که عامر و صدقی محمود آنرا نادیده گرفتند.

در سر تاسر جلسه، ناصر حتی يك مرتبه هم از عامر نام نبرد، زیرا وی تحمل آنرا نداشت و در عوض ناصر توجه خود را برداشتن درس‌های مفصلی که از فاجعه جنگ بمیان آمده بود متمرکز ساخته بود.

وی میخواست نقایص او را بداند و چطور آن نقایص اصلاح شده میتوانست، و با لاخره برای يك جنگ دیگر آماده شده میتوانست. ناصر متیقن شد که عساکر عادی مصری میتوانستند، بهتر بجنگند هرگاه با سیله صاحب منصبان بخوبی رهبری میشدند. ناصر در بازه مهمات شو روی هیچ سوال نکرد زیرا وی میدانست که عامل شکست و سایل هر بی نبوده بلکه قو ما ندانهای مصری بوده‌اند.

هیکل مینو یسد: نکته دیگر قابل توجه اینست: بعد از انقلاب لیبیا در اولین تماسی که با قذافی گرفتیم تا صریح سلسله یادداشت‌های را بمن داد که قذافی را وادار می ساخت تا از خریداری طیای رات میگ صرف نظر کند و در عوض یا طیای رات میرا ژرا از فرانس بخرد و یا طیارات فانتوم را از امریکا بدست آرد.

هیکل مینو یسد: من معتقدم که این تو صیه ناصر به رئیس دولت لیبیا از پاس ویدیو مورد تأخیر اتحادش روی در تعویض طیای رات مک معدوم شده مصر نشأت میگردد. قذافی با پذیرفتن مشوره ناصر به خریداری طیای رات میراژ پرداخت اگر چه یکسال تمام را دربر گرفت که ناصر تمام حقایق را در مورد شکست مصر بداند اما وی در طرف چند روز توانست که يك پالیسی سیاسی را طرح کند.

و با آواز بلند اعتراض کرد. جنرال ریاض که سمت لوی درستیز مصر را به عهده داشت بصادق گفت: هرگاه خاموش نشوی از اینجا خارج خواهی کرد.

و با آواز بلند اعتراض کرد. جنرال سپس بدری گفت: این حقیقت است، پس بشنوید و بیا موزید که که چطور فریب خورده اید و به خواندن راپور خود ادامه داد اما چند صفحه را نا خوانده گذشت. ناصر متوجه شد و اصرار کرد تا صفحه‌های مذکور را حرف به حرف بخواند.

بعداً تا صر با همراها نش به راپور نمبر ۲۰ روز دوم چون دستگاه استخبارات نظامی مصر مرا جمع کردند. در این راپور نگاه داشته شده بود که اسرائیل فرصت را از دست داده و بجز از دفاع خود در مقابل ائتلاف کشور های عربی که اسرائیل را محاصره کرده اند، کاری را از پیش برده نمیتواند.

این راپوری بود که ناصر در ملاقات دوم چون در کنفرانس قو ما ندانی عالی رد کرده بود، و حالا دوباره بیان کرد که چطور وی در آن

ناصر چنین معلوم میشد که مریض باشد.

سوال دیگر تا صر این بود که هرگاه امر عقب کشیدن قواء داده نمی شد آیا عساکر مصری می توانست در سینا باقی بمانند. از خلال پاسخ صاحب منصبان ناصر درك کرد که خط دوم دفاعی قوای مصر در صحرای سینا میتوانست برای چندین روز محافظت گردد. وقتی از تا صر سوال شد که از اصدار هدایت عامر اطلاع داشتی تو جواب منفی داد. بعداً ناصر بصورت مرموز خاطر نشان کرد که این اشتباه ما نند اشتباه رومل است و در همین وقت بود که بدری بی برد که عامر همیشه خود را رومل مصری تصور میکرد.

راپوری که از طرف بدری در محضر تا صر و جنرالهای مصری قرائت شد اجرا آت دستگاه استخبارات نظامی را مورد انتقاد قرار داد و از عدم کفایت و از ارزیابی نادرست حالت از طرف استخبارات تذکر داد اما جنرال محمد صادق رئیس استخبارات مصر با عصبانیت

اولین سوالی که جمال ناصر پرسید این بود که مرکز قو ماندانی عالی چه وقت دانست که قوای هوایی مصر از بین رفت. در پاسخ شنید که قو ماندان قوای هوایی مصر صدقی محمود حالت حقیقی امور نظامی مصر را بروز اول حمله اسرائیل بین ساعات ده و نیم و یازده دانسته بود اما وی این حقایق را از عامر پنهان نگه داشته.

صدقی محمود در حقیقت در مراحل اولی جنگ سخت خورد شده بود و بیشتر وقت خود را به غم و اندوه سپری می کرد. بالاخره عامر اثرات خورد کننده حملات اسرائیل را بعد از ظهر همان روز دریافت اما وی نیز این حقایق را از رئیس جمهور تا صر مخفی نگه داشت.

جمال تا صر و قتی در باره نقش قوماندانی دافع هوا پرسید در جواب شنید که عامر در حالیکه توسط طیاره از خطوط دفاعی مصر در سینا دیدن میکرد امر داده بود در همان ساعات آتش نزنند و توپها بخاطریکه غیر فعال بودند به محل دیگری نقل داده شده بودند و قوای راکت دافع هوا برای آتش آمارده نشده بودند.

ناصر سپس سوال مهم دیگری را درباره وقت صدور امر عقب کشیدن قوای مصری پرسید. و وقتی که در جواب شنید که اولین هدایت به ساعت پنج و پنجاه دقیقه روز ششم چون به شرم الشیخ رسید نمی توانست پاور کند.

هنگامیکه (بدری) اصرار کرد و دلایل ثبوت در مورد هدایت عامر مبنی بر عقب کشیدن قوای ارائه کرد



جستجوی راه‌های صلح شرق میانه در ژنیو، ماسکو و واشنگتن

و اداری سا ژند که در مرحله بعدی کنفرانس صلح ژنیو مخصوصاً که مذاکرات درین باره و از مرحله حساس و مهمی شده است اشتراک نماید.

از جانبی هم همین اکنون موشی دایان وزیر دفاع اسرائیل به ایالات متحده امریکا میباید. قرار است دایان با داکتر هنری

کیسنجر و زیر خارجه و جیمز سنجر وزیر دفاع آنکشور به بحث و مذاکره بپردازد.

دایان یک روز قبل از حرکت خود جانب امریکا گفت که وی سخنان

قاطع خود را در زمینه عقب کشیدن عساکر در امتداد کانال سویز

و مذاکرات ژنیو و سایر مسائل مربوط حین سفر خود در واشنگتن

ابراز میدارد. اینکه سخنان قاطع دایان چه خواهد بود معلوم خواهد شد ولی آنچه تاحال معلوم است

همانا روشی عمومی اسرائیل است که نه تنها از حلقوم دایان بر وز

میکند بلکه سایر رهبران اسرائیلی هم آنها ابراز نموده اند طی چند روز

اخیر و مخصوصاً در جریان انتخابات اسرائیل و قتی از صلح و مذاکرات ژنیو سخن بمیان می آمد نظریات

خود را همیشه تحت قید و شرط اظهار می نمودند چنانچه حفظ بعضی از ساحت اشغالی بعضی از بنا در

و محلات سوق الجیشی سا حل این قید و شرط آنها بوده است. به همین ترتیب حالا هم شاید دایان سخنان قاطع خود را به نحوی ارائه کند که باز هم بیوض کدام راه و طریقه خو شبینی ایجاد بد بینسی بیشتر را موجب شود.

تعداد عساکر و تانک آنها کا سته شود بهر حال اگر کمیته مربوط توفیق یابد که به فیصله ای مبنی بر عقب کشیدن عساکر نایل آید و منفعت فوری و مهم همین اکنون به مصر بار خواهد آورد یکی اینکه قوای نمبر ۳ آنکشور کاملاً آزاد میشود و دوم مصر مجال آنرا پیدا میکند که کار تعمیق و توسعه کانال سوئز را بخاطر آسوده آغاز کند.

توأم با فعالیت و کار کمیته نظامی در ژنیو اسمعیل فهمی وزیر



خارج مصر اعلان نمود که برای مسافرتی به ماسکو می رود. قرار نوشته روزنامه الاحرام هدف عمده

سفر فهمی به ماسکو این است که نخست از همه آخرین نظرات سادات

را درباره وضع شرق میانه به شمول

نقض اور بند و تصادفات اخیر در امتداد کانال سوئز به اطلاع مقامات

شوروی برساند و همچنان عقائد موجود است که فهمی درین مسافرت

خود باز هم راجع به سهم گیری

فعال اتحاد شوروی راجع به حل مساله شرق میانه با مقامات مربوط

آنکشور مذاکراتی انجام میدهد. همچنان گفته میشود که فهمی درین

مسافرت خود شاید از مقامات شوروی تقاضا کند تا سوئز را

جدی انجام داده و به تعقیب آن طرفین مذاکره و رئیس کمیته که جنرال سیلاس و میباید شد عازم مصر و اسرائیل شدند تا راپور پیشرفت مذاکرات شانرا به مقامات مربوط مصر و اسرائیل ارائه نموده و با اخذ هدایات جدید مجدداً کار خود را

دنبال کنند چنانچه بعد از مذاکرات آنها مجدداً وارد ژنیو شده و روز

چهار شنبه ۱۲ جدی سوئز مین جلسه

خود را دایر نمودند. گرچه در ختم دو جلسه اولی زمزمه هایی مبنی بر

پیشرفت مذاکرات به سمع میرسید اما در ختم جلسه سوئز این زمزمه ها به شکل جدی تر و خوشبینانه

تری اعلام شد ولی با وجود آنهم بصورت قطعی تصریح نشد که تاجه

حد و روی کدام موضوع مشخص به نتیجه امید وار کننده تری رسیده

اند اما تاجای که معلوم است در

مذاکرات فعلی روی عقب کشیدن عساکر مصر و اسرائیل در جبهه

کانال سوئز بحث می شود باری

گفته شد که عقب کشی عساکر طرفین به شکل انجام میشود که در

داخل یک فاصله تیر رس مرمی های توپ از هم دور باشند خبری هم

میرساند به عقیده اسرائیل عساکر مصری در شرق کانال سوئز

موجودیت خود را حفظ کنند اما از

با وجود آنکه در مورد پیشرفت مذاکرات کمیته نظامی مصر و اسرائیل تحت ریاست جنرال سیلاس و میباید شد عازم مصر و اسرائیل شدند تا راپور پیشرفت مذاکرات شانرا به مقامات مربوط مصر و اسرائیل ارائه نموده و با اخذ هدایات جدید مجدداً کار خود را

دنبال کنند چنانچه بعد از مذاکرات آنها مجدداً وارد ژنیو شده و روز

چهار شنبه ۱۲ جدی سوئز مین جلسه

خود را دایر نمودند. گرچه در ختم دو جلسه اولی زمزمه هایی مبنی بر

پیشرفت مذاکرات به سمع میرسید اما در ختم جلسه سوئز این زمزمه ها به شکل جدی تر و خوشبینانه

تری اعلام شد ولی با وجود آنهم بصورت قطعی تصریح نشد که تاجه

حد و روی کدام موضوع مشخص به نتیجه امید وار کننده تری رسیده

اند اما تاجای که معلوم است در مذاکرات فعلی روی عقب کشیدن عساکر مصر و اسرائیل در جبهه

کانال سوئز بحث می شود باری گفته شد که عقب کشی عساکر طرفین به شکل انجام میشود که در

داخل یک فاصله تیر رس مرمی های توپ از هم دور باشند خبری هم

میرساند به عقیده اسرائیل عساکر مصری در شرق کانال سوئز

موجودیت خود را حفظ کنند اما از با وجود آنکه در مورد پیشرفت مذاکرات کمیته نظامی مصر و اسرائیل تحت ریاست جنرال سیلاس و میباید شد عازم مصر و اسرائیل شدند تا راپور پیشرفت مذاکرات شانرا به مقامات مربوط مصر و اسرائیل ارائه نموده و با اخذ هدایات جدید مجدداً کار خود را

دنبال کنند چنانچه بعد از مذاکرات آنها مجدداً وارد ژنیو شده و روز

چهار شنبه ۱۲ جدی سوئز مین جلسه

خود را دایر نمودند. گرچه در ختم دو جلسه اولی زمزمه هایی مبنی بر

پیشرفت مذاکرات به سمع میرسید اما در ختم جلسه سوئز این زمزمه ها به شکل جدی تر و خوشبینانه

تری اعلام شد ولی با وجود آنهم بصورت قطعی تصریح نشد که تاجه

تنها پنجه‌های دست است که موضوعات مختلف را در صفحات کاغذ نقش میکند

تعداد دختران و زنان تایپست در جمهوری فید زالی آلمان در حدود سه میلیون نفر تخمین گردیده است که از آنجمله تقریباً سه صد هزار نفر آن بحيث سکر تر اجرای وظیفه مینمایند، و این وظیفه است که تعریف و توصیف آن چندان کار ساده و آسان نیست. این سکر تر ها قبل از اشغال وظیفه معمولاً کورس های مختلف نویسی و فونو تایپست را می گیرند و هم در آنجا طرق و چگونگی اداره و امر است دفاتر خود را می آموزند. لذا قوت و توانایی یک سکر تر توحيد بخشیدن مهارت های مسلکی اش با انکشافات و تغییرات اجتماعی

خوانده شده است. زیرا او مجبور است تا مناسبات کار فرمای خود را با مشتریان، نمایندگان، باز دید کنندگان تجارتي و آمرین کارگران و در بعضی اوقات شخصاً بر قرار سازد هر يك از سکر تر ها با یک مفهوم کلمات (فوری) - (انصراف) (تعویق) و (لطفاً فعلاً معطل باشند) رابتمام معنی و مفهوم درك کرده باشد. در هنگام کار باید تمام سکر تر ها قدرت و توانایی تایپ کردن را داشته باشند و برای در با فست حقوق و معاجز ماهانه ۱۲۰۰ مارک مجبور اند که کلید تایپ های الکتریکی خود را در هر روز چهل هزار بار بچرخانند.

گوردون شو لتي یکی از سکر تر هايست که وظیفه حساب خود را در يك موسسه نشراتي و طباعتی پیش می برد. کار او از ساعت هشت و سی دقیقه قبل از ظهر شروع می شود و این وقتيست که او خانه را بمقصد اداره توسط ترام ترک می گوید او هشت ساعت متواتر کار میکند.

شوهرش رفته قضایای علم تغییر قانون را دنبال میکند و کرایه خانه و دیگر مصارف را شخصاً نادیده مینماید. بسیاری از سکر تر ها به مجردیکه عروسی میکنند وظیفه و کار خود را ترک میگویند، زیرا آنها این اقدام را بحيث دومین حق انتخاب و اختیار خود می شناسند، اما دیگران بکار خود ادامه میدهند، زیرا آنها به پول ضرورت دارند و یا اینکه می خواهند توسط ادامه کار و اخذ معاش بصورت استمراری سویه زندگی خود را بهتر و مطلوب تر نمایند. و یا اینکه آن ها خوش دارند تا در رفتار و کردارشان با مشتریان و مراجعین کدام سخته وارد نگردد و باین صورت آن ها خوشتر آرند تا خوشی و فرحتی را که در ضمن کار روزانه کارگران میدهند سبب ادامه کار و رفع خستگی ایشان شده بتواند سکر ترها این و جبه انسانی را توسط تلفون، مکاتبه و یا شخصاً انجام میدهند.

گوردون شو لتي و شوهرش در يك اپارتمان قدیمی واقع شهر فرانکفورت زندگی میکنند. ترمیم و رنگ آمیزی مبلمان و فرنجیر بعهده خودشان می باشد و درین کار مهارت خوبی دارند. الماری کتاب ها را که شوهرش ساخته است طور يست که به سهو لت میتواند بایک الماری ای که در بازار بفروشد میرسد رقابت و همچشمی نماید.

زن و شوهر هر دو اشتیاق عجیبی در قرائت و خواندن کتاب های علمی



گوردون شو لتي بعد از انجام وظیفه با رفیق دخترانه خود در شهر فرانکفورت دیده میشود.



گوردون شو لتي سکر تر یکی از مراکز نشراتي که اظهارات رئیس موسسه خود را با منتهای دقت یاد داشت میکند.

و کتاب های ذوقی و هنری از خود نشان میدهند. گوردون شو لتي وظیفه تهیه و تدارك نوت های فاکولته شوهرش را نیز بعهده دارد. او این وظیفه را با منتهای دقت و سلیقه انجام میدهد و هیچ گاهی هم اظهار خستگی و کسالت نمیکند.

روزهای عید و بازار



منظره از سرک مندوی در روزهای عید

ای خومال است گاهی یافت میشه () بود در حالیکه فی کیلو گاهی نمیشه .
روغن برای تاجر () تمام می شود .
- خوب این روز ها ...

روغن را از قرافی کیلو ۶۴-افغانی میفروشیم .
- برادر درین روز ها فضل خدا (ج) روغن در بازار زیاد است - بلی چند روز است روغن زیاد وارد میشود .
- علت چیست ؟
- در سابق تاجر روغن نقصی می کرد و حالی که فایده میکند روغن می آورد .
- چرا نقص میکرد ؟
- در سابق شاروالی نرخ ها را کمتر از قیمت تمام شد گذاشته بود مثلا قیمت روغن یک ماه قبل

طبق راپوریکه اخیرا دفتر احصائیه مرکزی صادرات تهیه نموده بابلند رفتن قیمت آرد گندم آبی در مرکز و بعضی از ولایات کشور قیمت روغن - برنج و گوشت نیز صعود نموده است .
- خوب حالا بگو که در دکان خودت چند نوع روغن موجود است .
- بیادر ...
در همین وقت طفلکی در حالیکه کاسه ای در دست داشت نزدیک دکان شده و گفت .
- روغن مایع داری .
- نی بچیم روغن اوکی را خلاص کردیم .
- این چه گپ است ده یک مندوی کلان روغن پیدا نمیشه .
دکاندار در حالیکه به فروشش مصروف بود سخن خود را چنین ادامه داد .
حالا در تمام دکانها همین چند نوع روغن خارجی که قیمت هر

روزهای عید و بازار

سرک مندوی با رسته های از دوکانهای پر بار و امتعه متنوع اش همیشه از جاده های مزدحم شهر مابوده است ولی گاهی بیرو بار و از دحام مردم درین سرکها دوچند آن میشود .

این روز ها غیر از روز های معمولیست . روز های عید است و مردم برای خرید هر گونه متاع مورد نیازشان درجاده ها - سرای ها و دوکانهای مندوی سر از یرمی شوند . مغازه ها و سرای های اموال لوکس - دوکانهای شیرینی

فروشی و مواد ارتزاقی و خوراکی در همین سرکها نیکه برای عبور و مرور عراه جات گوناگون و ترصد و تردد تک فروشندگان دوره گرد تنگ است - موقعیت دارد .

بعضی از فروشندگان بساط شانرا روی سرک هموار کرده و بسیاری دیگر با کراچی ها جاده های کوتاه مندوی را روز چندین مرتبه زیر پا می گذارند .

این ناحیه گذشته ازینکه مشتریان زیاد دارد منطقه ای پر سروصدای هم است آواز فروشندگان دوره گرد و صدای بلندریکارد رستوران های این منطقه فضای جاده را پر کرده است .

- برین که ارزان شد . لیلانمش - والله چه بگویم . نرخ ندارد



درسرای مندوی تعدادی زیادی از مردم برای خریداری خرج روزهای عید دیده میشوند

تیزی فروش و شند گان

رپور از : طنین



اینهم یکی از دوکانهای شیرینی فروشی است که اقسام مختلف شیرینی در آن دیده میشود

از ادوکانداری در مورد گرو و به مارکیت برنج رفتیم بر علاوه نوعیت آن پرسیدیم در جواب گفت که پشاور است .
- می پرسیم : گر وطنی کدام است گفت : چون گر وطنی اندکی ترش است لذا کمتر فروش دارد از یورو کمتر پیدا میشود .
سرای گر فروشی را ترک داده

کدام آن معین شده موجود است .
- خوب از روغن مایع کمی بگو .
- روغن اوکی همین روغن امریکائی را می گویند که در بیلرها موجود است و از طرف ریاست ارزاق فی کیلو (۳۹۰) برای ما داده میشود و ما آنرا فی کیلو (۴۰) بفروش میرسانیم طفاً که قبلاً روغن مایع میخواست همین روغن امریکائی است .

- روغن وطنی هم پیدا میشود ؟
- بلی روغن وطنی هم درین جا پیدا میشود ولی مقدارش کم است زیرا اگر روغن زرد را می خواهی دریک منطقه دیگر که از مندوی فاصله زیاد دارد بفروش میرسد و روغن نباتی از طرف ارزاق در بدل کوپون توزیع می گردد .
سراغ دکانداران دیگر رفتیم ولی چون مطلب نرخ و مواد تقریباً یکی بود از یورو از گفتار آنها درینجا صرف نظر میکنم .



دوکانهای شیرینی فروشی در روز های عیدبازار گرمی دارد

باز شناخت هنر بومی های امریکا



ماسکی که در این تصویر بهشاهده می‌رسد متسوب به قبیله (سیرو موند) است. این ماسک روی چوب حکاکی شده و در مواقع تشریفاتی از آن استفاده می‌شد. روی ماسک پوست کشیده شده و رنگ درخشانی دارد. این ماسک سمبول و نشانه عظمت رئیس قبیله ویا اعیانی بود که آنرا در مواقع مذاکره با رؤسای قبایل دیگر ویا در مراسم مذهبی بسر می‌گذاشتند. شاخهایی که بر فرق ماسک گذاشته شده بعزت اعتقاد است که مردم قبیله سیرو موند به (دوالیسم) سرشتی موجودات دارند.

گامخور شید در قبایل مختلف نظر به (توتم) ها و (تایو) های گو ناگو لی آن ها، با اشیاء دیگری میا میخت و هنرمندان بالهام از آن آثار ارزشمند هنری شانرا آفریدند.

در حفاری های روی صخره ها و حکاکی های روی چوب که معمولا «توتم» هایشان را نقش می بستند، آثار شکو هندی از بومیان بجا مانده است.

گروه های متباجم، در سده شانزدهم هم بنام اکتشاف سر زمین های غر یسب، نخست بجان امریکا ی جنوبی افتادند و بعد انگلیسها و فرانسوی ها بطور تفریبا انحصاری راه به سوی نیم قاره شمالی امریکا باز کردند و به نابودی بومی ها و تصرف سر زمین هایشان پرداختند. تمدن های پر شکوه (مایا) (ازتک) و اینکا در نواحی آیکه امروز شا مل قسمت های از مکزیک، امریکای مرکزی و پیرو میا شند در خشخشی خاصی دا شتند. این تمدن ها زاده قرن ها قرن ها ز ند کسی انسان در آن نواحی بود.

تمدن «مایا» مخصوصا قابل توجه بود فرآورده های فر هنگی و علمی آن ها همین امروز در موزیم های امریکا در خشخشی خیره کننده ای دارند.

سپالنمای زاکه در حوالی «۱۶۱۳ ق.م» تنظیم کرده بودند از بهترین ود قیق تقو یم های آن عصر بشمار میر فت.

نقش های خورشید، خورشید شید ی که صورت انسانرا داشت و مورد پر ستش بود باشکوه وجلال، در هر گوشه و کنار و حتی در خانه های هر یک از افراد بچشم میخورد.

مجموع اروپایی ها به قاره امریکا که ازدهه اخیر سده پانزدهم آغاز وتا اوا خر سده نوزدهم ادامه یافت، نه تنها نسل های بومی را محو و نابود سا خت بلکه تمدن و فرهنگ آنها را فر هنگی که در طول قرن هائزندی تجربه وکار نهج گرفته و تکامل یافته بود. نیز بهست پادسپرد.

هالندی ها، پرتگالی ها، اسپانیا نوی ها و (انگلیسها) زیرا تاثیر مستقیم سیستم اقتصادی (مارژینا لیسم) که ز ند گی، تمدن و خوشبختی انسان را در زنجیر طلا و نقره بسته بود. به سوی غربد ریا رانور دیدند آن ها طلا را عقیده داشتند که گردد یت زمین را بر اساس نظریات و عقاید هندسی باستان ثابت خوا هند کرد. و یا اینکه به (ستون های هر کول) خوا هند رسید ولی برعکس هنگامیکه قاره امریکا کشف شد و انبار های طلا و ثروت های بیکر انه دیگر چشم ارو پایی ها را خیره سا خت. دیگری مسئله ای اثبات کروییت زمین و رسیدن به ستونهای هر کول فرا مو ش شان شدو در عرض، جو هر ریر خمی سمبیتی را که در وجود انسان (طلا جوی) آن عصر نهفته بود بااثبات رساندند.



این تصویر معرف (کچینا) ست (کچینا) عروسک قبیله (مو پی) ست که در سوا حل جنوب غرب امریکای شمالی میز یستند.

این عروسک محبوبترین موجود ما فوق طبیعی در نزد افراد قبیله بود افراد ایسن

قبیله با تصورات عجیب و غریب و غیرعادی شان در مورد وقوع حوادث طبیعی معتقد

بودند که (کچینا) تنها موجود پست که در صورت احترام گذاردن بان ایرو باران بهمهرا میاورد.

شگفتی انگیز است که عده ای از پیر

زنان مادر شهر هاود هات نیز در مواقعی

که آسمان ابر یست ولی باران نمیبارد ویا گاهی که باران شدید میبارد غر و سکی

بدینسان یسازند و آنرا در فضای آزاد می سوزانند و عقیده دارند که با سو زاندن عروسک در صور تیکه آسمان ابری باشد

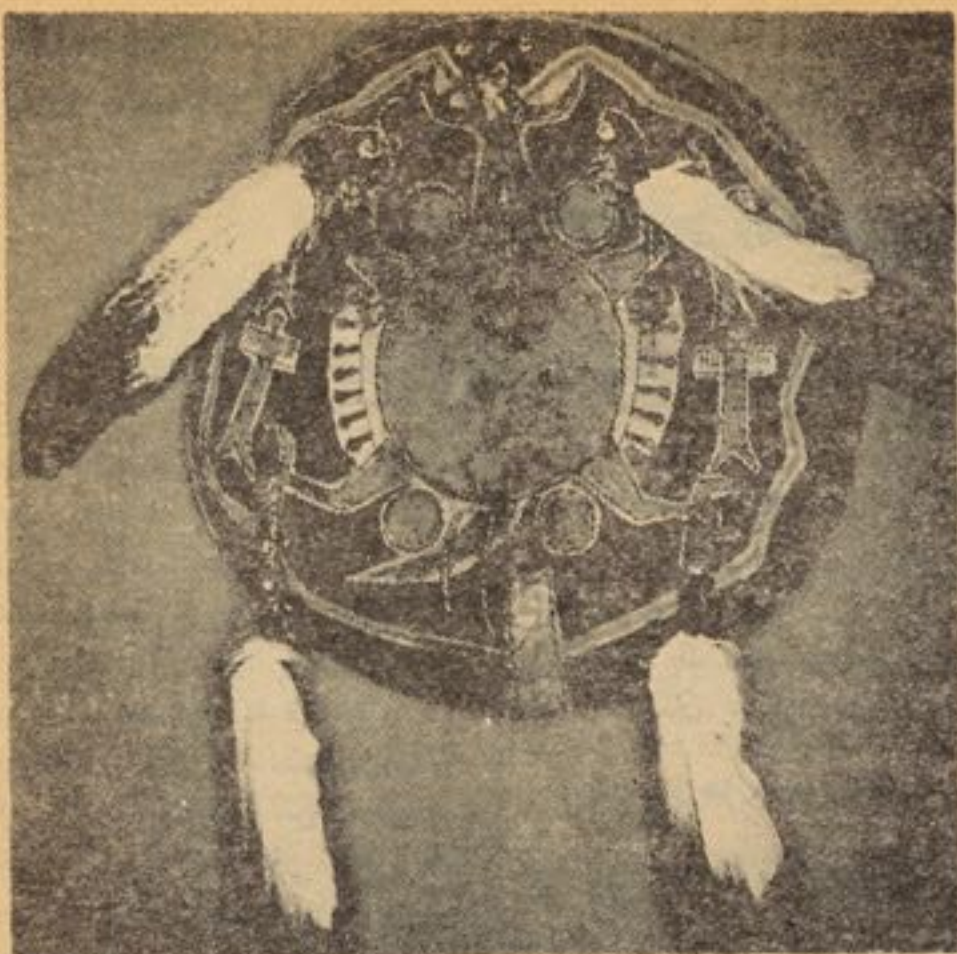
ولی نیارد خواهد بارید ویا گاهی که باران بشدت میبارد از بارش خوا هد ماند.

«کچینا» این موجود عجیب دست وپایی

مانند انسان دارد اما بالای دستهایش دو بال بزرگ قرار دارد و سرش مثل سر پرندهگان

است. بر فرق آن چند شاهپر گذاشته شده است.

هنر مندان بومی با اعتقادیکه باین موجود داشتند سعی میگردند تا احترام شانرا از طریق بکاربردن بهترین رنگها، بزرگترین شاهپر ها وبالاخره صمیمیت و صداقت در ساختن آن بجا آرند.



در این تصویر سیری بهشاهده میرسد که از ساخته های بومیهای داکو تای شمالیست این سیر صرف نظر از آنکه در جنگها ازان استفاده میشد خصوصیتی معنوی نیز داشت افراد قبایل بومی داکو تای شمالی معتقد بودند که این سیر رابطی است بین دنیای بالا و پائین و اشخاصی که این سیر را دارند از عمر طولی برخوردارند.

موانعی که در این سیر بکار رفته از سخت ترین چوبها و قطعات آهن تشکیل شده است. زوبین و تبرچه و نیزه هایی که مورد استفاده بومیها قرار میگرفت بسختی میتوانست این سیر را بشکنند و آنها بیکه این سیر را مورد استفاده قرار میدادند مصون تر و محفوظ تر بودند و شانس گشته شدن شان در جنگ کم بود.

روی این دلایل میتوان باین نتیجه رسید که اعتقاد بومیها مبنی بر اینکه (دارندگان سیر عمر طولی دارند) ناشی از صفت سفیدی و محکم آن بوده باشد.



رو بهمر فته تمدن های (ارتک) (مایا) و اینکا مراکز علمی و فرهنگی قاره امریکا را تشکیل میدادند و از این مراکز ریشه های علمی و هنری بسر اسر قاره راه می گشید. پیشرفت های عمده این تمدن ها در مساحت مختلفه، حریر و افراز حریر، در علم حیات و نجوم و در حجازری، حکاکری، زرگری، و رنگ آمیزی بود.

و درین میان شهرها بیکه مراکز اصلی مبدع علم و فرهنگ شناخته میشدند عبارت بودند از (تنوچ تیتلان) (اکسمال) (لاپوا) (وراما) (پایان).

اما باید پرسید این تمدن ها چه شدند؟ چه چیز از آنها بجا ماند و حفظ شد؟

واقعیت اینست که پای ارو پائیان چون پای (آتیلا) وقتی بان سیر زمین ها رسید همه راسو خندو تمدن های پیشکوه ویرجلا، پایمال غرور و خشو نست و سفاکی (کوارتس) ها و (پیزارو) ها گردید. و مهاجمین از این تمدن ها چیزی باقی نماند.

و احیاناً اگر هم آثار ری ازین تمدن ها زیر خاک و خون آفرینندگان شان از چشم ها و چشم های سو زنده امان یافت، هنگامیکه



کسی که در این تصویر دیده میشود منسوب بیکه از قبایل بومی (اتوا) است. این کسبه در نهایت ظرافت از پوست گوزن ساخته شده و با شاهر گلدوزی شده است. حیوانات که دم عایشان بهم پیوسته دو بلند در بایی و خط زیگزاگ علامت آنست.



کجای قاره موجب افتخار و مباهات است اکنون زیبایی شنا ساریا تحقیق در این آثار به غنی ترین و دلچسپ ترین زمینه مطالعه دست یافته اند.

هنر و مباهات آن با درخشش چشمگیر آن و باشکوه و عظمت باستان آن نمایانگر کلتور کهن و عظیمی است که باشکال گوناگون در بخش های مختلف قاره امریکا، شگفته بود. این هنر در مسیر تکاملی خود راه های گوناگون را پیموده و شیوه های متنوعی را بوجود آورده است.

یکی از خصلت های عام هنر بومیهای قاره امریکا دستکاری و صیقل نمودن هنری استیای مورد نیاز روز مره بود. خصلت دیگر هنر بومیها را میتوان در عقاید میتا فزیک آنان جست با این معنی که دراکثر آثار هنری شان نمایه ای از موجودات میثافزیک بهشاهده میرسد.

عمده ترین خصیصه ی هنر بومیها را میتوان رابطه همیشگی و مستقیم و تأثیر و تأثر متقابل هنر و زندگی دانست.

یکی از (توتم) های که بعضی از قبایل الاسکا بومیهای معاصر بدان اعتقاد دارند، عبارت است از گورگی که بحالت نشسته قرار گرفته و برپیشانی آن و همچنان زیر پاهای آن گله های انسان بای انسان بچشم میخورد. گله های انسان زدو طرف توسط چوچه گرگها احاطه شده اند.



اکثر قبایل بومی قاره امریکا و ازان جمله افراد قبیله (کواکیوتی) هنگام رقص های مذهبی و رسمی بصورت شان ماسک میگذاشتند و بر شاهر جار ماسکی را نشان میداد که ز کلمبایی بر تالوی بدست آمده و به قبیله واکویوتی منسوب است این ماسک که بنام سرزاغ، یاد میگرد ۱۰۶ سانتی متر طول دارد. فک پائینی آن می چنبد و از پال آن صدای زیری تولید میگردد. این ماسک و رقص مخصوص آن بی شباهت به «بالماسکه» هایتی نیست که در اروپا رواج داشت.



دوباره کشف شدند تا دیر زمانی مسو رد توجه قرار نگرفتند و هیچ گاه می در جهت شناسایی و معرفی آن آثار بر دا شته نشد.

تنها، در سده نوزدهم و بیستم بود که این آثار اندک اندک جمع آوری شدند و نگاه راه سوی موزیم ها باز گردید. غنای موزیم ها افزو دند و موجب افتخار و مباهات شناخته شدند.

از اوایل سده بیستم علاقه به تحقیق و تتبع پیرامون بقایای آثار بومیها، فزونی گرفت و بخصوص موزیم و رین رامسعی بیشتر مبدول گردید بعد از آن هنرمندان و زیبایی شناسان در یمن علاقمندی سپیم شده و گام های مهمی درین راه گد اشتند.

توجه علاقمندی به باز شنا سی هنر بومیهای امریکا این نتیجه را ببار آورد که هنر و مباهات بخش بزرگ و غنی فرهنگ و میراث ارز شمند قاره امریکا را تشکیل میدهد.



جـلـغـوز هـمـیـو دـرـوز

همین منبع می افزاید:

— علاوه بر ولایت پکتیا، درختان جلفوزه در تکاب، ننکر هار و نجراب نیز وجود دارد، ولی حاصلات آن ها نسبت به پکتیا، خیلی کمتر است.

جلفوزه در درخت بصورت خوشه ها به وجود آمده و مانند هسته، توسط دست چیده میشود، فصل چیدن آن از اواخر میزان تا اواسط عقرب می باشد. بعد از آنه های این میوه را، چند روز در آفتاب می گذارند تا کمی خشک شود، سپس آن را تکان داده و بعد از پاک کردن به بازارها عرضه میکنند.

در شهر کابل مصرف آن نسبت به ولایات دیگر کشور خاصا ولایات هرات، فاریاب، مزار شریف و بادغیس کمتر است.

درین روز ها باسرد شدن هوا،

همه روزه به مصرف جلفوزه نیز افزایش به عمل می آید. در محافل شب نشینی های فامیلی، درجیب اطفال و جوانان و در همه جا، مقداری ازین میوه خشک، دیده می شود.

یکی از طوایف که جلفوزه می فروخت در برابر سوالی، گفت:

— روزانه از نیم سیر تا دو سیر جلفوزه را بفروش می رسانم، البته مقدار فروش بعضی روز ها بیشتر و بعضی روز ها کمتر است.

همین طواف اظهار نظر میکرد، که مردم در ایام تعطیل و روز های که هوا، کمی ابرآلود یا بارانی باشد بیشتر به خریدن این میوه می پردازند.

پیر مردی که در حدود هشتادسال

یا کمتر از آن عمر داشت، گفت:

— در قدیم رواج بود، که شب های زمستان اعضای فامیل به گرد صندلی ها جمع شده و بالای صندلی تلخان و مغز چار مغز و کشمش را به مقدار زیادی ریخته می خوردند. اما رفته رفته قیمت مغز چار مغز و کشمش بلند رفت، طوریکه امروز کمتر فامیلی می تواند از آن استفاده کند.

* درخت جلفوزه در کتب علمی لاتین بنام «پاینس-جیرر دیا نا» یاد

شده و بیشتر در ولایت پکتیا میروید...

* طبق يك احصائیه تقریبی پیش از ۱۹۹۳ دکاندار و فروشنده درروز های زمستان به فروش این میوه خشک می پردازند...

* این روز ها، در سالون سینما در جیب دوستان شما و شاید هم

خودتان، در منازل و در همه جا، جلفوزه دیده می شود...

فراوان.

يك منبع ریاست جنگلات وزارت زراعت و آبیاری در پاسخ سوالی راجع به درخت جلفوزه میگوید:

— درخت جلفوزه در کشور ما، از سالتا به اینطرف و جود داشته است، نام لاتین این درخت در کتب علمی «پاینس جیرر دیا نا» می باشد که درخت های پر شاخ و نسبتا کوتاه است. شباهت درخت جلفوزه به درختان پسته بیشتر است.

این درخت ها، در ساحه جنوب کشور بیشتر میروید و رشد و نمو میکند، از همین سبب ولایت پکتیا از نگاه حاصلات جلفوزه، نسبت به سایر نقاط کشور، غنی تر است.

شوم، بایکی از آشنا یان برمیخورم، او هنرمندی است، که گهگاه او را بروی ستیژتیا تر دیده و یا صدایش را از ورای امواج را دیو افغانستان شنیده اید... دایم را دراز میکنم تا با او احوال پرس و گو کنم، کمی وار خطا میشود، بعد دستش را پیش می آورد و من می بینم که مشتش پر از جلفوزه است... درین فرصت کس دیگری هم بهما نزدیک می شود، می بینم که او هم از جلفوزه خوران عقب نمانده، دستش را به جیب کرده و مشتت جلفوزه بیرون آورده برایم تعارف میکند...

درین روز ها با زار و غرو شدن گان جلفوزه گرم است و علاقمندان آن

چشم ها با کنجکاو به پرده دوخته شده و با هیجان، ازورای تاریکی سالون سینما صحنه یی از قلم را تماشا میکنند. حوادث فلم لحظه به لحظه، تماشاچیان را بدنبال خود میکشد... همه فقط به فلم خیره شده و خاموش برچوکی ها نشسته اند... کمی آنطرفتر چند نفر در يك صف نشسته اند، نه چند نفر، بلکه يك فامیل آن ها بی توجه، به اطراف شان فقط فلم را تماشا میکنند، اما گاه گاه دست های شان بی اراده حرکت میکنند، از داخل پاکت های سفیدی که نزد خود دارند، جلفوزه بی بر میدارد، با صدایی آن را میشکند و بعد صدای ترق ترق شکستن دانه های دیگر بر میخیزد...

فلم به نیمه می رسد، قبل ازینکه باروشن شدن چراغ های سالون سینما، تفریح اعلام شود، نوشته یی بروی پرده می افتد: از انداختن پوست جلفوزه در سالون سینما، خود داری کنید...

اما لحظه یی بعد، با روشن شدن چراغ هادیده می شود همه اطراف را پوست جلفوزه انباشته است. وقتی میخواهم از سینما بیرون



سرگرمی دختران جوان درین روز ها جلفوزه خوردن است.

هـاى ز مستان...

دیگری بی بردم و آن هم تقلب در فروش جلفوزه بود. شخصی میگفت:

— اگر از دندی زدن در ترا زوی بعضی فرو شدند گان بگذریم به تقلب در خود جلفوزه می رسیم. بطور مثال در بین جلفوزه ریگ های سیاه، پو ست در ختان و بعضی تبا تات که رنگ تیره و نصواری داشته باشند، مخلوط می کنند، به این گر تیب و قتیکه خریدار، مقداری از آن را می خرد، درحقیقت قسمتی از آن جلفوزه و قسمتی هم مواد دیگری است.

خوب اگر شما هم، از معتادین جلفوزه خوردن در روزهای زمستان بودید، وقت خریدن آن دقت کنید، تا فرو نشده ها، پو ست در خترا بجای جلفوزه به شما نفرو شدند(!)

میگوید:

— در نواحی دوزاده گانه شهر کابل ۳۴۹ دکان میوه خشک فروشی و ۸۴۴ بنیه گر و جود دارد، که در دکان اکثر آن ها، درین روز ها جلفوزه نیز به فروش میرسد. البته در پهلوای این دکان ها ران طوا فان سیار نیز و جود دارند که بفروش این میوه می پر دا زند و متاسفانه احصائیه آن ها، موجود نیست.

این میوه در شهر ما، به اشکال مختلفی عرضه میگردد، بصورت تنها، مخلوط با کشمش و گاهی هم با مغز خسته و چار مغز.

نظر به گفتگوی که با چند تن علاقمندان ویا بهتر بگویم خریداران این میوه کردم به موضوع جا لب



واینطور آن را بریان می کنند...

در سالهای اخیر جلفوزه و کشمش یک منبع مدیریت تهیه و اصناف رونق و گرمی شب نشینی های بناروالی کابل در باره تعداد دوستان و فامیل ها، بشمار میرود. فرو شدند گان جلفوزه در شهر کابل



درخت جلفوزه در کتب لاتین بنام «جیدر دیاتا» یاد شده و بیشتر در ولایت پکتیا میروید

لوگر مرکز پروازهای بین المللی

از گل احمد زهاب نوری

● لوگر در انتظار طیارات جمبوجت و ما فوق

سرعت صوت

● قلمرو فضایی کشور ما، کوتاهترین راه برای
طیارات تجارتی و مسافربری است



یکی از طیارات بوئینگ آریانا در فضای کابل

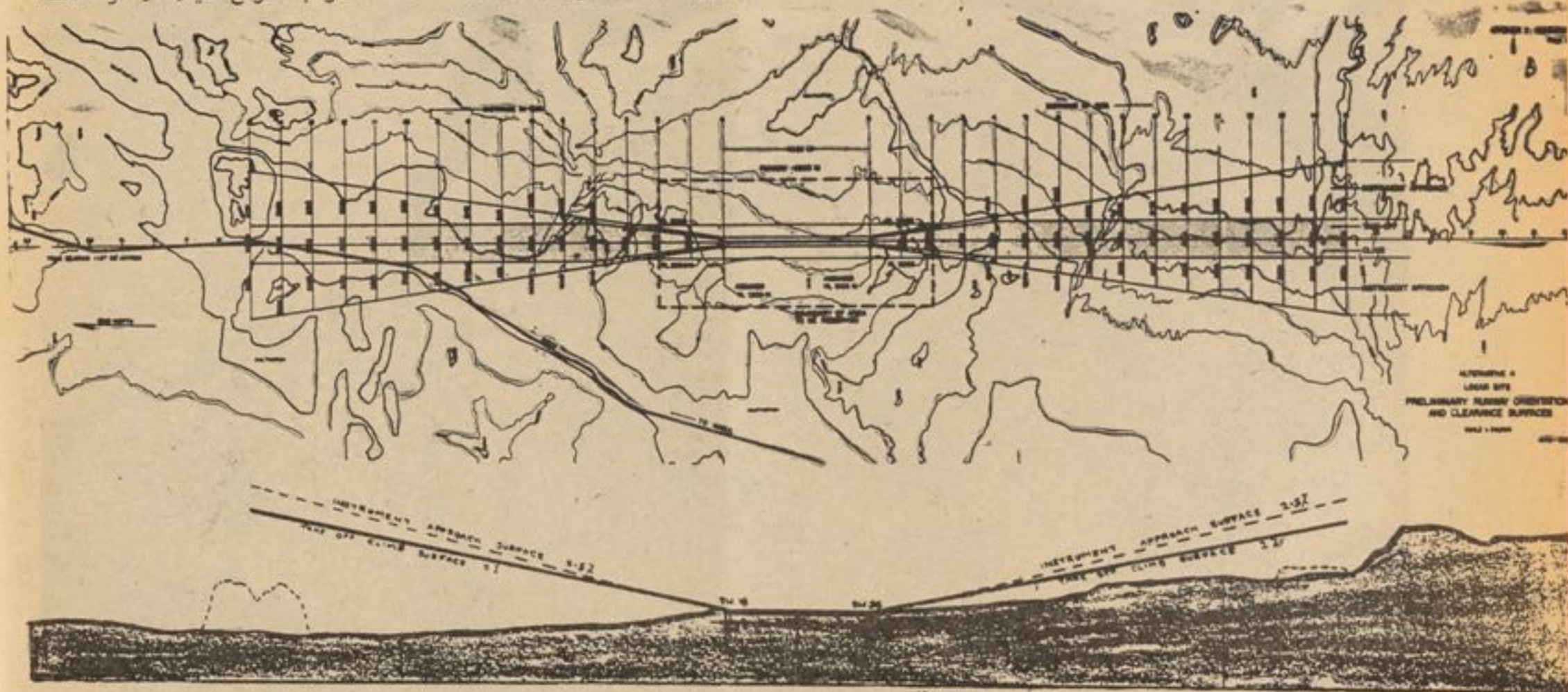
در گذشته طیارات ۵۰۰ مایل فرارابه فاصله ۵۰۰ کیلو متر و به سرعت ۴۰۰ کیلو متر در ساعت نقل میدادند اما امروز طیاراتی ساخته شده که ۴۵۰ مسافر را به فاصله ده هزار کیلو متر بدون توقف و به سرعت صوت انتقال میدهند.

یک منبع مدیریت عمومی هوا
نوردی، هوایی ملکی در مورد اهمیت
ترانسپورت فضایی کشور ما،
گفت:

افغانستان در قرون ۱۲ و ۱۳ در
حمل و نقل تجارتی، بین اروپا و

قرار است یک میدان هوایی
بین المللی عصری، در ساحه
ولایت لوگر ساخته شود با اعمار
این میدان هوایی، افغانستان از
نگاه ترانسپورت هوایی اهمیت
خاصی پیدا میکند.

شرق آسیا از طریق زمین، اهمیت
خاصی داشت، زیرا در آن زمان
راه ابریشم که از افغانستان می
گذشت، برای سیاحت و مسافرت،
کاروان های تجارتی، کوتاهترین
راه بین اروپا و شرق دور بشمار
میرفت. بعد ها به اثر انکشاف ترانسپورت
بحری و تحولات دیگر کشورهای
منطقه، اهمیت راه ابریشم، آهسته
آهسته از میان رفت، تا در عصر
حاضر با اختراع طیاره و توسعه





میدان بین المللی کند هار که تاکنون آنطور که باید ازان استفاده نشده است

مساعد جوی و از طرف شب فرود میبرد.
ازین منبع می پرسیم :
چرا ساحه لوگرابه اینمنظور
انتخاب کرده اید ؟
میگوید:

ساحه که برای میدان هوا یی
بین المللی لو گر انتخاب گردیده
دریک منطقه باز و وسیع و هر دو
انجام میدان برای نشست و بر
خواست طیارات مساعد می باشد .
ازنگاه مصو نیت پرواز ، این
میدان هوایی میتواند تا تو جه بسیاری
از کمپنی های هوا پیما یی را جلب
کند.

همچنان چون ساحه وسیع است
امکان اعمار خط دوش را به طول
پنج کیلومتر میسر میسازد ، چه
طیارات بزرگ امروزی و طیارات
که در آینده ساخته میشوند ، ضرورت
به چنین خط دوش را دارند .

منبع مزایای دیگر وادی لو گر
را، اینطور می شمارد :

قشر زمین درین ساحه تا عمق
۲۰ متر دارای جفله بوده و مقاوم
می باشد ، شمال نظر به تجارب دو
سال گذشته موازی به خط دوش
است و ده ها امتیازات دیگر .

بقیه در صفحه ۵۶

کمپنی های بزرگ ، در شرایط
نامساعد جوی و از طرف شب که
باید طیارات ، صرفه رهنمایی
آلات و دستگاه های الکترونیکی
اکتفا کنند ، قبول نمیکنند ، تا به
میدان طیارات کابل خود را فرود
بیاورند.

نزدیکی میدان هوایی به شهر
کابل ازنگاه آه از طیارات آنها در
شب و زما نینه پرواز ها زیاد گردد
باعث اذیت مردم میگردد علاوه تا
زمین های زراعتی اطراف امکان
تمدید خط ریلی دیگری را محدود
میسازد.

منبع علاوه میکند:

درماه های سرد طان ، اسد
و سنبله بادهای به سرعت ۴۰ تا ۵۵
کیلومتر فی ساعت ، از سمت شمال
میوزد که پرواز طیارات را با لای
خط دوش که شرقا غربا افتاده است
کمی مشکل میسازد.

لذا اعمار یک میدان هوا یی
عصری ، دریک ساحه وسیع از
نیازمندی های ضروری ما ، بشمار

کمپنی های هوا پیما یی ، زمانی
که دریک شهر عملیات را شروع
میکنند ، بدرجه اول مصو نیست
و بدرجه دوم تجارت و مفاد را در
نظر میگیرند .

منبع درمورد میدان هوایی بین
المللی کابل میگوید :

میدان هوایی فعلی کابل ازنگاه
تخنیکی مورد دلچسپی کمپنی های
هواپیمایی نیست ، اما از لحاظ
تجارت حایز اهمیت خاصی می
باشد.

مناظر زیبای کشور ما با آثار
تاریخی آن ، ازیک طرف و انکشاف
تجارت ازسوی دیگر باعث شده ،
تا توجه کمپنی های بزرگ هود
پیمایی را جلب نموده و خوا هش
فرود آمدن در میدان های افغانستان
را بنمایند.

منبع ادامه میدهد:

این امر هما نظور یک نگاه
اقتصادی عاید سرشاری را نصیب
کشور ما می سازد ، ایجاب میکند تا
میدان های عصری مطابق شرایط
طیارات مدرن و جود داشته
باشد.

بقول همین منبع طیارات بزرگ
نظریه موجودیت کوه هادرا طرف
میدان هوایی کابل ، در شرایط نا

حمل و نقل هوایی ، کشور ما برای
بار دیگر اهمیت خاصی پیدا کردو
آن کوتاهی راه ، بین شرق و غرب
از طریق فضا است . این مسیر از
نگاه صرفه جویی وقت ، پول و
سایر امور هوایی ، در حقیقت بالا
تر از راه ابریشم زمین سابق
است.

منبع می افزاید :

ترانسپورت هوایی ، در
سال های اخیر ، بصورت سرسام
آوری انکشاف نمود ، طول یک
دوازده سال قبل ، بزرگتر بین
طیارات قدرت حمل ۵۰ تا ۸۰ نفر
را به فاصله اعظمی ۵۰۰ تا ۶۰۰ کیلو
متر داشت و سرعت آن ها در هر
ساعت از ۵۰۰ کیلو متری تجاوز نمی کرد
اما امروز طیاراتی ساخته شده -
که ۴۰۰ تا ۴۵۰ مسافر را به فاصله
اضافه از ده هزار کیلو متر و به
سرعت مساوی به سرعت صوت
انتقال میدهد.

به همین ترتیب در آینده نزدیک
از نوع طیاراتی برای حمل و نقل
مسافری ، مال التجاره و پوسته
استفاده خواهد شد که سرعت آن
از ۲۵۰ تا ۲۸۰ کیلو متر فی ساعت
خواهد بود . همچنان طیارات دیگری
هم تحت پلان و ساختمان است که
میتواند ، یک هزار مسافر را به فاصله
ده هزار کیلو متر ، بدون توقف
انتقال بدهد.

همین منبع در مورد میدان های
هوایی میگوید :

برای عملیات مصون همچو
طیارات ، میدان های هوا یی
مجهزی ضروری است تا در شب
و روز و هر گونه شرایط جوی ، بدون
ایجاد خطر و سکتگی پرواز را مساعد
بسازد.

شماره ۴۲



میدان بین المللی کابل که به خاطر وجود پاره ا زموانع برای پرواز های طیارات بزرگ مسافری و تجاری که امروز معمول شده است مساعد نیست

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

هنگامی که ماه گر داکرد زمین میچرخد گاهی بین زمین و آفتاب واقع میشود و زمانی از میان آنها بیرون می آید و در جهت مخالف آفتاب قرار میگیرد. ازین سبب برای شخص راصد سطح ماه به اشکال مختلف دیده میشود، گاهی هلال، گاهی به شکل نیم دایره و گاهی بشکل دایره کامل (بدر) به نظر میرسد که این اشکال مختلف را (اهله ماه) میگویند. اهله ماه بعد از زمان معینی تکرار می شود مثلاً اگر امروز به شکل دایره کامل دیده میشود.

اشکال ماه

هنگامی که ماه در بین زمین و آفتاب واقع میشود، اگر بطوری قرار داشته باشد که دیده نشود در این حالت میگویند که ماه در تحت الشعاع یا در محاق است، اگر در این موقع سایه آن بالای زمین بیفتد کسانی که در مقابل سایه آن واقع شده اند تمام یا قسمتی از قرص آفتاب را بر اثر قرار گرفتن قرص ماه در مقابل قرص آفتاب نمی بینند و در این حال کسوف واقع میشود که به تناسب هیأت آن کلی یا جزئی یا حلقه النور نامیده میشود، اگر کسوف واقع نشود و ماه بصورت عادی از تحت الشعاع بر آید و به اندازه ای از آفتاب فاصله بگیرد که میان آن و زمین و آفتاب زاویه کوچکی تشکیل شود یک گوشه آن روشن میشود و شعاع آفتاب را بر زمین منعکس میسازد در این حال میگویند ماه نوشده است و شکل ماه را که شبیه به قاچ خربزه باریکی میشود هلال می نامند هلال همیشه در سمت غرب افق زمین و بعد از غروب آفتاب دیده میشود در شبها دیگر فاصله ظاهری ماه از آفتاب زیاده تر میشود و روشنایی آن به همان تناسب افزایش می یابد تا در شب

ماه یا بیشتر می باشند که در دوره معینی گر داکرد سیاره میچرخند، از آنجمله این سیاره زمین نام، دارای یک قمر است که حجمش ۴۹ بار از حجم زمین کوچکتر و وزنش ۸۱٫۵ بار کمتر از وزن زمین است و جرم مخصوص آن ۳٫۳۳ می باشد ماه نزدیکترین جرم آسمانی به زمین است که بدور آن گردش می نماید و طبقاً همراه با زمین حرکتی بدور آفتاب هم دارد.

تصحیح لازم

توجه خوانندگان محترم را به یک خطای چاپی که در ستون اول صفحه ۱۵ شماره ۲۰۹ رخ داده است جلب میکنیم تا به تصحیح آن بپردازند و آن اینست که در ابتدای سطر ۷ بعد از شرح کلیشه، کلمات (و بشرحی که بعداً) را به (و معدل النهار بشرحی که بعداً خواهد آمد) تبدیل و تصحیح نمایند زیرا منطقه البروج و معدل النهار یکدیگر را قطع میکنند و نیز در سطر پهلوی آن سطر در ستون دوم کلمه (پنججاه) را به (پنج ماه) تبدیل نمایند.

مدار ماه به دور زمین بیضی است و به همین سبب فاصله از زمین همیشه بیلکه اندازه نیست و از ۳۵۷۰۰۰ تا ۴۰۷۰۰۰ کیلو متر تغییر میکند که بطور متوسط ۳۸۲۰۰۰ کیلو متر میشود.

ماه در مدت ۲۷ روز و ۷ ساعت ۴۳ دقیقه و ۱۲ ثانیه یک بار بدور زمین میچرخد، این مدت را دور نجومی ماه میگویند.

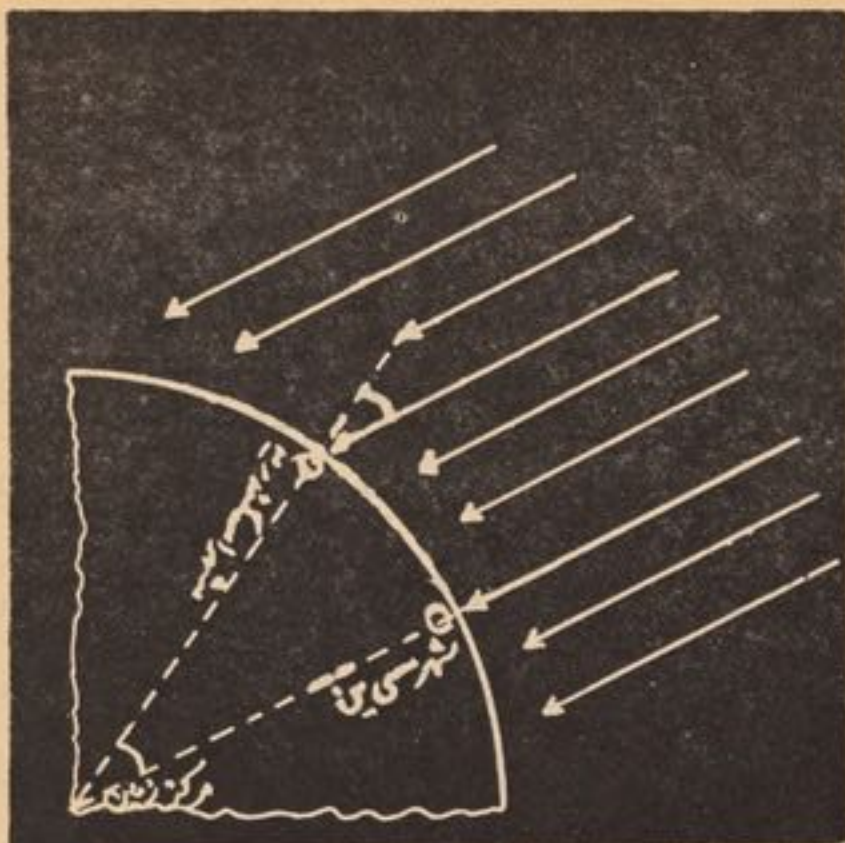
از تستن فکر کرد که چون این زاویه تقریباً باندازه یک پنجاهم محیط دایره است و فاصله بین اسکندریه و سی یون ۵۰۰۰ استادیای مصری است پس محیط کره زمین باید پنجاه برابر فاصله دو شهر یعنی ۲۵۰۰۰۰ استادی باشد باید دانست که یک استادی یا مصری در حدود ۱۶۰ متر است، بنا بر این محیط زمین طبق سنجش اراتستن تقریباً ۴۰۰۰ کیلو متر و اگر کسر

طرز سنجش قدامت

قدما هر از آن سال زمین را مسطح میدانستند و قمر آنها طول کشید تا به کروی بودن آن معتقد شدند. در همان روزهایی که تازه عقیده کرویست زمین در یونان رواج پیدا میکرد. اراتستن که در قرن سوم قبل از میلاد (۲۸۴ - ۱۹۲ ق م) در اسکندریه مصر (که آنوقت یک مستعمره یونانی بود) میزیست، از ساکنان شهر (سی یون) که اکنون در نزدیکی محل بندها سوان واقع است، شنید که در (سی یون) آفتاب به هنگام ظهر درست در بالای سر انسان قرار میگیرد بطوریکه هر چیز قائم بر زمین باشد سایه نمی اندازد، اراتستن که میدید چنین امری در اسکندریه روی نمیدهد و در همان وقت آفتاب هفت درجه یعنی یک پنجاهم محیط کامل دایره از سمت راس دور میشود و بادر نظر گرفتن فرضیه کرویست زمین توضیحی برای این تفاوت یافت و آن اینکه چون سطح زمین بعلت کر و ی بودن، در فاصله بین دو شهر منحنی است اشعه آفتاب که درسی یون بطور عمودی می تابد در نقطه شمالی تری مانند اسکندریه زاویه ای تشکیل میدهد که مساوی است با زاویه ای که یک ضلع آن از مرکز زمین به سی یون و ضلع دیگر از مرکز زمین به اسکندریه امتداد یافته باشد.

ماه یا گره قمر

بعضی از سیارات، دارای یک



رسم فوق راه حلی را که او را تستن برای یافتن اندازه محیط زمین پیدا کرده بود نشان میدهد.

ماه حقیقی بطور دقیق موافق نیست
رؤیت هلال :

بعضی اوقات دیده میشود که ماه یکشنبه بسیار روشن و مرتفع است و تامدتی از شب گذشته هم مثل ماه دوشنبه دیده میشود، برعکس بعضی اوقات هم باینکه از ماه گذشته شش ظاهر امروز سپری شده در شب اول ماه، هلال بنظر نمیرسد و بیننده گمان میکند که فردا هم از ماه سابق است. علت آن بادر نظر گرفتن اصول ذیل واضح خواهد شد :

منجمان بزرگ، برای امکان رؤیت هلال سه اصل مهم را لازم میدانند :

۱- فاصله تقویمی ماه از آفتاب که آنرا «بعد سوا» میخوانند بیشتر از ۹ درجه باشد.

۲- مدت غروب ماه بعد از غروب آفتاب که آنرا (بعد معدل) می نامند زیادتیر از ۴۰ دقیقه زمانی باشد.

۳- ارتفاع قمر از افق غربی هنگام غروب آفتاب بیشتر از پنج درجه باشد.

اگر این سه شرط موجود باشد، باتفاق همه منجمان ماه نو دیده خواهد شد و اگر موجود نباشد،

رؤیت هلال ممکن نیست بخصوص اگر بعد سوا کمتر از ۹ درجه باشد.

در صورتیکه بعضی از این سه اصل موجود و بعضی مفقود باشد، بین منجمان اختلاف پیدا میشود، بعضی هلال را قابل رؤیت میدانند

و بعضی نمیدانند، در صورتیکه قابل رؤیت باشد ممکن است که

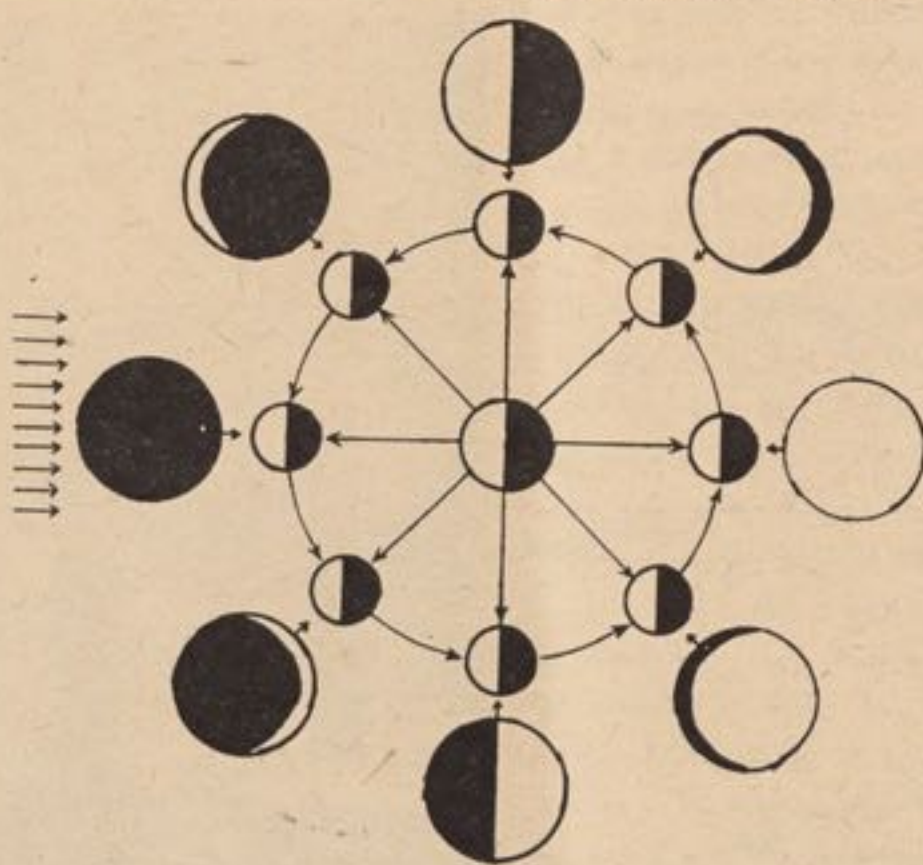
بقیه در صفحه ۵۷

صفحه ۱۹

که مجموع ۱۲ ماه آن ۳۵۴ روز میشود.

و بطور متوسط هر ماه ۲۹ و نیم روز محسوب میشود و چون مدت يك ماه قمری ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳ ثانیه است، بعضی از منجمان ۳ ثانیه را هیچ به حساب نمی آورند و برای جبران کسر ۴۴ دقیقه در هر ۳۰ سال یازده روز را کبیسه میکنند و روز کبیسه را بر ذیحجه می افزایند، زیرا مطابق حساب وسطی که محرم را ۳۰ روز و صفر را ۲۹ روز میگیرند. ذیحجه که ماه دوازدهم از سال قمری است معمولاً ۲۹ روز حساب میشود ولی در سالهای کبیسه ذیحجه ۳۰ روز محسوب میشود و آن سال ۳۵۵ روز است.

سالهای کبیسه قمری که در ۳۰ سال یازده سال کبیسه است عبارتست از سالهای (۲-۵-۷-۱۰-۱۳-۱۶-۱۸-۲۱-۲۴-۲۶-۲۹) که برای آن رمزی بدین قرار ساخته اند: (بهری جوح کادوط) و نا گفته نماند که بعضی از منجمان بجای



در این تصویر که اشکال مختلف ماه را در ظرف يك ماه قمری نشان میدهد زمین در وسط و ماه در اطراف آن نشان داده شده است و آفتاب در طرف چپ فرض شده که نور آن همیشه نیمی از کره ماه را روشن نگاه میدارد، چون در شبهای مختلف يك ماه قمری کره ماه به زوایای مختلفی از زمین دیده میشود، ما قسمتی از نیمه روشن آنرا بصورت مختلف می بینیم و این صورت های مختلف در دوائر بزرگتر نشان داده شده است، وقتی که ماه به نزدیکترین فاصله خود از آفتاب میرسد، ما آنرا نمی بینیم و هنگامی که به دور ترین فاصله از آفتاب میرسد ما آنرا به صورت قرص کامل (بدر) می بینیم. هلال از گوشه سمت چپ پائین شروع میشود.

هفتم که روشنی آن يك نیمه دایره را تشکیل میدهد و این حال را تربیع اول می نامند، بعد از تربیع اول هم نور ماه تا شب چهاردهم هر شب در افزایش است تا وقتی که درجهت مخالف آفتاب واقع گردد و زمین در بین آن دو قرار بگیرد.

در چنین حالتی اگر سایه زمین بالای ماه بیفتد به تناسب همان مقدار از سایه زمین که نور آفتاب را از رسیدن به ماه مانع میشود، خسوف جزئی یا کلی صورت میگیرد و اگر سایه زمین بالای ماه نیفتد، ماه به حالت بدر جلوه میکند و نیمکره شمالی آن درائر شعاع آفتاب کاملاً روشن بنظر میرسد.

بعد از آن باز نور ماه کا هشت می پذیرد تا شب بیست و دوم که تربیع دوم آن صورت میگیرد و يك نیمه دایره از ماه روشن دیده میشود و این کاهش باز هم ادامه دارد تا شب ۲۸ یا ۲۹ که مجدداً تحت الشعاع واقع میشود و بعد از آن باز ماه نو میشود.

این مدت را ماه قمری می نامند و مدت آن ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳ ثانیه است و يك سال قمری ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۳۶ ثانیه میباشد.

ماههای قمری :

سال قمری از هلال محرم شروع میشود و به ۲۹ یا ۳۰ ذیحجه خاتمه پیدا میکند.

ماههای قمری از این قرار است : محرم الحرام، صفر المعظم، ربیع الاول، ربیع الثاني، جمادی الاول، جمادی الثاني، رجب المرجب، شعبان المعظم، رمضان المبارک، شوال المکرم، ذی قعدة الحرام و ذیحجه الحرام.

بر طبق مقررات شرعی هر ماه از رؤیت هلال تا رؤیت هلال دیگر و یا در صورتیکه هلال دیده نشود تا گذشتن ۳۰ روز تمام اعتبار داده میشود.

ماه قمری هیچ وقت از ۳۰ روز بیشتر از ۲۹ روز کمتر نیست اما بطوریکه در کتب معتبر نجومی ذکر شده است، ممکن است که تا چهار ماه متوالی ۳۰ روزه و تا ۳ ماه متوالی ۲۹ روزه هم باشد، اما بعضی از منجمان که حوصله محاسبه دقیق را ندارند به حساب وسطی يك ماه را ۳۰ روز و يك ماه را ۲۹ روز میگیرند

تیل یا «توره طلا» خرنگه پیدا



د تیلو لوی استخراج کوونکی هیوادونه اوس په منځی ختیځ کی یوشمیر عربی هیوادونه دی .

(تیل د چنبیلو وړنه دی.)
بشر یوه ورځ یو په زړه پوری ټکی ته متوجه شو. انسانان وپوهیدل په هغو برخو کښی چه د(تور رنگه اوپو) چینی شته د نورو برخو په نسبت زیات وړونه پکښی لکیرزی . د شمالی افریقای په ځنگلونو کښی یوه تور پو سته قبیلله د لومړی ځل دپاره دی ته متوجه شوه چه که دغه تور رنگه او به په اور باندی واچولسه شی، نه یوازی به هغه اوروونه وژنی بلکه هغه به لاروښانه کړی . دغی قبیللی چه په تار یخو نو کښی د (تاسایی) په نامه یاده شویده ، ددغه (لوی کشف) نه وروسته یی تیل د نورو پرستش وړ شیانو لکه لمر او اور په کتار کښی ودراوو . د دغی قبیللی او سیدونکی لومړنی انسانان وو چه د خپلو مقدسو معبد ونو د آتشکدو د تل روښانه ساتلو دپاره یی له تیلو څخه استفاده کوله .

یو انگلیسی گرځند پخپلو یساد داشتو نو کښی داسی لیکي :
(...تور پو سته زه اوژ ماملگری خپل یو مبعده ته بوتلو او هلته زما سترگی په یوه عجیبه او تور رنگه مایع ولکیدي چه یوازی د قبیللی جادوگر له هغی څخه د استفادی اجازه درلوده . جادوگر هر شی په دغه تور رنگه مایع ککړ او هغه یی ورته نزدی کاوو ، هغه شی په عجیب ډول او راخیست او پلوشی یی کولی . د دغی تور رنگه مایع په بازه کښی باید ووایم چه زما په عقیده دهغو

څوک چه تیل استخراج کړ ، څوکوو له تیلو څخه څومره گټی اخستلی کیرزی او د هیوادو نو د تیلو د تولیداتو اندازه څومره ده ؟

په دغه گټه کښی مونږ دتیلو په باره کښی خپلو گرانو کو ستونکو ته یو لړ معلومات وړاندی کوو چه ښایی په زړه پوری وی .

که څه هم تیل یی (توره طلا) بللی او هغه یی د فلزاتو په کتار کښی درولی دی ، خو باید وویل شی چه تر اوسه پوری په نړی کښی داسی فلز نه دی موندل شوی چه د تیلو سره رقابت وکولای شی او په زغرده سره ویلای شو چه په نړی کښی هیڅ داسی فلز نشته چه د تیلو په اندازه بشر ته خدمت وکړی او په زیاتو چارو کښی استفاده ور څخه و شی .

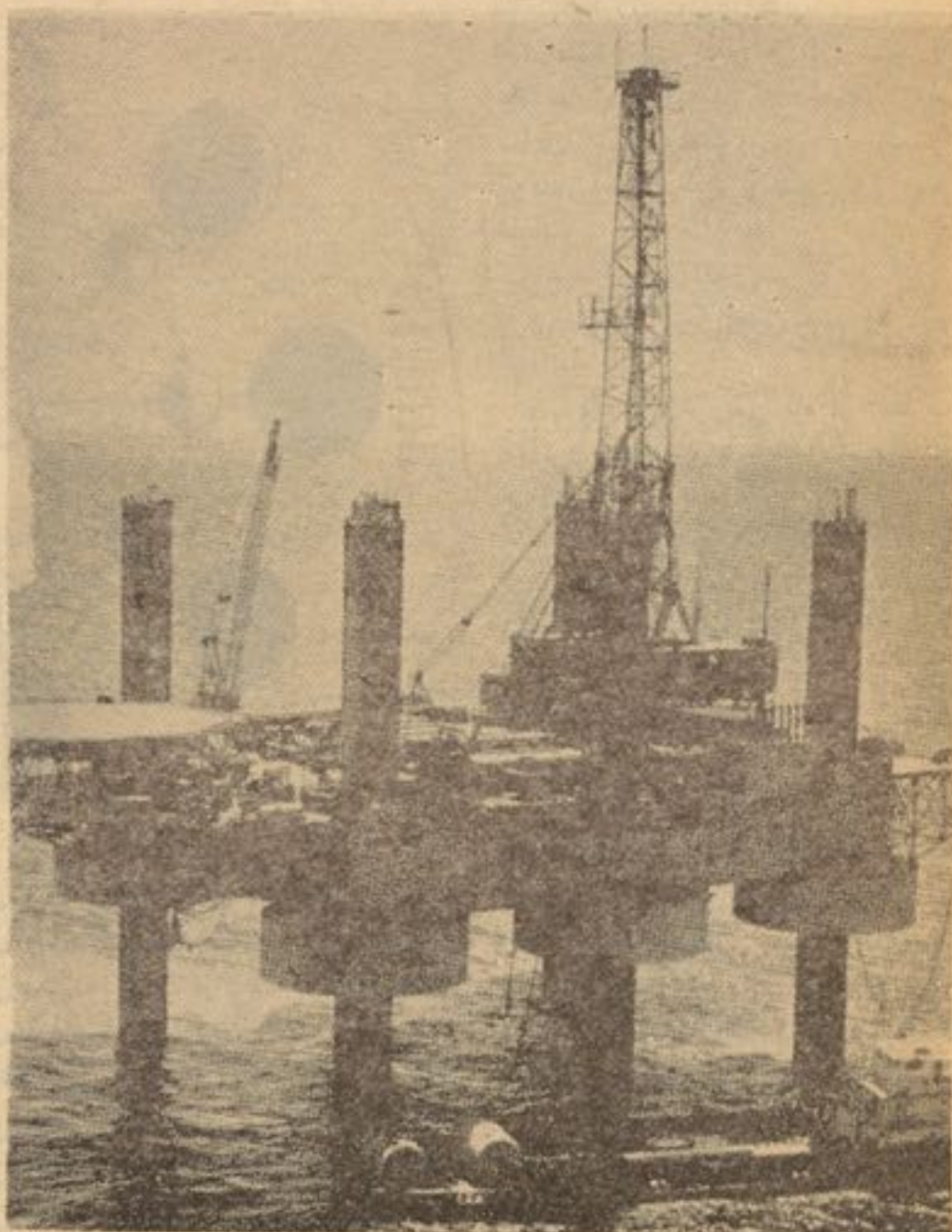
تیل دهغو وړو اوزیرو موجوداتو له بقا یا وو څخه جوړ شویدی چه له اوس نه پخوا په زرگونو ملیون کاله مخکی یی موجودیت درلود .

دغه د زیاتی استفادی وړه مایع په پراخو او تقریبایی اندازی مخزنونو کښی د ځمکی په ژورو کښی راټوله شوی ده . یا په بله معنی باید ووايو چه د ځمکی په تل کښی له تیلو څخه ډکی ځاگانی شته دی البته د ځمکی دپوښی سره د تیلو د ځاگانو فاصله په بیلو بیلو برخو کښی توپیرلری . تاریخ په څرگند ډول نه دی ویلی چه تیل د لومړی ځل د پاره د چاله خوا کشف شو . تیل له ملیونو کلو پخوا راهیسی په ځمکه کښی شته او د انسان د سترگو په وړاندی پروت وو . د نړی په ځینو برخو کښی د تیلو د ځاگانو لویوالی دومره زیات دی چه دغه ارزښتناکه مایع د چینی په شان د ځمکی له تل څخه فوران کوی اودویالی په شان بهیرزی . بشر ډیر ځله تیل د وړو وړو یاو په شکل لیدلی وو، خو په ریښتیا نه پوهیده چه دغه (تور رنگه غلیظ او به) څه شی دی حتی ډیرو انسانانو دتیلو له چینو څخه د دغی مایع په چنبیلو سره خپل ژوند له لاسه ورکړ او دا تجربه یی سر ته ورسوله چه :

بشر یوه ورځ وپوهیده په هغو برخو کښی چه د(تور رنگه اوپو) چینی ، شته ، دنورو برخو

په نسبت زیات اوروونه پکښی لکیرزی . داسی وخت و کله چه بزگران پخپلو کروندو کښی دتیلو سره مخامخ کیدل ، هغه ځای به یی پرېښود . ځینی عربی هیوادونه دتیلو غټ استخراج کوونکی اوصادروونکی هیوادونه دی .

په دی وختو کښی د یو شمیر نفت لرونکو عربی هیوادو له خوا دنړی په ځینو هیوادو باندی د تیلو بندیز ، تقریباً په ټوله نړی کښی د انرژۍ د بحران او کمښت مسئله را بر سیره کړیده او په تیره بیاد



د تیلو استخراج زمونږ په عصر کی دومره اهمیت پیدا کړیدی چه بشر کولای شی د سمندرونو ژوری وکښی اوتیل لاس ته راوړی .

۱ شوه اوڅه ډول انکشاف یی وکړ

جگړه کښی ډیر ځله تیلو ته په اور ورته کولو سره هغوی ته ماتی ورکړی او شړلی دی. سپین یو ستوروسته له هغه څه وپوهیدل تیل د سوځلو وړ مایع ده، له هغی څخه یی اور لرونکو وسلو دپاره استفاده وکړه. په دی ډول بشر د تیلو د ارزښت د پوهیدلو په لومړیو ورځو کښی وکولای شو څه له تیلو څخه به درې ډول یعنی صحنی، سون او جنگی چارو کښی استفاده وکړی. بشر وروسته له هغه څه د تیلو په اهمیت وپوهیدل دتیلو ارزښت هم زیات شو. هغو بزگرانو څه خو موده مخکی یی د تیلو د څاگانو د موجودیت له امله خپلی کروندې پری ایښی او نورو ځایوته تللی وو د تیلو په لټه کښی شول.

په دی ډول تیل څه یوه بی ارزښته و یی لگښته مایع ښکار یده، (توره طلا) وگڼل شوه او تیل به ناڅاپی ډول اهمیت و ارزښت پیدا کړ.

تر ۱۸۵۹ کال پوری بشر په دی نه پوهیده څه څرنګه اوچیری په تیلو پاندي لاس موند لای شی.

پاتی په ۵۴ مخ کی

بیایي ځنګلی ونو له وچوپانو سره گډکړی اویوه خمیر شکله ماده یی ورڅخه جوړو له دغه ماده د استفادی زیات ډولونه درلود. که یی هغه د چا په پ یا کوم بری کړی شوی ځای باندي ایښودل، پ سمدرستی رغیده او وینه به بنسده شوه.

دآپاچی دوحشی قبیلې اوسیدونکو له دغی مادی څخه د عضلاتو د ستړیا دپیری کولو او دوینو زبښنو ونکو غاښو دشرلو او نورو ناروغیو دتداوی دپاره استفاده کوله.

دآپاچی دوحشی قبیلې اوسیدونکو دخپلو مخونو د رنگو لو د پاره هم له تیلو څخه یوه رنگینه ماده جوړوله او د رنگینو وښو سره د هغه په گډولو یی خپلی څیری رنگو یی او عجیب شکلو ته یی ور څخه جوړول. دپاملرنی وړ ټکی دا دی څه دآپاچی قبیلې د تیلو په صحنی لگښت پوهیدلی وو، خو په دی نه پوهیدل څه تیل یو سوخیدو نکی ترکیب دی حتی لکه څه د امریکی په لویدیځ تاریخ کښی لولو، سپین پوستو د سور پوستو وحشی قبایلو سره په

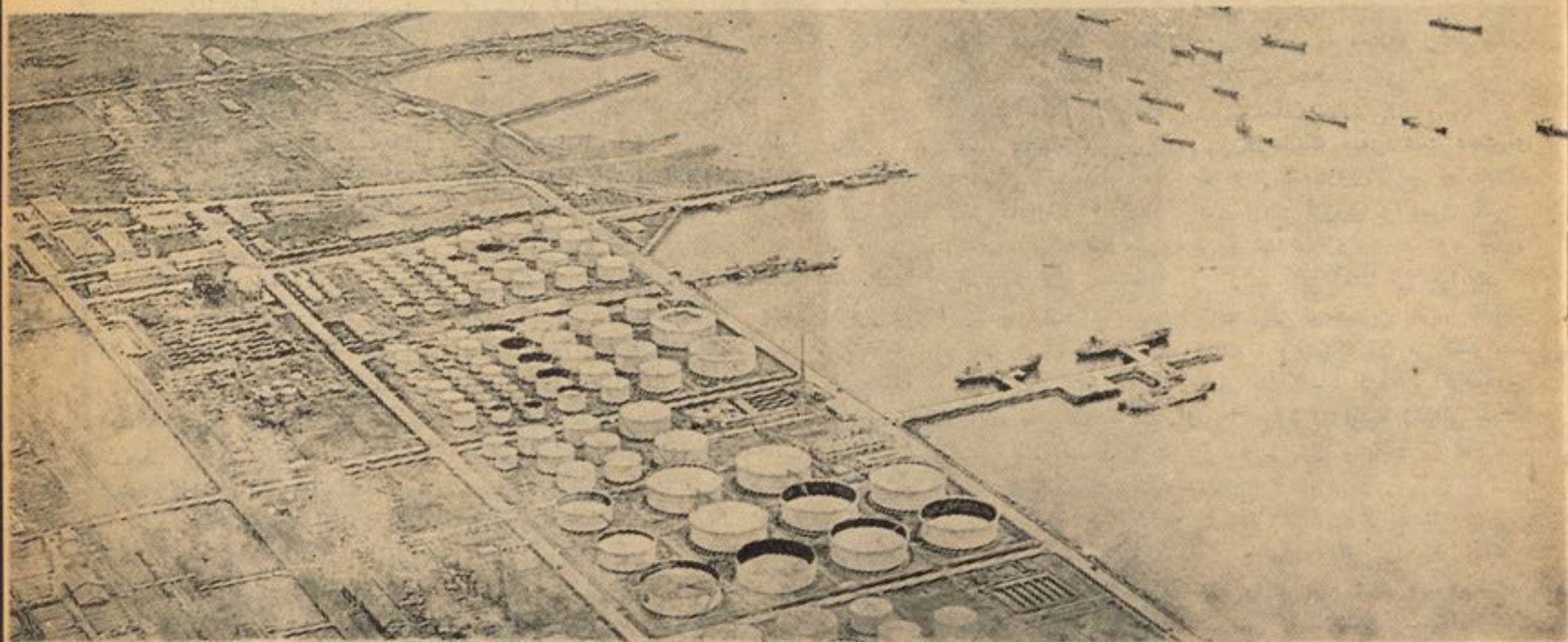
اوس له تیلو څخه د راز راز کیمیاوی دواگانو د جوړو لو د پاره استفاده کیری خو آیا په دی پوهیری هغه لومړنی کسان څه دی ته متوجه شول له تیلو څخه په تداویو او په کلی ډول په صحنی چارو کښی هم استفاده کیدای شی، څوک وو؟ څیړونکی په دغه باره کښی لیکي:

(په څرګند ډول نشو ویلای څه د نړی کومو ډلو خلکو دتیلو په صحنی ارزښت وپوهیدل، خو یقین ته به نژدی احتمال سره باید په دغه باره کښی د امریکی دسور پوستو قبایلو نوم واخلو.

لکه څنګه څه نو ید یخو گرځیدو ویلی دی، دوی ډیر ځله پخپلو سترگو لیدلی دی څه سور پوستو دتپونو اوراز راز ناروغیو د تداوی دپاره له بدبو په تور رنگه مایع څخه عجیبی دواګانی جوړی کړیدی. (آپا چی) له هغو نامتو قبایلو څخه دی څه ماهر و جادوګر انو یی له تیلو څخه ډیری قوی او اغیزه ناکی دواګانی جوړولی. وایی څه د (آپاچی) دقبیلې جادوګر انو، تیل تر دوو هفتو پوری د لمر تر وړانګو لاندی ایښودل او

ترکیباتوله جملی څخه ده څه دقبیلې جادوګران یی له مختلفو وښو څخه جوړوی او د هغی د جوړولو رازحتی دمرګ په تهدید سره هم چمتو نه دی څه څرګند کړی. البته دغه مایع د هغو عجایباتو په مقابل کښی څه مالیدلی دی، هیڅ اده، خو دا څه هر شی ته یی اورلګاوو تر زیاتی اندازی پوری د انسان د تعجب وړ وو. کوم یو ازنی عیب څه په دغه مایع کښی لیدل کیده داوو څه (ناوړه بسوی یی در لود او انسان ته یی سرخوړی پیدا کاوو. زه هیڅکله چمتو نه یم څه له دغی مایع څخه د کوم شی په سوځو لو کښی کار واخلم ځکه څه دسوځیدو پوی یی ډیر زیات سرخوړی لری.)

خو پیری وروسته هغو کسانو څه ددغه انگلیسی گرځند ذیادداشتونو په لوستلو بریالی شوی وو، په دی وپوهیدل څه د (بدبو په تور رنگه مایع) څخه د ده مقصد له تیلو نه پرته بل څه نه وو او په حقیقت کښی دغه تیل د نوموړی قبیلې د جادوګر له اختر اغاتو څخه نه وو. تاسی هم اړو مرو خبر یاست څه همدا



په ځینو هیوادو کی د تصفیه خانو موجودیت دیکارو خلکو شمیر کمی ځکه څه یوه بشپړه او مجهزه تصفیه خانه څه ناڅه دوه ملیون تنو کارګرو، مهندسانو او متخصصینو ته ضرورت لری.

شماره ۴۲

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

از اینجا با ما همراه شوید

کریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان اندر آبی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میانه مأموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و هوش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

نیرو میدهد. بعد تبسم خفیفی بر لب آورد.

فلیپا هم خندید و ازین تبسم خفیلی راضی بنظر می‌آمد و در چهره اش غلی الرغم تمام سعی آن کو نتس هجدهم، سادگی جای وقار را پر کرد.

وقتی دانس تمام شد فلیپا دست کریج را گرفته بسوی پیا برد و در گوش او زمزمه کرد:

— با او پیش آمد خوب کن.

یک مرد باید چنین باشد.

بعد به آواز بلند خطاب به پیا گفت: عزیزم، پیا با جان دانس کن. واقعاً استاد است.

پیا جواب داد:

— بکمال خوشی و همینکه او ر کستر دوباره بناوختن پرداخت به کریج نزدیک شده دستها را بملایمت بالا برد و خود را در اختیار بازوان کریج قرار داده گفت:

— فلیپا در آنچه گفته حق بجانب است. خیلی خوب میرقصی. من برای رفتن به وینس بی صبرانه انتظار می‌کشم.

— بهر حال خوش خواهد گذشت. پیا خندید و رشته سبید و منظم دندانهایش بسوی کریج برق زد. مارک که در گوشه با تا اول مصروف

تو از او چیزی می‌خوری؟ فلیپا رنگ تعجب بچهره زده گفت:

— نه، خدا نکند. من تمام داد و گرفتم را در پاریس انجام میدهم. از خوب لباس پوشیدن بسیار خوشم می‌آید. ولی پیا با او معامله دارد.

همین لباسی که در بر دارد از زیر دست پوسه برآمده است. زیاد هم بد نیست توجّه عقیده داری؟ خیلی قشنگ است.

— خوشحالم که اینطور فکر میکنی. من تصور میکردم از پیا خوشتر نمی‌آید راستی ناراحت که نیستی؟

— خیر، چرا؟

— پس چرا بمن لبخند نمی‌زنی؟ — اینطور صحبت کردن دلت هیچ عاقبت خوب ندارد.

— من طرز دیگری را بلد نیستم. و باز مثل سایر پروردگان هالیوود اینطور عادت کرده‌ام. وقتی با هری از دواج کردم می‌خواستم همه چیز را از سر شروع کنم همه چیز! ولی او هم معلمی برای من استخدام کرد که همین طرز حرف زدن را بمن بیاموزد.

— چه کسی را؟ آیا عالی‌ترین بیس کورب کانتر بوری را؟

— یک باتوی بسیار دانشمند و ذکی انگلیسی را. بخیا لسم هجد همین کو نتس از نظر درجه فامیلی بود ولی تأثیر خوب بر شخص گذاشته نمی‌توانست.

جفت دیگری هم به آنان نزدیک شده بود. کریج فلیپا را ماهرانه چرخ داد و اندکی از زمین بلندش کرد. فلیپا بیخ گوشش گفت:

— مرد نیرومندی استی. — بسیار کار میکنم و این بمن

— از دانست خیلی خوشم آمد. واقعاً خوب دانس میکنی.

زن جواب داد:

— آه، نیرس دیوانه‌دانس استم. میدانی؟

وقتی دستهایش دگر بار، روی بدی مرد بگردش در آمد، کریج بازوان او را در حلقه دستهای خود گرفت. این گرفتن زیاد سخت نبود ولی در هر حال طوری بود که زن دیگر نمی‌توانست دستهای خود را آزادانه حرکت بدهد.

کریج آهسته بیخ گوشش گفت: در اینجا نمی‌شود.

زن پرسید: چرا؟

و دو باره خواست دستهایش را حرکت بدهد ولی موفق نشد و کریج بجواب برشش او اظهار داشت: — کمی بعد باید دگر باره باهری مذاکره کنم. موضوع کار در بین است.

— عزیزم چه میشود اینجا بمانی و بعد تر صحبت کنی؟

— امکان ندارد.

زن در حالیکه سعی داشت دستهای خود را از حلقه بازوان کریج نجات بدهد گفت: اگر آرزوی مرا قبول نکنی، فریاد خواهم زد.

کریج بابی اعتنائی جوابداد: — دیگر نوبت این بازیها گذشته است. و همینکه زن می‌خواست دهان باز کند، افزود: اگر صدایت بر آید ترا در اینجا زندانی خواهم کرد و دست و پایت را خواهم بست.

در اثر این تهدید صدائی از پیا بیرون نیامد و کریج او را رها کرد. وقتی از او جدا شده بسوی سالون میرفت کریج صدای خفیفی پشت سر خود شنید و لسی نتوانست تشخیص دهد آواز خنده بود یا گریه.

صحبت بود با دیدن خنده ز پیا، ابروها را بالا انداخت و گرمی صحبت شانرا اخلاص کرد.

پیا بیس رقص را ترک گفت و بسوی عقب کشتی راه افتاد و بعد از زینه اضطراری که به عرشه میرفت، بالا شد. هیلی کو پتر آنجا رو بروی شان قرار داشت. کریج گفت:

— پس در اینجا هیلی کو پتر هم هست.

— آری. درست است. ولی حالا فرا موشش کن. دست کریج را گرفته بطرف تاریکی کشید و بعد گفت: حالا کسی مارا نمی‌بیند. ما دانس خود را اینجا ادامه میدهم.

یک دستش را بگردن کریج حلقه کرد و لبان ملتپش لبان کریج را یافته با تمام وجودش با آنها رقی استادانه که هر مردی را از ذوق می‌لرزاند، او را به بوسه گرفت. اما دست دیگرش بسرعت و مهارت روی لباس کریج را گشت و بعد از آن بر شانه او قرار گرفت.

کریج که ملتفت شده بود زن چیزی را در او جستجو میکند، بروی خود نیاورد. فکر کرد شاید می‌خواهد بفهمند مسلح استم یا خیر. کریج گفت:

وقتی بمداخل د هلیزی که بسوی اتاق او میرفت ، رسید دید که ملا خلوت است . پیش روی دروازه اتاق خود ایستاد . پارچه نخ‌نشانی گم شده بود . گوش بدر چسپا نیده بدقت صدا های داخل اتاق را گوش داد . آواز حرکت خفیفی شنید . بادقت وجودی صبور و منتظر ماند . در عقب سرش آواز پائی روی زینه های کشتی شنید و با خود فکر کرد دیگر گریه و یا خنده پیا تمام شده است . يك لحظه تصمیم گرفت در را باز کرده با کسی که در اتاق او ست بصورت ناگهانی رو برو شود و لی زود ازین کار منصرف شد . مطمئن بود که همه چیز را خیلی خوب پنهان کرده است . امکان نداشت بیگانه ای بتواند زود تیانچه او را پیدا کند . از د هلیز گذشته وارد سالون شد . آنجا فلیپا تنها دیده میشد . نزدیک یکی از پایه های تراس استاده بروشنی های بندر گاه می نگریست . همینکه بر گشت خود را با کریج رو برو یافت :
- آه ، تو هستی ؟ فکر میکردم مشغول درس ر قص دادن به پیا هستی .

- بر عکس او بمن درس میداد . در عین حال گوشش متوجه آواز خش خش خفیفی بود که از سوی در نیمه باز شنیده میشد . فلیپا پیش رفته آنرا بست و گفت من از در های باز هیچ خوش نمی آید . بالاخره منم از خود اسراری دارم .
بر گشت و نگاه می پر معنی به عمق چشمان کریج دوخته گفت :
- پیا که چیزی ندا رد بتو بیاموزد . و یسکی میل داری ؟
- خیر ، متشکرم .
- درینصورت يك گیلای برایمن درست کن . یخ و ویسکی جدا باشد .
کریج خیلی زود فرمایش او را اجرا کرد . فلیپا گیلای را گرفته با وضع ناراحتی بالا کشید و گفت :
- من همیشه این کار را نمی کنم .
- معلوم است .
- هری از اینکه اینجا آمده ام اطلاع ندارد .

- اما من خبر دارم .

- چرا نباید اینطور باشد؟ آخر وظیفه محافظت من بمعهده شماست .
- مگر این من نبودم که و یسکی را برای شما دادم ، پس چرا با من سر جنجال دارید ؟

زن ، سر خود را جنبانیده گیلای خالی را به او داد و گفت : برکن ! کریج در حالیکه گیلای دوم را به او میداد ، اظهار داشت :

- مقصود تان چیست ؟ آیا می-خواهید يك قهر مان شوید ؟

زن ، بانوعی خشم گیلای را از او گرفته روی میز گذاشت . مشروب بروی میز ریخت . چشمان آبی رنگش از نفرت مالا مال بود . کریج بدقت او را تماشا کرد . نزدیک مست شدن بود و رفتارش متعادل نمی نمود . کریج به مهر بانی گفت :
- من باید شما را بهتر بشناسم و بدانم چه عاملی است که موجب ناراحتی خاطر تان میشود ؟

- نمی دانم ... خودم هم نمی-دانم . و یسکی هم دیگر جائی را نمی گیرد آنرا هم بدست آورده نمی توانم .

- چه مدتی است آنرا ترك گفته اید ؟

- يكسال . و این برایمن بسقد ر يك عمر طولانی جلوه کرده است . جان از شما خواش می کردم در صدد نجات من نباشید .

در اینموقع در بازو ناکسوس وارد شد . خیلی خسته و سا لخور ده بنظر می آمد . روی يك کوچ طوری نشست گوئی که بزانو افتاده باشد نالید :

- عزیزم ، يك قدح مشروب بمن کریج خواست برود و لی دید که فلیپا قبلا حرکت کرده و گیلای واقعی برای او درست میکند . ناکسوس گفت : یکی هم برای جان در ست کن عزیزم ! کریج گفت :

- من دادم .
ناکسوس گیلای خود را لاجرعه سر کشیده بهمسرش گفت : به او گفتم که به ونیس خواهم رفت : فلیپا فقط به بالا افکندن شانه هایش اکتفا کرد و لی کریج گفت :
- من نتوانستم شما را ازین مسافرت منصرف کنم . شما حتی فکر آنرا هم نکرده اید که این اشخاص چه مزاحمتی برای من دارند .

در همین اثنا در باز شد ، پیایدیدار گردید . کونت در حالیکه ظاهراً

بسیار مست معلوم میشد ، او را همراهی میکرد . بدنبال این دونفر مارک باسیما ئی اندیشناک وارد شد .

کریج به ناکسوس و فلیپا گفتار خود را ادامه داد : آنها مدتی است بی اینکار می گردند و تمام سعی شان بر اینست که کار ها مطابق میل آنها براه بیفتد .

ناکسوس با اطمینان اظهار داشت :

- ولی این مرتبه بمیل آنها نخواهد شد .

بعد روی کوچ دراز کشید . کریج بفکر حوادث نا مطلوبی افتاد که ممکن بود در اثر يك لحظه غفلت ، اتفاق بیفتد . کونت در این وقت صدای خود را بلند کرد :

- من مشروب می خواهم و لی طبعاً به اجازه شما .

ناکسوس جواب داد :

- تو سر گرم کار خود باش و ما را هم بگذار راجع به کار و بار خود مان صحبت کنیم .

مارک سوی ول شروع به ساختن کوکتیل ها کرد . دستهایش می-لرزید و صدای بهم خوردن گیلایها بگوش میرسید . کونت دو باره بصدا درآمد :

- آری کار ! این چیز یست که بیش از هر چیز دیگر خوش انگلیسها می آید چنین نیست پیا ؟
پیا به او اظهار داد :

- لطفاً صدايت را قطع کن . مگر ممکن نیست در کار دیگران مداخله نکنی ؟

- مانند انسانها هستند و مثل انسانها حرکت میکنند اما وقتی بحث پول بمیان می آید ، شبیه ارواح اسرار آمیز و مجهول می-شوند .

مارک سعی کرد او را خاموش کند .

- بخود بیا تاول . بخاطر خدا دیگر جفنگ نگو !

کونت بسوی او بر گشته جواب داد :

- مارک عزیز ! من ترا خا رج موضوع میدانم . تو يك جنتلمین واقعی هستی کریج جرعه دیگری از بقیه در صفحه ۵۵



سلک سکرین

جدیدترین

شیوه در نقاشی

آخرین تحولی که در زمینه چاپ دستی رو نما گردیده، نقاشی سلک سکرین است که در پهلوی سائر شیوه های نقاشی بوسیله چاپ، چون، لیتوگرافی، حکاکی روی چوب و با تیک از آن استفاده میشود ولی سلک سکرین از جمله شیوه های است که چه از نظر خوبی در چاپ و چه از نظر آسانی کار و زیبایی

مورد توجه زیاد هنرمندان واقع گردیده است. چون آثار سلک سکرین از زیبایی زیاد برخوردار است و مساحت بزرگ تبلیغاتی بمنظور اشاعه اعلانات، روی جلد ها، نشر بوستر ها، پستکار تها و غیره از آن استفاده می کنند. زیرا هنرمند تواند از یک اثر مورد نظر هزاران بارچه همگون را بوسیله چاپ پرده ابریشمی بوجود آورد.

هنرمندان نی که طی دو هفته کار عملی در مرکز فرهنگی امریکا سی و پنج اثر خود را به نمایش گذاشته اند عبارت اند از:

محمد اسرائیل رویا - عبدالله نوید، عنایت الله شهرانی، جیلانی، محمد ظاهر طاهری، محمد هاشم، محمد میکائیل، سیدانور، تیمورشاه محمد شعیب و عبدالمحمد امینی.

و فلم مایع کار گرفته شده است و مطابق شرایط و شرایط ورکشاپ هر آرتیست مکلف به چاپ یک اثر در هر کدام از اصول چهار گانه بوده اند.

میر من هیسلر در مورد نقاشی سلک سکرین و شیوه کار هنرمندان افغان گفته است:

بعد از دو هفته کار در یک ساحه جدید با وسایل جدید آنچه آفریده ذهن و سر انگشتان هنرمندان افغان است بیا نگر مو فقیست و تسلط در کار آنهاست. باوجودیکه

برخی از این آثار از نظر تکنیک سیری گرافی کامل هم نیستند ولی هر آرتیست توانسته است مفکوره اش را با روش سری گرافی بخوبی ارائه دهد.

بعضی از چاپ ها بطور مشخص خوبست. که این خوبی هم از نقطه نظر تکنیک و هم از نظر آرت، در این آثار بخوبی مشهود است.

نباعلی محمد اسرائیل رویا که یکی از نقاشان خوب واز هنرمندان چیره دست است در یک گفتگوی کوتاه در مورد سلک اسکرین گفت:

در سلک اسکرین میتوان از تکنیک های مختلف استفاده نموده مثل ستنسل از کاغذ ستنسل گلو «سرس» یا ستل، تو ش و فلم و غیره.

اما در ورکشاپ مرکز فرهنگی از تکنیک های ستنسل کاغذی، ستنسل سرشی، ستنسل تو ش

در هفته ای که گذشت بیش از سی و پنج اثر نقاشی «سلک اسکرین» از یازده هنرمند افغان در مرکز فرهنگی امریکا به نمایش گذاشته شد.

سلک اسکرین یا چاپ بوسیله پرده ابریشمی از شیوه های جدید چاپ بشمار رفته و آخرین تحولیست که در زمینه چاپ دستی رونما گردیده است.

سلک اسکرین که سابقاً در بین هنرمندان افغان بطور عملی راهی باز نکرده بود، به وسیله خانم تیزی هیسلر هنرمند امریکائی و نقاشان افغان طی دو هفته کار عملی، در ستد یوی نقاشی مرکز فرهنگی امریکا به منصه اجرا گذارده شد. میر من هیسلر که در رشته سیری گرافی تخصص دارد، راهنمایی ورکشاپ را عهده دار بود.

سلک اسکرین آمیخته است از کار هنرمند و یک دستگاه کوچک چاپ دستی که شباهت بسیار به کارگاه بافت متعلیمین مکتب دارد. روی این کارگاه از یک پرده ابریشمی پوشانیده شده است.

خطوط برجسته اثری را که هنرمند بوجود می آورد در کارگاه تعبیه نموده و پس از گذاشتن یک ورق ستنسل و رنگ در روی پرده ابریشمی با بکار بردن طریقه خاص چاپ اثر مورد نظر بدست می آید



یکی از هنرمندان افغانی حین چاپ روی پرده ابریشمی

امسال یک ملیار دافغانی برای خریداری پنبه تخصیص

داده شده است

مشکل کمبود تکه چطو رحل خواهد شد؟

بعد ازین در خریداری پنبه، از طرف شرکت
ها اقدامات جدی تری صورت خواهد گرفت.
باتاسیس دوفابریکه نساجی تقریبا ۹۰
فیصد احتیاج داخل رفع میشود ..



- قرار است دوفابریکه جدید نساجی در
کندهار و هرات احداث گردد. لطفا بفرمائید
که این دوفابریکه سالانه چه مقدار پنبه را
بمصرف رسانیده و چند فیصد مشکلات داخل
کشور را از ناحیه تکه مرفوع خواهد
ساخت ؟

شیاغلی توفیقی رئیس صنایع وزارت معادن
و صنایع بجاوب چنین گفت :
- از نظر داشتن مواد خام مخصوصا در
صنعت نساجی کشور ما خیلی غنی است زیرا
ما بر علاوه احتیاجات داخلی در هر فرصت
مازادی برای صادرات داریم ، مثلا با احداث
این دوفابریکه که تقریبا نود فیصد احتیاجات
کشور را مرفوع خواهد شد ، اگر تولیدات
پنبه در کشور به همین سطح قرار داشته
باشد بازم در حدود هشت الی ده هزار تن
برای صادرات خواهیم داشت .

امسال توسط شرکت های مزار شریف
، کندز ، هرات ، و هلمند پنبه خریداری
میشود که تنها سپین زر کندز ۴۲ هزار تن
پنبه خریداری خواهد کرد که پنبه مخلوچ
آن ۱۴ هزار تن پنبه خالص خواهد بود .

وی گفت :-
بعد از پنج سال اصلا به تکه های خارجی
ضرورت احساس نخواهد شد زیرا به اساس
پلان مطروحه بعد از پنج سال صد درصد
احتیاجات توسط فابریکه های داخلی تهیه
و تدارک خواهد شد .

شیاغلی رئیس صنایع چون از تکه ها
و کمبود آن سخن به میان آمد ، لطفا بگوئید
که برای رفع کمبود تکه در بازار از طرف
وزارت معادن و صنایع کدام تجویزی در دست
است یا خیر ؟

- بلی ، وزارت معادن و صنایع از طریق
نساجی های مختلف بایکند کردن سطح
تولید مشکلات را اندکی کاهش خواهد داد

مجله ژوندون همیشه کوشیده است تا داغترین و تازه ترین موضوعات روز را تهیه
و برای آگاهی و معلومات مزید خوانندگان تقدیم دارد .
درین اواخر که سروصدای زیادی در قسمت خریداری پنبه بگوش میرسد .
خبرنگار ژوندون درصدد آن شد تا راپوری درین زمینه تهیه دارد تا خوانندگان ژوندون
را از نحوه و چگونگی خریداری پنبه مستشر ساخته باشد .

وقتی میخواستیم اولین پرسش را در مورد
خریداری پنبه بارتیس صنایع وزارت معادن
و صنایع مطرح سازیم نظرم را لستی جلب
نمود که رئیس صنایع بعد از تفتیش و بررسی
مغازه های فروش تکه نساجی عدد از مغازه
داران را جریحه نموده بود .

پرسیدم :
- این لست چیست ؟
گفت :
- این لست را هم اکنون ترتیب داده ایم
که یکمده از مغازه داران از یک هزار تا پنجاه
هزار افغانی جریحه شده اند .

گفتم :
- چرا جریحه ؟
در حالیکه ورق هار این نزدیک میکرد
گفت :

- تشخیص که گران فروشی نموده یا بل
نداشته و یا هم لوحه دو کانش نبوده هر کدام
به اندازه جرمش جریحه شده است .
- معذرت میخواهم ، لطفا در مورد خریداری
پنبه و پولی را که وزارت معادن و صنایع
برای این منظور تدارک و بدسترس شرکت
های تکه پنبه می خرد گذاشته ، معلوماتی
برای خوانندگان ژوندون عرضه کنید .

- امسال برای خریداری پنبه از ولایات
شمال و غرب کشور مجموعا به قیمت یک میلیارد
افغانی پنبه خریداری خواهد شد . که
یک مقدار آن به مصرف فابریکات داخلی
رسیده و مقداری از آن به خارج صادر خواهد
شد .

پرسیدم :
- در گذشته پنبه بدون در نظر داشت
مصارف و احتیاجات داخلی بخارج صادر
میکردید .

امسال چه تصمیم در زمینه گرفته شده؟
شیاغلی توفیقی در حالیکه دوسیه های
روی میز را ورق میزد گفت :

- در گذشته خیلی کارها را شرکت های
مختلفه ای پنبه خود سرانه انجام میدادند
مثلا وقتی پول نقد از طرف وزارت معادن
و صنایع تهیه میشد بدون آنکه پول مذکور
در بدل پنبه به زارعان و دهاقین توزیع گردد
حصه زیاد آن برای خرید پوست و یا چیزهای
دیگر بکار انداخته میشد و در مقابل زارعین
بعد از سپری نمودن زمستان و کشیدن انتظار
زیاد موفق بدریافت پول می گردیدند .
و با اینکه شرکت های موصوف پنبه سورت



۲۳۰۰ دختر و پسر با اضطراب و هیجان

راپور از عزیز (اورم)



یکتعداد از پسران قبل از شروع کانکور

● ... ۱۴ دختر و پسر در امتحان کانکور
پوهنتون شرکت خواهند کرد
● یکتعداد پسران از عقب شیشه صنف به رفیق
شان چیزی می‌گفتند و بعد...

لحظه های امتحان، لحظه های ترس و هیجان است، درین دقایق است که شاگردان وفار غان مکاتب نتیجه و محصول زحمات چندین ساله شان را می‌گیرند. بدین ترتیب بیش از ۲۳۰۰ دختر و پسر پشت میز های امتحان کانکور قرار گرفتند. تا معلوم شود برای چه کسانی چانس ادامه تحصیلات عالی میسر میگردد. ازینرو اهمیت این آزمایش بیشتر از امتحان نالی دیگر است که متعلمان در طول دوازده سال تعلیمی سپری کرده اند.

ترس از پذیرفته نشدن و عدم آشنایی به سیستم امتحان کانکور، ترس از اینکه از زحمات دوازده ساله نتیجه مثبت گرفته نشود و بالاتر از همه دور شدن از همصنفان و دوستانیکه چانس شامل شدن به پوهنتون برایشان میسر میگردد. اینها اندیشه ها و تفکراتی است که دختران و پسران به آن میاندیشند.

بعضی ها امیدوار و مطمئن هستند و با صدای بلندی خنده سر میدهند. عده هم مشغول مطالعه و مرور کتابها نیکه در دست دارند هستند. حق با آنهاست یا یس بخوانند و باید بترسند. ترس از اینکه چانس خود را از دست داده و در امتحان کانکور رد شوند. یکسال انتظار و حق یکبار دیگر کاندید شدن برای کانکور و شامل نشدن به پوهنتون واقعا تاثیر انگیز و ترس آفرین است.

پسران و دختران نیکه تازه وارد ساحه پوهنتون میشوند، میگویند دوستان شانرا بیا بند، اکثریت این تازه واردان با محیط پوهنتون

آشنایی ندارند. همینکه دختر و یا پسری یکی از دوستانش را می‌بیند پیش از اینکه تشریفات معمولی و احوا لپر سی را انجام دهند. این سخنان بزبان جاری میشود: تو درس خواندی... کدام مضمون را بیشتر خواندی...؟ چطور خواهد شد؟ دختری با عجله از تکسی پیا ده میشود. خیلی مضطرب است مثل اینکه چیزی را گم کرده باشد یا اشتاب بدون اینکه بفهمد کجامیرود اینطرف و آنطرف می‌دود. باو نزدیک میشوم و پس از آنکه خود را معرفی میکنم میگوید: خیلی ناوقت رسیدم. شما یس امتحان شروع شده باشد... عجله نکنید هنوز برای امتحان وقت دارید.

— میگوید: چیزی از من می‌پرسید؟
— بلی! چرا اینطور مضطرب و پریشان هستید.
— من با وجودیکه زیاد درس خوانده ام ولی با آنهم می‌ترسم. من همیشه از امتحان ترس داشته‌ام.
— خوب امتحان که ترس دارد ولی اگر درس خوانده باشید، نباید ترس را بخود راه بدید. برای اینکه سوالات را خوب حل کنید باید خونسرد و آرام باشید.
— ولی...
— ببخشید اسم شما چیست؟
— نام نیلوفر است.
— بکدام پوهنخی میخوانید؟
— حقوق و علوم سیاسی. من به مضامین اجتماعی علاقه فراوان دارم.
— موفق باشید

آنطرف تر پسر جوانی سخت مشغول مطالعه است. او با عجله خطوط کتاب را از نظر می‌گذراند. ارزش زمان درین دقایق کوتاه برایش اهمیت ده چندان دارد. خود را نزدیکش می‌رسانم و میپرسم: کتابی که در دست دارید رهنمای کانکور است؟
— خیر، اطلاعات عمومی است.
— ولی درین لحظات کوتاه که چیزی برای شروع امتحان نمانده چیزی دستگیرتان خواهد شد؟
— اگر فایده نمیداشت، هرگز نمی‌خواند مش.



پسران و دختران با دقت زیاد سوالات کانکور را حل میکنند

پشت میز امتحان کانکور قرار گرفتند

— اشتباه کردی تا یلند است. درائر تما سیکه با یکتعداد از کاندیدان گرفتم آنها عقیده داشتند که سوالات مضمون اجتماعات آسان بوده و لی برای حل سوالات ریاضیات وقت کمی داشتند. مر حله دوم امتحان شروع شده است من و عکاس مجله در جمنازیوم پوهنتون هستیم داو طلبان کانکور مصروف حل سوالات امتحان هستند و از طرف هیأت کنترول امتحان سخت تحت نظر قرار دارند.

در پوهنځی انجنیرۍ و قفسی عکاس مجله میخواست عکسی از جریان امتحان بر دارد رئیس پوهنځی مانع عکس بر داری شد او میگفت: ممکن است از پارچه ها عکس بردارید و در بیرون عکس را بد سترس دیگران بگذارید ما در حالیکه از جریان امتحان در صنوف دیگر عکسهای گرفته بودیم، اصلا همچو ذهنیت نزد ما خلق نشده بود. ولی وقتی نخواستند عکس ازین صنف بر داریم آنجا را ترك گفتیم. پس از پایان مر حله دوم امتحان بسیاری از متعلمان غمگین و گرفته بنظر می رسیدند و قتی علت را جویا شدم. يك تعداد آنها گفت که به سیستم تست آشنا یشی نداشتند.

نیم ساعت وقت در اختیار شاگردان گذاشته میشود.

قست سوم، امتحان لسان است که از ساعت ۱۲ الی ۲ بجه و ۴۰ دقیقه ادامه خواهد یافت.

وی گفت: شا گردان طی امتحان تیکه در ساهای گذشته داده اند اکثر اشتباهی را مرتکب شده اند. باین معنی که سوالات مربوط پوهنځی های انتخابی شانرا حل و بقیه سوالات را نادیده گرفته اند که این موضوع به نقص شان بوده است.

ساعت ۱۲ بجه و ۴۰ دقیقه است پارچه های مر حله اول امتحان جمع میشود و تفریح را اعلام میدارند.

بازهم حلقه های از پسران و دختران تشکیل میشود و در مورد امتحان بین آنها تبادل نظر های صورت میگیرد. بعضی ها خندان و سر حال هستند و برخی هم سخت آشفته و نا را ضی بنظر میرسند.

عده ای هم که مثل من سخت گرسنه هستند به کانتین میروند و غذا را با اشتهای تمام با عجله می بلعند. در کانتین یکی از پسران از رفیقش می پرسد: بزرگترین کشور صا در کننده برنج، کدام مملکت را نوشتی؟

— اندو نیز یا... اینطور نیست؟



دختری در حال گذراندن کانکور

نداشتند.

چند بخش است. در مر حله اول امتحان مضامین ریاضیات، علوم طبیعی و اجتماعات اخذ می گردد و شا گردان که امتحان را ساعت ۹ بجه وده دقیقه آغاز کرده اند تا ساعت یازده بجه وپانزده دقیقه برای حل سوالات مضامین مزبور وقت دارند و بعد برای شان پانزده دقیقه تفریح داده میشود.

مرحله دوم، امتحان استعداد است که مشتمل بر مسایل تحلیل اشکال و سلسله اعداد است که

در آخرین دقایق قبل از شروع امتحان یکی از کاندیدان آغاز کانکور را اعلام داشت «کارت های تانرا با خود داشته باشید و بصنف های تعیین شده تشریف ببرید». عقربه ساعت درست ۹ بجه قبل ازظهر را نشان میداد، همه شتابان به صنف ها رفتند ساعت ۹ بجه وده دقیقه اولین دور امتحان کانکور آغاز میشود. فارغان مکاتب اعم از پسر و دختر در چوکی ها نشان قرار گرفتند ولی تا بحال مشوره ها و سوالات شان از عمد یگر پان نکر فته است.

هنوز عده از پسران در دهلیز ها دیده میشوند.

از آنها می پرسیم: شما هم کاندیدان کانکور هستید؟

— ما محصلین پوهنځی طب ننگر هار هستیم. بخاطر رفقای خود بکابل آمده ایم تا بنیم با چه نتیجه از صحنه امتحان خارج میشوند.

در نزدیکی ادیتوریم پوهنتون صنف های تدریسی دریک ردیف پهلوی هم موقعیت دارد. در روزهای صنوف داری شیشه است بطوریکه از بیرون دیده میشود صحنه امتحان را مشاهده کرد.

یکتعداد پسران خود شانرا به آئینه چسپا نده اند و برای رفیق شان که در نزدیکی دروازه نشسته است چیز های میگویند و آن بجه بیدرنگ گفته های آنها را یادداشت میکند.

از آنها می پرسیم: آواز تان از

شیشه میگذرد؟

یکی از آنها میگوید: منظوری دیگری نداشتیم فقط می خواستیم سیستم امتحان را بلد شویم چون سال آینده نوبت ما ست. در همین گفتگو بودیم که شیشه های دروازه را از داخل با کاغذ سفید پوشاندند. بعد برای اینکه از جریان کانکور مطالبی تهیه کرده باشم داخل یکی از صنف ها شدم. یکی از اعضای امتحان برایم در مورد امتحان چنین توضیحات داد امتحان کانکور شامل



دردنند ای بسوی تار یکپا

یاد داشت از: لیلا - تنظیم از دید بان

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

لیلا عزیز!

قصه غم انگیز ترا خواندم، راستی غم تو بزرگتر از هر درد دیگر است که در جریان زندگی، آدم با آن مواجه میشود. ولی لیلا عزیز تو نباید زیاد در این مورد بیندیشی. برای اینکه تو بویته کوچکی از گلزار سادگی بودی و دیگران نیز از نظر تو ساده جلوه میکردند و همین پاکی تو باعث شد که فریب بخوری، فریبیکه برایت دره ناک است ولی بهیچ صورت تو گنهکار نیستی.

بین لیلا! من آدم های زیادی را در زندگی میشناسم که لغزش کوچکی آنها را در منجلا بید بختی ها کشانده است و لی آنها انسانهای مصممی بوده اند. تصمیم گرفته اند و در صدد آن شده اند تا دوباره جایی برای خود در زندگی باز نمایند. زیرا اشتباه نخستین گناه نیست. تکرار اشتباه گناه است و زخمی است التیام نا پذیر.

سعی کن خودت را قانع بسازی و اینکار به آسانی برایت میسر خواهد بود در صورتیکه بتوانی درست فکر کنی. زندگی نبرد است، نبرد و مبارزه با حوادث. و کسانی درین مبارزه پیروز خواهند شد که

مقاومت داشته باشند.

کریمه - ع

آنوقت از جایم بلند میشوم و بطرف عمه میروم. این بهتر است فرصتی است که او بفهمد، واقعا بفهمد که من دیگر او شوخی نمیکنم. باید بفهمد که دیگر در این خانه احترامی ندارد، و اگر میل دارد که در این خانه باشد باید اطاعت کند آنها اطاعت از من و از حرفهای من

این تنها راهی است که من میتوانم از او انتقام بگیرم و تحقیرش کنم. وقتی رو برویش می ایستم، او هم چنان بی اعتنا در جاییش نشسته است و چشم بکوشه اتاق دوخته است صداش میگویم:

عمه!

باز تکرار میکنم:

عمه!

اما حرفی نمیزند و در عوض چین پیشانی اش را بیشتر میکند. من دیگر صبر نمیکنم و با لگدبه سینۀ اش میگویم، آن چنانکه انگشتان پایم از بر خورد با قبرغه های خشکیده او درد میگیرد. ناگهان

بایک تکه نان و مقدار سبزی خشک و کم رو غنی که از چاشت مانده است، بازی میدهد. عمه خشمگین و بی اعتنا به پشتی تکیه داده است و حتی نگاهی هم بصورت من نمی اندازد. صبر و تحمل و بردباری سیما دیوانه ام میکند. با عجله باو نزدیک میشوم، سرش را در بغل میگیرم و میگویم:

- سیما! صبر کن. تو نباید ... عقده راه گلوئم را می بندد و برای اینکه سیما چیزی نفهمد ساکت میشوم و سبزی و نان را از جلو ش دور میکنم، و با کوشش فراوان سعی میکنم لحنم عادی باشد و میگویم:

- صبر کن! ما غذای دیگری می خوریم، تخم را دوست داری؟ چشمات نش از خوشحالی برقی

میزند و میگویند:

- بلی.

میگویم:

- بسیار خوب.

عمه خمیده تر از همیشه از اتاق بیرون میرود، مثل اینکه، کوهی روی شانه هایش سنگینی کند قدم بر میدارد، شاید هیچوقت بفکرش نمیرسید که از طرف من چنین رفتاری با او شود. او که میخواست اختیار اداره زندگی مرا بدست

داشته باشد و هر چه میخواهد بامن بکند، با عکس العملی این چنین غیر منتظره رو برو شود، آنها هم از طرف کی؟ از طرف من که خیال میکرد چون گنجشکی در چنگالش اسیرم و توانایی هیچ عملی را ندارم.

صبر میکنم تا عمه از اتاق بیرون برود، آنوقت در را می بندم و دوباره خودم را روی تخت می اندازم و به آینده فکر میکنم. به شب و به روزیکه بعد از این خواهد آمد و به آنچه که من بایستی بکنم.

چیزی که بیش از همه رنج من میدهد و برای من معمای لاینحلی شده است، کارهای عمه است. در گذشته هرگز در این مورد فکری نکرده بودم. اما بعد از حادثه خانه محسن خان عمه و بلائی که بر سر من آورده بود یک لحظه آرا من نمیکذاشت. چرا باید او اینکار را بکند؟ چرا او باید مرا مانند طعمه بدام محسن خان بیندازد و سیه روز و بد نام و سیه کارم بکند؟ چرا؟ عمه در واقع مرا به منجلا بفساد کشانده بود. مرا به راهی کشانده بود که ... آه می کشم و میخواهم از خودم و از فکری که مغزم را انباشته است بگریزم. بخودم وعده میدهم که در آینده این موضوع را خواهم فهمید و باید هم بفهمم بهمین جهت از جایم بلند میشوم و از اتاق بیرون می آیم. این بهترین راه است نباید تنها باشم. تنهایی آدم را دیوانه میکند. آنها آدمی مثل من را که در چاه عمیق و پر از لجن سیه روزی سرنگون شده است. از راهرو میگذرم و قدم به اتاق دیگر میگذارم، به اتاقی که سیما در آن است.

همین که قدم به داخل اتاق میگذارم، میبینم سیما در گوشه روی دو شک نشسته است و غذا میخورد غذا نمیخورد، در حقیقت خودش را

عمه، مثل گفتار تیر خورده زوزه میکشد و خودش را به یک پهلو می اندازد و بالحن شوم و ترس آوری، تکرار میکند:

- مردم، خدا یا مردم.

اما خشمی که مرا بلرزده در آورده است با ناله و استغاثه او تسکین نمی یابد و حتی بیشتر میشود. درست هنگامیکه چنگ به موهایش می اندازم، سیما خودش را بمن میرساند و با دستان لطیف و کوچکی دستم را میکشد و با التماس میگوید:

- لیلا! لیلا! تره بخدا...

بعد میبینم دو قطره اشک از دو گوشه چشمش روی گونه هایش می غلتد و تاکناره های دهنش بائین می آید.

حالت سیما، در ماندگی و التماس سیما سستم میکند، قدرت و توانایی ام را میگیرد. موهای نفرت انگیز و خاکستری رنگ عمه از میان انگشتانم رها میشود و من همانجا میمانم. هنوز در ست

نهمیده ام چه کرده ام و چه میخواستم بکنم؟ وقتی سیما مرا بطرف خودش میکشد و از آنجا دور میکند، مفاومتی نمیکنم. عمه، هنوز زوزه میکشد و هنوز ناله میکند، ناله هایش بریده بریده است مثل اینکه میخواهد زیادتر از آن دنباله اش را بگیرد.

سیما هنوز مضطرب است، هنوز ترس دارد، و من برای اینکه آرا مش کنم و به ترس و نا آرا میشم پان دهم، خم میشوم و رویش را می بوسم و میگویم:

- تو همین جا باش. فقط چند دقیقه، من میروم بیرون و زود بر میگردم. بعد باهم شام میخوریم. فقط من و تو.

سیما سرش را بعلا مت موافقت تکان میدهد و برای دلخوشی من، یعنی حتما برای دلخوشی من لبخندی میزند، لبخندی که حس میکنم زورکی است.

سیما و عمه را با ناله های بریده بریده اش تنها میگذارم و از خانه بیرون میروم، میروم تا برای شام چیزی تهیه کنم... من دیگر تصمیم خودم را گرفته ام. ناتمام



کهار مندان خار سعاد

فلمی از روی یک ما جرای حقیقی

در جنگ عمومی دوم به اتریمباردها نواندهام یک تعمیر بزرگ در بو لیند هفت نفر در یک زیر زمین تاریک و مرطوب زندانی شدند و بصورت خیلی پرماجرا با مرگ دست و پنجه نرم کردند، این هفت نفر در شرایط خیلی دشوار چندین روز در آنجا زندانی ماندند، موقعی که نجات دهند ما موفق شدند آنها را نجات دهیم و نفرشان یکی کور شده بودند که یکی از آنها از خوشحالی دفعتاً و دیگری در شفا خانه مرد نویسنده فرانسوی ژان پل کلیبر از روی این ماجرا سناریوی نوشت که آنرا دایو کستر انگلیسی کتب رابین بشکل فلمی درآورد در نقش های عمده این فلم شاول از ناو رویتز سلزویپر اوسکار سن بازی کرده اند. در عکس شاول از ناو را در فلم زندان مرگ مشاهده میکنید.



او پر ای سکسی

تبار شهری نیویارک معروف به (اوبوگانی) اثر معروف او برای بنام ناجکذ آری پوپیه اثر مونتس ویدی را به شکل مسخره درآورده است زیرا این او پرا را موقعی که به معر ضل نما یش گذاشتن سکس را بصورت اغراق آمیز در آن وارد کردند. آرتیستی که نقش زن را بازی می کرد بصورت برهنه وارد ستیج شد تنه ای مقدار پر بعضی قسمت های بدن او را پوشانیده بود در حالیکه از سه صد و سی سال به این طرف این او پرا بشکل دیگری نمایش داد میشود.

این زن آواز خوان در مصاحبه ای گفته است: (در نمایش آینده خود در نیواورلیان بدون این پر هاو بصورت کاملاً برهنه روی سن ظاهر خواهم شد. در عکس صحنه ازین نمایش دیده میشود.



ستاره هفته ادسا له



یکی از ستاره های جدید جاز جمهوری اتحادی آلمان زن هفته ادسا له ا بیست بنام «فریدا سیولی» که از برلین می باشد. این

زن زنده دل خوش خلق و خوش صد ا علاقه مندان زیادی در میان تماشاگران تلویزیون پیدا کرده است او در تمام طول

عمر خود علاقه زیادی به هنر نشان داده در نمایشات که بحیث تماشاچی وارد سالن

میشد با چکش های فراوان و معتد خود باعث تشویق و ترغیب آن جوان میشد، او را در صفت اول جا میدادند روزی دفعتاً یک کیبورد

پتورچوان از او خواست کرد روی ستیج بالا شود و طور تجربی آهنگی بخواند. به این ترتیب فریدا سیولی بخواند شروع کرد و حالا آنقدر شهرت دارد که همه او را می شناسند و نامش سر زبانها افتاده است.

در عکس فریدا سیولی را هنگام نیت آهنگی شاهراه میکنید.

زرغونه (نیلوفر - بهمنشه)

زرغونه رفاه هنر پیشه تیاتر و رادیو که فعالیت هنری او روی ستیج بنام «نیلوفر» و در رادیو بنام بهمنشه رفاه جریان دارد از



جوانان پر استعدادی است که میتواند آینده درخشان هنری او امیدوار بود. زرغونه

در درامه های کجری قروت عشاق ابله و اپارتمان بازی کرده همچنان در تعداد زیادی

از رادیو درام ها و داستانهای دنباله دار رادیو نقش هایی داشته است.

زرغونه رفاه متعلمه مکتب عایشه درانی است و بارادیو در قسمت تمثیل درامه ها قرار دای عقد نموده است.

زرغونه رفاه که بیشتر در نقش های کمیدی ظاهر شده خودش نقش های تراجذبی

را می پسنند او با وجودیکه بیش از ۲۰ سال ندارد بعضاً نقش زن های مسن را مؤفانه بازی میکند.

هنر پیشه معروف بلغاری

استیفن دانا نیلوف هنر پیشه معروف بلغاری که در اکثر فلم هاتش های عمده داشته است هم اکنون مشغول بازی در فلم جدیدی می باشد که با مصرف زیاد تهیه میگردد.

این هنرمند در فلم فرشته هاهم بازی کرده است اما شهرت زیاد او در سلسله فلم های تلویزیونی حاصل شد که در هشت قسمت تهیه شده بود درین سلسله او نقش یک پارتیزان فرمان بلغاری را ایفا میکرد. استقبال بی سابقه مردم ازین سلسله باعث آن شد که دایرگتران این سلسله هشت قسمت دیگر را نیز میخواهند تهیه کنند. در عکس آر تیسست مذکور در یکی از قسمت های آن فلم تلویزیونی بنام (دوگیتار) دیده میشود.



گلپانگ

خوشا جوانی و دور نشاط و عشق و امید
کنار سبزه لب جوی وزیر سایه بید

ز دورگوه ، نمایان به پیش ، آب روان
بگوش ناله‌ی نای و بچنگ ، جام نید
بساط می بمان ، یار مهربان بکنار
زدست حجر شکایت ز وصل ، گفت و شنید
هوای بوسه بسر ، دست شرم دامنگیر
در این هوس گذراندن میان بیم و امید
تو چون بخانه نشینی؟ که همچو غنچه بیوست
زلطف باد بهاری نمی توان گنجید
چنان نسیم طربناک می وزد که بدست
نظر به هر چه فکندم بروی من خندید
چنارکف ز دوسرو از طرب برقص آمد
ز بسکه باد بهاری نشاط بخش وزید
نسیم صبح ، ندانم بگوش غنچه چه گفت
که سر زجیب برآورد پیرهن بدید
بچشم عشق برآید هزار چندان حسن
گل از دریچه چشم هزار باید دید
چو گل شکفته و مانند لاله خندان باش
بشکر آنکه ز گل مید هد بنفشه نوید
توان به نیروی امید و دستیاری عزم
بدان مقام رسیدن که هیچکس نرسید

«نسیم»

سا غریاد

چشمه ها جوشید و بستا نها شکفت
اشک شادی ریخت از چشمان من
باد رسوا دامن افشان برگزشت
بوی گل پیچید در ایوان من

ابرغم در تیرگی یارید و رفت
دل طراوت یافت زین بارتدگی
خنده زد چون صبح نمناک بهار
باز بر من چهر پاک زندگی

تاب گیسوی امید از هم گشود
بسته شد بر چنگ افسونکار من
شاخ نیلوفر زروغن سرکشید
نرم نرمک ریخت بر دیوار من

زینق آسا ترد و عطر افشان و مست
شعر شادایم امید از باغ راز
بوسه زد بر نوک انگشتان گرم
نغمه اژدل پایکو بان تابه ساز

غنچه در بازوی ناز آلود باس
باشگفتنهای اخترها شکفت
یاد او رقصان و عربان در خیال
خند خندان جلوه گر شد از نهفت

آرزو چون نور رؤیا خیز ماه
گرم و خوش تابید بر اندام او
زلف بویا کرده افشان تابدوش
صد هوس در جان بی آرام او

جام لب بر بوسه پیش آورد و مست
دست سوزان حلقه زدی گردنم
از نفس هایش که کوته بود و گرم
خون بگر می شعله ور شد در تنم

بر نهادم چشم و خوشبختی گذشت
چون شرابی آتشین از کام من
کاش با آن بوسه تیری سینه سوز
میزدود از یاد هستی نام من
فریدون تولد



شب

چه غم آلوده شبی است
گلپه ام تار و خموش
بستم سرد و تنهی
نه چراغی ، نه مهی
نه دروغ نگوی
نه خروشی نه دمی
نه صدای قدمی

نه خیالی که بر قصد در سر
نه نسیمی که بخندد بر بام
نه امیدی در دل
نه شرابی در جام
نه نفس های تب آلود کسی
نه شرار هوسی
چه غم آلوده شبی است

زیر نظر : گل محمدی ادبیات

خلوت

ساحل آتش با تن سوزان و خشک
خفته بود آرام در آغوش شب
مرغ توفان می سرود آهنگ عشق
بوسه می زد بر لب خاموش شب

اختران آسمان چشمک زنان
رنگها بر روی دنیا می زدند
هر طرف مرغان به آهنگ نسیم
مست و رقصان تن بدریا می زدند

ما ، در آتش خلوتی خوش داشتیم
کس در آن خلوت بجز ما ، رهنداشت
بحر را آشوب جان من نبود
بر تو رخسار او را مه نداشت

چشم او چون آسمان آرام و صاف
بود چون گل گونه اش رنگین ز شرم
آتش در بند بند تن فکند
بوسه های آن لب شیرین و گرم ...

ناگهان بستم در آن شب چشم خویش
تا در آغوشش بیاسایم دمی

برده برگردم ز راز بسته اش
بر گل رویش فشام شبی

لاجرم چون بازگردم دیده را
در کنارم آن مه زیا نبود
چشم من چرا سوراخ او گرفت
آن مه خورشید رو پیدا نبود

دور آنجا در دل دریای ژرف
دیدم آن ماه شنا گر را در آب
تابه بستم پیکر عربان وی
سوی دریا رو نمودم با شتاب

بر لب ساحل به چشم خیره شد
بر لبی روشن تر از رنگ بلور
گشت از آن پیکر چون ما عتاب
پهنه دریا مرا دریای نور

ناگهان موجی زدو در هم شکست
نقش به بر سینه بحر گبود
عاقبت دیدم در آن دریای ژرف
بود عکس ماه و ماه من نبود
از: «غ-الف»

بوسه

ز آنجا که بوسه های تو آتش شکفت و ریخت
امروز شاخه های سمن سرکشیده اند
نقش ترا که بر تو ماه آفریده بود
خورشید ها ربوده و در بر کشیده اند

شب در رسید و شعله گوگردی شفق
برگور بوسه های تو آفریخت آتشی
خورشید تشنه خواست که نوشد بیا دروز
آن بوسه را که ریخته از کام مپوشی

ماندم بر آن مزار و شب از دور پرگشود
تک تک برآمد اژدل ظلمت ستاره ها
خواندم ز دیدگان غم آلود اختران
از آخرین غروب نگاهت اشاره ها

چون برگ مرده ای که در افتد بیای باد
یاد تو بانسیم سبک خیز شب گریخت
و آن خنده ای که بر لب تو نقش بسته بود
بزمردو در سایه شب چون شکوفه ریخت

دید که در نگاه تو جوشید موج اشک
گلبرگ بوسه های تو شد طعمه نسیم
دیدم ترا که رفتی و آمد مرا بگوش
آوای پای رهگذری در سکوت و بیم

بی آنکه راه بر تو به بند نگاه من
ای آتشی گریختی از من ، گریختی
چون سایه ای که بر تو ماه آفریندش
پیوند خود ز ظلمت شبها گسیختی

اینجا مزار گمشده بوسه های تست
و آن دورتر خیال تو بنشسته بر گناه
من مانده ام هنوز درین دشت بیکران
تا از چراغ چشم تو گیرم سراغ راه

صدای پا

ماه همچون دختری بکرو عقیق
از افق سر میکشد دامن گشان
میگززد از دل ابر سیاه
نقره می باشد به قلب آسمان

از میان شاخه های سبز بید
دختری آهسته می آید ز راه
دختری چون لاله صحرا قشنگ
دختری چون زاله ، پاکو بیگناه

می کند عریان تن سیمابگون
می رود آرام در آغوش آب
بر تن این مرمرین تندیس حسن
می فشاند نوره ، سیم مذهب

مست و بی پروا بدست موج آب
می سپارد پیکر چون عاج را
می خراهد همچو قو بر کام رود
نرم می بوسد تن امواج را

می شکوفد خنده ای بر چهره اش
هر دو چشم خویش میدوزد به ماه
«یک صدای پا ، خدایا ، ناگهان
نوجوانی می رسد از گرد راه

دخترک چابک پرد بیرون ز رود
تند می پیچد بخود پیراهنش
قطره های آب می ریزد ز موی
همچو مروارید دور گردنش

می گشاید دخترک آغوش خویش
می شتابد نوجوان سبک خویش
(لاله) میگوید جوان باشم و شوق
دخترک آهسته میگوید : «مراد»
(حسن فدایی)

مار

لندن در زیرمه شیرری رنگ خوابیده بود. همه جا مه بود. مه شیرری رنگ. بعد از ظهر بود و هوا رو به تاریکی میرفت. با تاریک شدن هوا مه نیز به رنگ پولادی در می آمد.

باران ریزه ریزه می بارید. قطره های باران چنان ریزه بود که در میان مه گم میشد. آدم تنها رطوبت آن را احساس میکرد.

دریای «تیمز» در زیر مهی که روبه پولادی شدن داشت، آهسته و بیصدا میخیزید و جلو میرفت. پلی که دو کرانه دریا را به هم پیوند داده بود، نیز در میان مه نیمه پنهان بود. و من ازین پل میگذشتم. به انجام پل نظر انداختم. دیده نمیشد. پرده سیال مه انجام پل را از چشم پنهان میکرد به نظرم آمد که خواب میبینم. بار دیگر به انجام پل نظر انداختم. باز هم دیده نمیشد. مه بود و مه بود. باخودم گفتم:

— مثل «آینده» مبهم و نامعلوم است ..

و در همین هنگام مرد را دیدم که روی دیواره پل خم شده بود و دریا را مینگریست. آواز گامهایی را که شنید، خود را را دست کرد.

مرد بلند قامتی بود. شانه های خمیده بی داشت. به نظر می آمد که اندکی کور پشت است. بالا پوش درازی به تن داشت و کلاه شیویش را تا بالای چشمهایش پائین کرده بود.

میخواستم از کنارش بگذرم، ولی مرد با صدای غوری گفت:

— میبینی، مثل مار میخزد؟

ایستادم. مرد با دستش به سوی دریا اشاره کرد و باز هم گفت:

— مثل مار میخزد!

اندکی روی دیواره پل خمیدم و از لابلای پرده مه آب دریا را دیدم که آرام و بیصدا جلو میرفت. مرد با دستش به دیواره پل زد و پرسید:

— پل را دوست داری؟
به نظر آمد که سوال زیبا نیست.

لبخند زدم و گفتم:

— ها، دوست دارم.

مرد سرش را به گوشم نزدیک کرد و گفت:

— این جهان مانند پلیست که باید از آن گذشت. نه اینکه روی آن خانه ساخت.

باز هم بی اختیار لبخند زدم و گفتم:

— این یک عقیده شرقیست.

مرد سرش را تکان داد:

— درست است. یک عقیده هندوست. من این نکته را در هندوستان آموختم.

— شما هندوستان را دیده اید؟
باز هم سرش را نزدیک گوشم آورد و گفت:

— من در آنجا کار میکردم. دهنشی بوی تند و یسکی میداد.

هر دو به راه افتادیم. مرد پشت سرهم گپ میزد. همه اش در باره هندوستان بود. و بعد، نزدیک خانه یی رسیدیم. خانه دو متر لهی بود. از سیبهایش به سوی سرک باز میشد و با غچه کوچکی داشت. دیوارهای خانه را پولادی رنگ کرده بودند. مانند مهی که همه جا را فرا گرفته بود.

مرد ایستاد و گفت:

— بیا، اینجا خانه من است.

به دنبالش رفتم. دروازه را باز کرد و داخل شدیم. همه جا تاریک بود و بوی مخصوصی را شنیدم. پرسیدم:

— این بوی چیست؟

مرد در میان تاریکی جواب داد:

— بوی زعفران است. در هندوستان باین بوی آشنا شدم. ازین بوی خوشم می آید.

چراغ را که روشن کرد، از تعجب دق ماندم. همه جا را تصویرهای مارهای گوناگون فرا گرفته بود.

مرد که تعجب مرا دید، به شدت خنده را سر داد. میخندید و شانه

های خمیده اش تکان میخورد. می شنید.

درین حال گفت:

— من از پشها خوشم می آید...

من از پشها خوشم می آید...

آهسته آهسته از زینه بالا رفتم.

من هم از دنبالش بالا رفتم. او

دیگر نمیخندید. نفس نفس میزد.

گفت:

— میدانی، در هند وستان مار را مقدس میدانند؟

پرسیدم:

— از چه چیز مار خوشتر می آید؟

جوابی نداد. دروازه اتاق را باز

کرد و هر دو به درون رفتیم. اتاق

هم پر از تصویرها و مجسمه های

مارهای گوناگون بود. همه جا مار

بود. همه چیز شکل مار را داشت.

شمع دان، خاکستر دان، چراغ

خواب و گلدانها همه به شکل مار

بودند. پاره های تخت خواب و پایه

های چوبیها نیز شکل مار را

داشتند.

مرد برای هر دو یمان و یسکی

ریخت. کنار او سی ایستاد و مدتی

از پشت شیشه به بیرون نگریست:

همه جا بود. دیگر چیزی دیده نمیشد.

برگشت و به سوی من آمد

کیلاش را تا آخر نو شید و گفت:

— میدانی، چهل سال پیش من در

هند وستان بودم. مرا برای

سروی یک راه آهن به آنجا فرستاده

بودند. در آن هنگام سی سال

داشتم.

مرد دیگر کلاهش را به سر

نداشت و موهای نقره گونش در نور

چراغ میدرخشید. گفت:

— این راه آهن قرار بود از میان

جنگلی بگذرد. واحد ما در نزدیکی

این جنگل خیمه زده بود. ما برای

کارهای ساده کسانی را از دهکده

نزدیک آنجا استخدام کرده بودیم.

درین میان «رامو» هم بود. وی

مردی لاغر اندام و سیاه چرده بی بود

مانند دیگر مردم دهکده بغیر از

پارچه زرد رنگی که به کمر می بست

دیگر چیزی به تن نداشت. موهایش

سیاه تیره بود و مانند چشمهایش

برق میزد. درین چشمهای او یک

چیزی دیده میشد. شاید یک را ز

بود. و شاید هم یک قصه نیمه

تمام.

من از «رامو» خوشم می آمد. او

هرگز نمیخندید. شکلیایی

بی باطنی داشت. وسکو تش با عظمت

بود. ساعتها کنارم می نشست و من

برایش از لندن تمدن و کارخانه ها

سخن میگفتم. او با دقت همه را

تنها در آخر صحبت من لبخند

معنی داری میزد و میگفت:

— صاحب، این جهان مانند

پلیست که باید از آن گذشت، نه

اینکه روی آن خانه ساخت.

چیزی نداشتم به او بگویم. تنها

به چشمهایش و آن قصه نیمه

تمام خیره خیره مینگریستم. او هم

با سکوت پر عظمتش به من

مینگریست.

یکبار از او پرسیدم که چرا زن

نمیگیرد، جواب داد:

— صاحب، این جهان مانند

پلیست که باید از آن گذشت، نه

اینکه روی آن خانه ساخت.

و چشمهایش همچنان را ز آلود

بود.

روزی از جنگل میگذشتم. «رامو»

نیز از دنیا لم می آمد. ناگهان زیر

پله یی یک مار کفچه را دیدم که خیره

خیره به ما مینگریست. ترسیدم

و تفنگم را به سویش نشانه

رفتیم. ناگهان «رامو» از لوله تفنگ

محکم گرفت و گفت:

— صاحب، این مار را نکشید!

پرسیدم:

— چرا؟

گفت:

— اگر این مار تر با شد، ماده اش

از شما انتقام میگیرد.

به سوی مار نگریدم. همچنان

خیره خیره مارا مینگریست.

به نظرم آمد که چشمهایش شبیه

چشمهای «رامو» است. به نظرم آمد

که درین چشمهایش نیز رازی موجود

است. قصه نیمه تمام می نهفته

است.

«رامو» همانا طور با سکوت

پر عظمتش مرا مینگریست.

پرسیدمش:

— تو این موضوع را از کجا

میدانی؟

جواب داد:

— درده ما همه این موضوع

را میدانند.

من خندیدم.

یکروز بازم از جنگل میگذشتم

پلنگی را دیدیم. من به سوی پلنگ

آتش کردم. پلنگ در میان پته ها

رفت. و من در میان پته ها جسم

زردی را دیدم. پنداشتم که پلنگ

زخم خورده است. باز هم به سوی

آن نشانه رفتم و آتش کردم. فریاد

آدمی را شنیدم. به آنسو دویدم.

هندوی سیاه چهره بی که پارچه

زرد رنگی به کمر بسته بود، درخون

غلطیده بود.

«رامو» خم شد. با همان سکوت
بر عظمتش جسد را نگر بست.
سپس سرش را بلند کرد و گفت:
- صا حب این مرد شو هر
خواهر من است!

با دست و پا چکی گفتم:
- من... من قصد این کار را
نکردم.

«رامو» سرش را تکان داد:

- صا حب، او از پل گذشت.

«رامو» جسد را با خودش به
دهکده برد و چند روز برنگشت...
یک شب در درون خیمه بر بستر
افتاده بودم.

شمع روشن بود و من خوا بسم
نمیبرد. شب از نیمه گذشته بود،
ناگهان دیدم که پارچه خیمه با
کاردی دریده شد و زنی به درون
آمد. از ترس و وحشت خشک ماندم

چشمهای زن جوان در نور شمع
میدرخشید. مثل چشمهای مار
کفجه بی بود که در جنگل دیده
بودم. مثل چشمهای «رامو» بود.
درین چشمها رازی نهفته بود. قصه
نیمه تمامی در آنها خوانده میشد.

توانایی حرکت را ندا شتم. م
مثل آنکه افسون شده بودم. مرگ
را در برابر خودم میدیدم. زن آرام
آرام به من نزدیک شد. بعد، دستش

با کارد بلند رفت. تیغه کا ر برق زد
و ناگهان کسی دیگری به درون خیمه
آمد. از دست زن محکم گرفت. زن
جوان تکان خورد. تلاش کرد خودش
را رها کند. شمع سرنگون شد
و خیمه در تاریکی فرو رفت. بعد،
آواز ناآه پی را شنیدم و دیدم
کسی از خیمه بیرون گر یخت.

وقتی شمع را دوباره روشن
کردم دیدم «رامو» نزدیک بستر
افتاده است و از سینه اش خون

می ریزد. دیگر در چشم هایش
درخششی دیده نمیشد. رازی هم در
آنها نهفته نبود. قصه نیمه تمام هم
وجود نداشت.

کنارش نشستم. «رامو» آهسته
گفت:

- صاحب، ازین زن اجتناب کنید.
این زن خواهر من است. شما شوهرش
را کشته اید... او از شما انتقام
میگیرد.

لختی خاموش شد. در چهره اش
دردی خوانده نمیشد. فقط آرامش
بود. در چهره اش دردی خوانده
نمیشد، فقط آرامش بود. آرام آرام
زمزمه کرد:

- صا حب، من از پل گذشتم.
برای نخستین بار در چهره اش
لبخندی را دیدم. بعد، این لبخند
ناپدید شد. و او مرد.

فردای آنروز به دهکده رفتم و این
زن را پیدا کردم. نامش «کیتا» و نوزده
ساله بود و هیچکسی را ندا شت.
کارم را رها کردم. از وایسرا اجازه
گرفتم که او را با خودم به لندن
ببرم و آورد مش اینجا.

بقیه در صفحه ۵۸



د کابل ښار

د زلفو اشاري

زلفو ته يې موره اشاري کوي
پسار پوري ټو کسي مسخري کوي
خو مړه بختو ري دا ستا زلفي دي
تل دي چه د سپين مخ زندا ري کوي
ډيره خو صله ده ستا په زلفو کي
مخ سره لگيري پري ا سري کوي
کله يې مخ پټ کله ښکاره کاندې
باد ودرسه داوڼگه نخري کوي
مخ به يې لږه وي دا لو کسي ښکاري
و مود له ورا په غر غري کوي
ستا زلفي مي وليدي اولايي
اوس را سره خيال مډا کري کوي
ميري داستا زلفي دي چه زلفو کي
ځکه مي قلم پري تبصري کوي
زه ملنگ بسارخم نه ايساريسره
پټ پټ يې بانه راته نا ري کوي
(ملنگيار)

د ديني دست

کهوکاږي مي خوک ستر کي په پغور کي
يا مي سرله نه غي د عشق په تور کي
هرز حمت راته را حت کسي د عاشقي
سمندرغو ندي گلگت کوم په اور کي
چه په ښکلو پسي ژايم و چي شوندي
تاما شه دبحرو بر کوم په کور کي
دادولت دي د سپين مخ د روسترگو
چه مي تنه اورا ولو کي د زړه په کور کي
هغه مست د محبت په صحرا مونده شي
چه مونده نشي په شپږ دلاهور کي
توري زلفي سپين ر خسار به مي هير شي
که مي واپري ناصح په سپين او تور کي
په هر داغ مي دخيل زړه هسي باور دي
چه په هر ک بهرانه شمع په کور کي
لاي . به نشي خني تور دتورو زلفو
سرو مال که د حميد غي په دا تور کي
(حميد)



زوندون

اختر دی

حليم نظري

يا خبره اختر دي جلي زلفي دي مسوري کړه
ښکلي شه، سينگارو کړه اوسني سترگي توري کړه
مسته شه مستي وکړه پيخوده شه رسوا جلي
پورته شه له خو په سره لاسونه په خدا جلي
مهر او نزاکت نه دك نظر دمايه لوري کړه
ښکلي شه، سينگارو کړه او مستي سترگي توري کړه
وخانده اختر دي خو شالي کړه په خنده شه نن
راشه رانه دي په ا نسي او په لخوا شه نن
بلي مي په زړه د عشق لمبي لايسي توري کړه
پاخيزه اختر دي جلي زلفي دي مسوري کړه
شوندي سر مایي، سترگي سره زلفي ولول صميم
پک دي په تندي او پاو لکي چه کاکل صميم
شونک د مړوند ونو افغاني اميل د پوري کړه
ښکلي شه، سينگارو کړه او مستي سترگي توري کړه
شال زړي په سر کړه زما گراني ملينه مي شه
سرخيني قربان شه! بسمل ته را ستنه مي شه
اختر دي مبارک شه راته نوي نغمي سوري کړه
پاخيزه اختر دي جلي زلفي دي مسوري کړه
ورځ دلوي اختر ده زلمي، نجونه ټول ملونه غي
دلي، دلي خلک کور په کور مبارک کونده غي
گراني خپل «حليم» نه داخوږي، شوندي را دوري کړه
ښکلي شه، سينگارو کړه او مستي سترگي توري کړه

د وصال رخصت

چه په ناز دلبره سم سر و قا مت کا
وعا شوق شه پيدا دم د قيا مت کا
هغه دم چه سنگا رو کا په خرا م تي
تر گنگر و يدي د ن جو به د جنت کا
ناصفو نه د زلفينو کي ل فو خونه
چه چنگ د بزلره د چشمو حمايت کا
هيح حاجت يې په کومک د زلفو نشته
چه هرگز په جهان ته يې هغه بدعت کا
محبت ويار ته هسي يې و قا د گهرم
چه هيش راته نظر په حقارت کا
مه دماغ په حسن کړه مه مي په مينه
دا به واپه دور تر په لير مدت کا
ماوي هجره! لږ رخصت د وصال دا کړه
د بارغم په خاطر هر مو ره شدت کا
دوي مکړه شور او شر په غم صابر شه
داوينا هغو ته کړه چه مروت کا
روښاني ميرزا به ووي که زند موي
چه هجري په نظم نوي حکمت کا
(اشرف خان هجري)

د زړه کيسه

يوځل خورا پاخيد لي گلي را روانه شوي
دغو مړه مي پوه که چه د زړه سو دامي راوځي
وگرله آئيني درته زما د زړه د خور کيسه
مخ دي چه راوگر ځاؤ بيرته دي ژر واپاؤ
زه دکور او کلي پيغورونه ټول په سراخلم
مالکه سحر شبنم داو ښکوي کي نثار په تا
تهوي چه زما ديلتون شبي سباکدي درکني
زړه د جرس شين شو لالهانده فرادونه کړي
بیرته چه ستنه شوي دايه خشي پشيمانه شوي
بله کانه وشوه اوکته خپه له مانه شوي
ښه شو چه خپل حسن ته پخپله تحيرانه شوي
زړه ته مي رانوتی لاراباندی مگرانه شوي
ته ولي ددروغو په پوه تومت ستومانه شوي
ته لکه غوټي دگل موسکي شولي خندانه شوي
اي زما دهيلو جونگري داسي ولي ورانه شوي
پورته شه حافظ کنه پاني له کاروانه شوي
«نصرت الله حافظ»

عقیده دارند عبارت از حلقه ایست بطول ۱۱۰ هزار میل که از سطح سیاره آغاز وبا ستقامت خط استوایی آن دوازده است.

برخی از دانشمندان در زمینه پائینیر نظرات انتقادی هم ابراز داشته اند. گروهی از آنان معتقدند که آلات نهایت ظریف ودقیق تعبیه شده در پائینیر، هنگام بر خورد با تشعشعاتی، حساسیت خود را از دست داده اند زیرا شدت این تشعشعاتی هزار مرتبه بیشتر از حدی بوده است که برای از بین بردن يك انسان کفایت میکند.

داکتر واکر فلش از پو هنتون کلیفورنیا در شان ایگو اظهار داشت که پائینیر باندازه کافی و در حدود امکان پیش رفت واز خطر جست، که این از نظر علمی حایز اهمیت است. بزرگی است.

معماهای دیگر

عکسهای ارسالی پائینیر مطالعات دانشمندان را جالب تر و گسترده تر ساخته است. بخصوص تصویر قسمتی از لکه بزرگ سرخرنگ در سطح ژوپیترو بر وسعت مباحثات علمی درین زمینه می افزاید. این لکه بزرگ سرخرنگ ۳۰ هزار میل طول و ۸ هزار میل عرض دارد که بدینصورت حجم آن چندین برابر زمین است.

برخی از دانشمندان اظهار عقیده کردند که عکسهای ارسالی حفر، ایرا در سطح ژوپیترو نشان میدهد که بوسیله يك رشته بخارات ابر- مانند و داغ احاطه شده است.

عده ای دیگر گفتند که این نقطه تاریک صرف سایه عمیقی است که بوسیله توده های عظیم ابر احاطه گردیده.

یکی از شگفت انگیز تر یکن کشفیات پائینیر دهم همانا حالت نوسان و اهتزاز دار قوه جاذبه در ساحه مقناطیسی ژوپیترو است.

چندین روز قبل از رسیدن سفینه بنزدیکترین فاصله ژوپیترو پائینیر دهم یکنوع افزایش تدریجی را در سرعت کشش بجانب سیاره از ساحه مقناطیسی ژوپیترو ثبت کرده است و سپس بدون هیچ علامت یا اخطار قبلی، آلات تعبیه شده در سفینه از کار افتادند و عکس العمل خارجی دیگری را ثبت نکردند.

يك دانشمند، علوم فضایی اظهار داشت که این مرحله از عملیات پائینیر درست شبیه حالت برگشت سفینه و سیر

بقیه در صفحه ۵۳

صفحه ۳۵

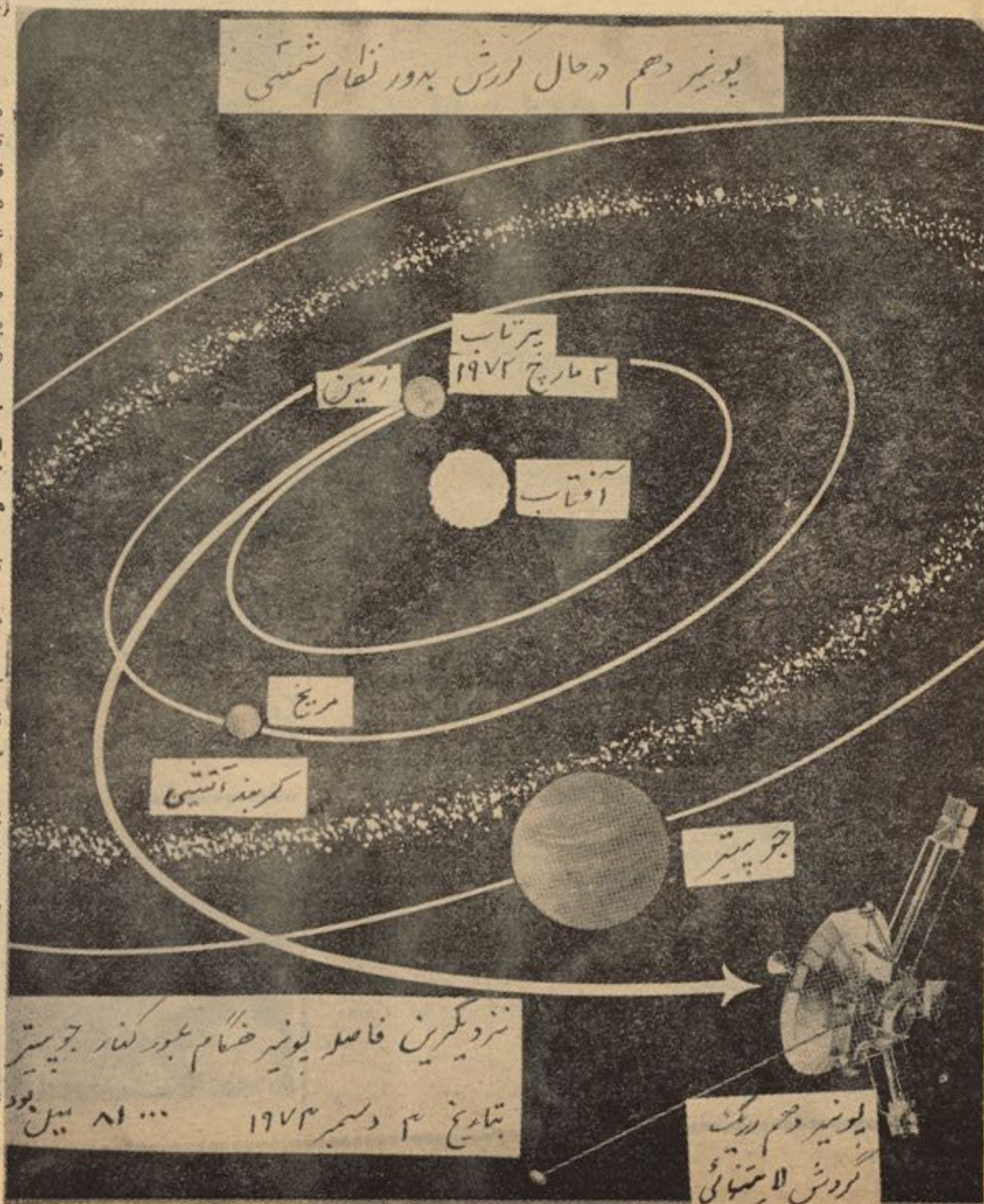
پائینیر دهم

مسافر زمین بسوی کهکشانشا

فاصله زمین تا ژوپیترو ۶۲۰ میلیون میل است

یکی از رویاهای دانش بشری بحقیقت پیوست

یکی از دانشمندان نیکه در پروگرام برای پائینیر شرکت داشت اظهار نمود که سفر پائینیر توام با يك سلسله مخاطرات نیز بود، چنانچه سطح تشعشعات فضا یی بر اثر خطر ناگهانی و بیشتر از آنچه بوده است که پیش بینی گردیده بود. هنگامیکه سفینه ۵۷۰ پوندی پائینیر باستقامت ساحه مقناطیسی ژوپیترو بمراتب میگردید، داخل يك کمر بند تشعشعاتی بزرگی شد که دانشمندان اکنون



از دواج شگفت انگیز

يك زن لرو تمند باسرتا نشناسنام و يك سر جنت به همراه يك رئيس قبیله درگینه جدید بنام «اوسپاروكه» ازدواج كرد. این قبیله تا همین اواخر وحشی و مردمانش آدمخوار بودند. رئیس قبیله سهریه ایكه برای زن داده است عبارت است از یازده خوك و پنج موی ساختگی كه در هنگام رقص ها زنان قبیله بسر میگذارند. این خبر تنها بسر این زن رابه تعجب نینداخته است اما سایر مردم همه متعجب شده اند. بسر این زن اظهار نظر میکند كه به این وسیله مادرم میتواند كار تحقیقاتی خود را



خوبتر پیش ببرد و اسرار مختلف زندگی بومی ها را كشف نماید. طبعا بعد از تکمیل کتابی كه مادرم میخواهد بنویسد این ازدواج خاتمه خواهد یافت و او بد نیای متعبد باز خواهد گشت. با این هم مقامات گینه جدید

به زن مذکور امر کرده اند تا خاك آن كشور را ترك گویند. در عكس این زوج عجیب را مشاهده میکنید.

ماشین آب پاک كن

در ساحل برو تسو یكن نزدیك ستوكهولم ماشینی كه از نظر شكل عجیب مینماید بكار انداخته شده. این ماشین برای «زنده ساختن آبهای مرده» بكار میرود. یعنی در آب هایكه زنده جان حاكم است قوه حیات را بیشتر میسازد.

مجادله بر علیه كیمیا و كائنات آن و موادی كه از فابریكات طرح شده به بحر می ریزد و باعث تلف شدن حیوانات بحری میشود از چهار سال به اینطرف آغاز شده است این مجادله بر علیه كیمیا توسط كیمیا صورت میگیرد در عكس ماشین مذکور را مشاهده میکنید.



در هنگری با وجود سردی هوا نیشگر كاشته میشود. منتهی هنگام درو كردن نیشگر زمین كه در آن آب جمع شده یخ میزند و درو كردن را مشکل میسازد. برای رفع این مشکل داس ماشینی اختراع کرده اند تا هم نیشگر را از جای درستی درو نماید بدین وسیله دروگران از سرما محفوظ بمانند.

استفاده از دریا

ممالك سو سیاستی داخلی پیمان اقتصادی برو گرامی طرح کرده اند كه حد اكثر استفاده را از آبهای دریای تیساعمل آورند. این دریا كه در ممالك هنگری و رومانیه میگذرد دارای آب خیزی بعضا خاصاتی را بیان می آورد. در مرحله اول دروید برق بزرگ در كار پانی و شمال هنگری جدید اعمار شده است كه كار آن خاتمه یافته است. بدین ترتیب زمین های خشك هنگری زیر آب شد و مقدار زیاد انرژی برق از آن بدست آمد. همچنان در كنار این دریا نزدیك پند برق يك شهر توریستی برای پنجاه هزار نفر اعمار شده است. مسابقات كشتیرانی و قایق رانی هم ما برای دریا صورت میگیرد حتی كشتی های بزرگ بقریب ۱۳۰۰ تن هم میتوانند درین دریا به آب انداخته شود. در عكس پند برق تیس ۲ مشاهده میشود.



گذرگبو تر فروشی

شهر هامبورگ آلمان نه تنها بوسیله تعمیر ها و آثار قدیمی خود شهرت یافته بلکه از جهات بازار های مختلف نیز خیلی جالب است این بازار ها از ۱۴۰۰ سال به اینطرف در روز های پنجشنبه دريك كویچه قدیم قرون وسطایی برگزار میشود. هزار ها كیوتر در قفس های مختلف از این مناطق مختلف به اینجا آورده میشود. در بسیاری از نمایشگاه های این بازار كیوتر های عجیب و نادر رابه نمایش میگذارند از طرف صبح اهالی خود منطقه حق اولیت دارند تا ازین كیوتر ها دیدن نمایند در زمین خوراك های لذیذی از گوشت كیوتر درست میشود. در عكس بازار كیوترها دیده میشود.



ایمالیادریك پارك

توریست هایی كه برای مدت كسی در ایتالیه بسر می برند میتوانند از پارك نوروم استفاده كنند.



در اینجا از كوه های آلپ تا سیسلی یعنی تمام ایتالیه در آن پارك به نمایش گذاشته شده است یعنی پادین آن پارك سیاح حسی میکند كه تمام ایتالیه را دیده است. كوه ها، دریا ها آثار تاریخی و همه چیز بصورت دقیق در جاهای خود گذاشته شده و شكل پارك هم شكل نقشه ایتالیا است. در عكس برج و قلعه پیزا را در پارك مذکور مشاهده میکنید.

مرکز انترپول وژی

در ماسكو در نظر دارند بزرگترین مركز «انترپول» بولوی را بسازند درین جامتخصصین جوان را در تمام رشته های تحقیقاتی تربیه میکنند تا ضرورت تمام كشور وسیع شوروی از لحاظ محقق و دانشمند رفع گردد.

درین مركز هر گونه وسایل و آلات برای تحقیقات علمی دريك تعمیر بزرگ جمع شده است. این تعمیر دارای يك دستگاه تلویزیون مستقل می باشد. تمام اتاق های تشخیص تدای و ادویه ها و آلات با هم از تیس ط مستقیم یوسنی ولویزیونی دارد. نام این تعمیر را «شهر طب» گذاشته اند.



این تعمیر در ساحه وسیعی ساخته شده و وسعت آن قابل توجه است یعنی در ساحه ۱۵۰ هكتار زمین ساخته شده در عكس شما نمای تعمیر مركز «اوتكولوژی» را مشاهده میکنید كه بخش كوچگی از دستگاه بحساب میرود. تنها همین قسمت شامل دو ساختمان است.

انكشاف دانش

قبل از انقلاب سو سیاستی در مغولستان نود فیصد اهالی آنجا بیسواد بود. مكاتب ابتدایی آنجا در سال ۱۹۲۲ به چهل مكتب میرسید. ولی حالا در ۵۲۰ مكتب عالی و فاكولته ها درس میخوانند. ممالك سو سیالستی با مغولستان كمك میکند این كمك ها شامل آبادی مكاتب و انبساط معلمان و سایر كمك ها می باشد. تنها اتحاد شوروی پنج مركز تعلیمی در آنجا اعمار کرده است كه در آن پنج هزار نفر درس میخوانند. در عكس شعبه تخنیک یکی از تخنیک ها را مشاهده میکنید.



لوی اختر دایثار او سر بنډنې د عملې، درس یادونه کوی

زمونږ دولس او هیواد په اد بیاتو او هنرونو کې او همدا شان هم په ملي دودونو او روایا توکي اختر ته په سپېڅلي نظر کتل شوی او خورا زیات ستایل شوی دی.

په تیره بیا چه لوی اختر و ی . هغه اختر چه په خپل نفس کې دایثار او گذشت، سر بنډنې او قرباني فلسفه لری.

زمونږ دولس تر منځه لوی اختر ډیر او چټ مقام لری او له را تګ سره یی ډیر ښه هر کلی کیږی او خلک داسی خوښی ورته کوی او داسی ور ته هو سپړی چه دهغه له فلسفې سره وړ و ی.

لوی اختر لکه هما غسی چه وویل شول په خپل نفس کې دایثار او گذشت قرباني او سر بنډنې فلسفه لری، او زموږ خلک دخپلو مذهبي او

دینی احساساتو له مخه هغه ته په غوره مقام قایل دی، اود لوی اختر په ورځو کې هڅه کوی چه زړونه یی له سپېڅلو هیلو نه ډک و ی، یو تر بله مینه کوی او یو بل ته دخو ښی، مینی او ورور ولی لاس ورکوی.

داختر دودونه د هیواد په گوټ گوټ کې بیلې بیلې ښی لری. او هرڅوک دخپلی سیمې اودخپلو خاصو روایاتو سره هغه نمانځنی. خو

کوم شی چه په لوی اختر کې ډیر عام دی هغه داچه هغوی ددینی شعایرو

تر ژورې اغیزی لاندی و ی. او په تیره بیا حج ته د تللو اود خدای دکور زیارت کو لو خبره هغوی ته ډیر ډیره او احساساتو ر قټ پیدا کوی او هغوی دی ته متوجه کوی چه ویشی.

دودونه ښی شمیره دی هغوی چه توان لری، قرباني گا نهی کوی اودخپل خدای درضا لپاره هغه جاروی او دخدای په مخلوق باندی یی کوی او هغوی دی ته متوجه کوی چه ویشی.



څنگه دانسانی ښیګڼو او دنفسو نو دتړکی لپاره خپلی هڅی منسجمی کاندی او څنگه ددغو لښنو په ورځو کې نو رو ښی او له نو رو نه ښښنه

وغواړی څنگه د نفس د تزکیې او پاکوالی په لاره کې ایتار او گذشت ته چمتو و ی. څنگه باید د انسانی اید آونو او آمالو لپاره د نورو سره مینه و لری. او نور...

داختر دخوښی او خو شالی دو دونه ډیر رنگین او خورا زیات دی.

خلک لدغو دو دو نو سره دا په ډاګه کوی چه څنگه خپل دینی شعایر په خای کړی اوڅنگه د خپلو مسلمانو او وطنوالو ورورو سره په مینه او علاقه رو غږ کوی.

داتولي هغه خبری دی چه د یوه ولس دژوند په هینداره کښي ځلیدی. دغه هینداره ډیره رښتینی هینداره ده.

دا هینداره درواغ نه وایسی، بدی هینداره کی دا ښکاری چه اختر له نورو سره دینی وخت ده دښښی وخت دی، دایثار او فدا کاری وخت دی او لدغه فرصت نه په استفا دی زموږ و طنوال هڅه کوی چه په تیره بیا دغه لوی اخترلاپسی هم په مینه تیر کړی اولا پسی هم د خپلو انسانی هد فو نو په لاره کې او چټ کامونه واخلي او د خپل ولسی

ژوندانه په زمینه کې هغه ایتار او وقف ولری چه ډیر سترو دخدای

بند گانو در لو دل. هغه فدا کاری چه پیغمبرا نو دپشريت اصلا ح اود خدای درضا په خاطر و کړی. او

زمونږ وطن چه او س دبښیا دی تحولاتو په در شل کی دی اود جمهوري رژیم تر بیرغ لاندی دخپل نوی ژوند خواته خوځیږی، پکار ده چه دغسی فدا کاری او ایتار له خا نه وښی.

مردی در توفان

- اگر بجای تو می بودم بیرون نمی رفتم... تو فان نز ديك است. در لحن آرام و گیرای زن آهنگ خطر دیده می شد. هوا تمام روز به صورت غیر منتظره گرم بود. ناراحتی گر مای آن حتی در ساعات شام احساس می شد.

- نی، تو فان نخواهد آمد. مردمی دانست که زن همیشه پرایش نگران است و حتی میخواهد از هوای بدحفظش کند. زن خوشحال می شد اگر او را در چار دیوارخانه باخود نگه دارد. زن به شدت دوستش داشت. ولی در عشق انگیزه های است که انسان را از مسیر زندگی اش دور نگه میدارد... مرد به آسمان نگاه کرد. در دور دست ها ابر سیاه و تیره روی جنگل بدون کوی چکترین حرکت ما نند اینک به خواب رفته با شد او یزان بود.

- اگر من بودم نمی رفتم... توفان می آید. زن با نگاه های التماس آمیز به او نگرینست. خاموشی سایه افکند. این خاموشی حتی صداهای پرندگان، سگ ها و مرغابی هارا در خود بلعید. درخت ها نیز خاموش بودند و علف ها.

- لطفا... مرد می دانست که واقعا توفان خواهد آمد. در حوا دث مشا بهه ممکن او بیرون نمی رفت. ولی او بسیار در برابر نگرانی و تشویش دو ست داشتنی زن، ضعیف بود.

- نی، تو فان نخواهد شد. مرد با گام های بلند و مصمم از خانه بر آمد از شیب تند پایین شد و خود را به زورق رساند. زورق به تنه درخت کهن سالی که ریشه ها پیش را رفت و آمد موج ها در هم کو بیده بود، بسته و به آرامی تکان می خورد. او چرخ و سرب های ریسمان ما می گیری را بدرون قایق گذارد کلاهش را بروی چو کی چوبی قایق انداخته و آن را از ساحل بدور راند.

صفحه ۳۸

نوشته: برگمی ورونین

درمورد نویسنده:

کلمات زیر که در داستان کوتاه «مردی در توفان» آمده است تصویر نسبتاً تمام نمایی از نویسنده آن می دهد: «قلب انسان به آرامش می تپد هنگامیکه دارنده آن در حال نبرد و مبارزه باشد».

ورونین در بسیاری شیوه های ادبی می نویسد و لی نوشته های او همیشه رنگ نثر آهنگ دار و حافظ می نماید.

قبل از نوشتن اولین اثرش بنام «ملاقات» در سال ۱۹۴۷ ورونین شهر زادگاهش لیوبین را ترک نمود و نخست با پدرش و سپس تنها تمام سرزمین شوروی را زیر پا گذارد.

او از پیش ها آموخته بود که چگونه از داستان های کوتاه مشکلات عدیده ای زنجیر وار از رویا هایش و از همه مهمتر برای ابراز دیده هایش، مقرراتش و فلسفه اش کار بگیرد. او و قایع نگار زمان ماست. مشکلات عدیده ای زنجیر وار از يك داستان به داستان دیگرش در برابر خواننده ردیف میگردد.

داستانها یش اکثر دارای تم عشق شکست نا پذیر اند.

او هنگامیکه از طبیعت از جنگل هایش، دریا های موج و کف آلودش واز دریاچه های آرامش حرف می زند مانند نقاش چیره دست نوشته اش رنگ تا بلو را می گیرد. در داستان «خدا حافظ جنگل» همین شیوه بروشنی دیده می شود.

ولی این کار بسا دگی در نوشته هایش جلو گیری نمی نماید در لحظاتی می رسد که انسان را در نبرد گاه مبارزه با طبیعت قرار می دهد و بران چیره می گردد. در داستان «مردی در توفان» این کار را با شایستگی انجام میدهد.

دریاچه ساکت و آرام بود آب آنقدر غلیظ معلوم می شد که انسان فکر می کرد تیل است. غروب اشعه سرخ رنگش را بر سطح آب انداخته و موج های کوچک می درخشید.

انسان می توانست هر قدر که دلش بخواهد قایق را بدور براند. از دور دست ها بانگ خروس شنیده می شد. باروی قایق رانی اش به آهستگی حرکت نموده و قایق را لحظه به لحظه از ساحل و خانه اش دور می نمود. درخت ها که لحظه قبل به روشنی دیده می شد به فیتیه پر برو سبز تبدیل گردید. فقط تک درخت کهنسال و با آن تنه و به تازی می مانند شاخه های پوج و برهنه اش به تازی معلوم می شد. شاخه های آن

چنان دراز شده بود که او را دوباره بطرف ساحل فرامی خواند. جزیره که توسط شال سبز رنگ نی در حلقه گرفته شده بود، غرق در سکوت و آرامش گردیده بود. حتی گل های نی نمی جنبید و آب در وسط دریاچه غلیظ تر معلوم می شد. چرا؟ او به ابری که در حال انکشاف و امتداد بود نگرینست. لحظه به لحظه بزرگتر شده و چنان به نظر می آمد که نز دیکتر میشود. ولی هنوز خیلی دور بود. تور ماهیگیری بالنکر به آرامی وبدون صدا در زر فتای دریاچه غرق گردید. ریسمان تور به آرامی از درون آب تکان می خورد. سرب تور ماهیگیری مدت ها قبل پایین رفته بود. ریسمان بلا خره سست شد و

ماهیگیری بار دیگر آن را کشید تا اطمینان بیشتری یا بد بعد او سگرتی روشن کرد. حالا می توانست بنشیند و تا هنگامیکه ماهی بتور می افتد دود نماید. در گذشته او از این محل ماهی های بزرگ گرفته بود. کی میداند ممکن است این بار نیز بخت با او یاری نماید.

هوا آنقدر آرام بود که دو سگرتش بدور نمی رفت. و لی با آنهم باخود اندیشید که توفان خواهد شد ولی خود را تسلی داد که از اینطرف ها نخواهد گذشت. او این نتیجه بخاطر ر سید که ابر انکشاف یافته به آرامی اما س نموده و آسمان طرف شرقش پوشانیده واز آن گاه گاهی روشنی برق می جهید. او اندیشید که بدنبال این برفک ها رعد و باران تند خواهد بود. تنها چیزی که می توانست انجام بدهد آن بود که به طرف مقابلش بایستد.

قایق آرام روی دریاچه ایستاده بود. هنوز از ماهی ها خبری نبود. ممکن آنها از ترس توفان جای آرام با شدند. معمولاً در این گونه مواقع ماهی لقه و خار دار به طرف طعمه بلند می شود. ولی اکنون از آنها خبری نبود. اشعه غروب به سرعت غیب شد مثل اینکه کدام دیو ساحل ایستاده شده باشد. ناگهان همه چیز در تاریکی و سکوت آزار دهنده غرق شد و حتی نسیم سرد بعد از نشست آفتاب نمی وزید.

بطرف راستش نور خیره کننده برقک جهید. او تا پانزده حساب نمود قبل از اینکه صدای غرش رعد شنیده شود. مرد خاموش بود. ولی در همان لحظه ناگهان برقی در بالای سرش جهید و آسمان را بدو حصه جدا نمود. به بالا نگاه کرد و دید که ابر سیاه و وحشت آوری در آنجا آویزان است. بعد برق دیگری تند تر از آن جهید ممکن يك دقیقه نگذشته بود که ابر سیاه همه

وحشت انگیز معلوم می شد.
زنش منتظرش بود. برای دیدارش بیرون شد. چراغ بدستش بود. مرد در برابرش در حالیکه سرو پایش سر بود و موهایش روی پیشانی اش افتاده و هر رخسار با زوهای مر دانه اش را نشان می داد، ایستاده شد.

صدای زن در حالیکه پر از خوشی و بخشش بود شنیده شد:

«خدای من! من گفتم که تو فان می شود.»

مرد کلاه سرش را کشید و او را تکان داد:

«بلی، تو راست گفتی.»

زن در حالیکه کلاه سرش را برمی داشت گفت:

«ولی تو به گفته ام باور نکردی. نمی دانی که من بهتر ین چیزها را برای تو میخواهم.»

مرد حتی نمی خواست دلایلی بیاورد. چرا در مورد مطلبی و گفتگو

کنند که برایش روشن بود بیرون، در تاریکی وحشتناک، برق همچنان می جهید، رعد می غرید و باران آهنگ یک نواخت بر بالای بام چوبی شان می نواخت و در هر نگاه زن می لرزید و با ترس به شوهرش نگاه می کرد.

دست هر لحظه رنگی بخود میگرفت گاهی آبی روشن، زما نسی سبز، وقتی سفید و در پس تو برقش روشن می شد خانه ها را مثل اینکه از سرب ساخته باشند، دید کلکین ها سیاه معلوم می شد مگر یکی از آنها از یک پنجره پایین خانه، روشنی زرد رنگی به بیرون می زد. این روشنی برایش آرامش و سرور می بخشید.

مرد هم چنانکه به کلکین می نگرست با خود فکر کرد کاشکی به گفته زن گوش می داد. آب در ساحل بالا آمده بود. درخت کهنسال خم شده و سینه اش در برابر باد سپر ساخته بود. موج ها کف آلود به ساحل می خورد، بلند می شد و تنه درخت را بعد از شستشو برمی گشت. درخت چنان شاخه هایش را از هم باز نموده بود

مانند اینکه مانع رسیدن آب دریاچه به ساحل شود. تور ما عیگیری را جمع نمود. باروها را به شانه گرفت، به دریاچه نگاه کرد هیچ چیز دیده نمی شد. فقط دیوار تاریکی دوباره برقی جهید و همه چیز را رنگ لیمو می داد. دریاچه، جزایر و امواج کف آلود از ساحل آب دریاچه

با سرعت باور نکردنی ر یسمان لنگر را برید. قایق شروع به بالا و پایین شدن نمود. حالا توبت باروها بود! و توفان به او رحم نخواهد کرد. سعی می کرد به عقب برگردد. هنوز برق با درخشش می جهید و توفان نعره می کشید و با ران همه جا را پیر حمانه به شلاق می بست. ولی او نترسید. زیر لحظه خطر واقعی گذشته بود. و اکنون حتی اگر بدبختی و مصیبت در برابرش قد بر می افراشت، زیرا او بطرف ساحل می راند و قلبش به آرامی می تپید مثل اینکه صاحبش در حال نبرد است.

او با آرامش فکر کرد نباید نبرد را از دست داد. یک مرد نباید بترسد حتی از طبیعت و انسان. باد در جزیره بسیار شدید نبود. ممکن تو فان گذشته باشد.

فکر کرد باید تور را بالا نمود و این حرکت را انجام داد. بعد بطرف خانه بارو زد. اکنون او به آرامی می توانست پا روی بزند. ولی در درو نش نیروی شکفت انگیزی که تا کنون برایش ساقه نداشت احساس نمود. او توفان را با بهت خوشی آور نگاه می کرد. شب شده بود. ولی افق دور

جبال گسترده و برق از افق تا افق می جهید. رعد با غضب می غرید و بالای سرش به جهنمی از روشنائی ها تبدیل شده بود ولی روی دریاچه هم چنان رام بود.

مرد فکر کرد که اگر تنها با ران ببارد وضع بد خواهد شد. بعد او دید که ستون از چیزی که روشن و دراز بود روی آب بطرفش می آمد. او حتی قدرت آن را نیافت که شکل آنرا تشخیص بدهد که دیگری نزدیکتر به او ظاهر شد و بعد سومی بین هر دو. این ستون بر سطح آب فرو می آمدند و پایه ای از دود را به ارتفاع دور تر بالا می نمود چیست؟ مرد شکفت زده شد. و بعد چیز نرم و پر قوت به پشتش خورد. این ضربه به قایق نیز وارد شده و کنارهای آن تقریباً به آب غرق گردیده و از جزیره دور شد. زورق از کنترل مرد خارج شد. و بعد ستون روشن و مایل را دید که نزدیکش قرار دارد. سیل بود. و بعد همه چیز در آشوب و گنسی غرق شد.

هیچگاه در عمرش با چنین حالتی مواجه نشده بود. نبرد سهمگین و وحشت زاینده بین باور نکردنی زیاده آب دریاچه. و بالاخره هر دو بهم پیوست! بازوی دراز باران، همه چیز، دریاچه آب، مرد و قایقش را در آغوش گرفت. و اکنون بر سراسر دریاچه حباب می رقصید با ران دریاچه را از همه چیز جدا نموده و آسمان توفان براه انداخته بود.

اوه! مرد با خوشی فکر کرد. برق نزدیکش می افتاد. او حتی صدای فیش فیش آن را که بر آب کف آلود می خورد، می شنید هنگام روشنی برق او می دید که دیوار سفید دود آب تا دو متر بالا شده و لحظه بعد فرو می غلطید.

قایق هنوز حرکت می کرد. لنگر چه شد؟ با بهت فکر کرد. و بعد او فهمید که او از جایش به شدت رانده شده است. کلمات زشتش که «من نمی ترسم» در گوشش آوازه می کرد. با آنها قایق حرکت می نمود. او دانست که اگر دست روی دست بنشیند و بزودی در مصیبت جبران نا شدنی گرفتار خواهد شد. چاقویش را کشید



دخواتان

زندون

قسمت اول

سواظمت های شخصی

اولین شرط تسلط یافتن بر نفس خویش آرا مش است . اگر ناراحتی و اغتشاشی در خود حس میکنید عضلات را سست کنید و آنچه را که در هنگام تندرستی کامل در وجود خود حس میکردید در روح خود تصور کنید همیشه با وضع آرا می بیند یسید و پیوسته بخود تکرار کنید که برای تو لید مجدد تندرستی چندان تا خیری نکرده اید تا مدت ۱۲ دقیقه بایسد سعی کنید که تکان و حرکتی ندهید بی حرکتی دارای نتایج سودمندی است و باعث سستی و بی حرکتی روح میگردد . همین که توانستید خود را تا مدت یک ربع ساعت بیحرکت

نگاهدارید دیگر میل بحرکت در خود حس نمیکنید و تجسم صحت درد را کم کم تخفیف میدهد و حالت تحریک آمیز شما را آرام میکند . اگر اطلاعات فیزیولوژیک را برای تصور آنچه که در اعضای بدن اتفاق می افتد ندارید اقلابهبودی و صحت کمتری بیاندیشید و جمله (من نمیخواهم در بهیو دیم تا خیر شود) رانه فقط شفاها بگوئید و یا در روح خود فکر کنید بلکه باید هر چه میل دارید در وجود شما ایجاد شود تصور کنید یعنی تخفیف درد سستی دلپذیر خواب کامل و غیره... ولی در همین هنگام هجوم خیالات مخالف که مربوط بهمان دردی است بقیه در صفحه ۵۸



امداد دلجوایان

متصدی محترم درد دلها!

جوانی هستم ۱۸ ساله و در صنف ۱۱ یکی از لیسه هادرس میخوانم.

در این روز ها که مکاتب تعطیل است خواستم داستانی از زندگی مردم خود را بنویسم بعد از فکر زیاد سوژه جالبی پیدا کردم و شروع به نوشتن داستان نمودم بالاخره داستان تمام شد دو باره خواندم آنرا خیلی خوشم آمد واقعا داستانی جالب شده بود.

داستان را با یک نویسنده و خواستم که جهت نشر یکی از جراید و مجلات بسپارم ولی وقتی که نوشته خود را به شخص مسئول یکی از جراید گفتم آنرا نمیخواهم بپرسم تسلیم کردم و گفتم که میخواهم این داستان من در جریده شما نشر شود . شخص مسئول ابتدا سر تایای مرا ورتند از کرد بعدنو شته مرا گرفت و شروع بخواندن نمود بعد از چند لحظه بدون آنکه آنرا تا به آخر بخواند نوشته را دوباره برایم داد و گفت

نامه های رسیده

پیغله عابد :

نامه شما به اداره رسید از همکاران تشکر.

بنامی م، آپ از میرویس میدان! نامه شما که به متصدی (مرد ۱ مرور) نوشته بودید بدستمان رسید. ولی برادر عزیز از مدتی است که مفعه مرد امروز در مجله چاپ نمیشود و اگر خواسته باشید با مجله تان همکاریتانماید به صفحات اختصاصی دیگری مجله نامه فرستاده ما را متنون سازید.

میر من نجیه از میکرویا :

مضمون انتخابی شما به اداره مجله رسید و اقعا موضوع جالبی را انتخاب نموده بودید ولی نه برای مجله ما بهتر است که چنین مضامین را به مجله میر من بفرستید در انتظار همکاری های بیشتر شما .

پیغله نفیسه از کار ته ۳ :

و جیز های انتخابی شما به اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر و تمهیکه بطلان احتیاج داشتیم نشر میشود مطمئن باشید در انتظار همکاری های بیشتر شما .

بنامی امین الله مفکر آمردیوان جرایم ترافیک استیفات عالی مرکزی ! مضمون شما تحت عنوان جوانان در برابر مسئولیت های اجتماعی به اداره مجله رسید این هم قسمتی از مضمون شما : جوان در قبال جامعه خود مکلفیت های دارد که باید منحت و وظیفه با در نظر داشت ارزش های اخلاقی و قانونی آنطوریکه شایسته است انجامش دهد . جوان واقعی با قطع نظر از تقلید های بیجا و وقف وقت گران بهایش به این وان که نه سودی بخود و جامعه اش میرساند بایک احساس پاک و نجیبانه و قضاوت های عادلانه و بجاء بیشتر از پیش سعی بورزد تا وظایفی را که وظیفه و ایمان عهده دار است بوجه احسن و شایسته بر آورده سازد.

بنامی امیر محمد از ولایت فراه :

نامه شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر اما برادر عزیز نامه شما آنقدر طولانی بود که نمیشد در دو ستون نامه ها آنرا گنجانید و اگر قسمتی از مضمون شما را نشر میگردیم مفهوم نامه شما را از پسین میرفت . امید داریم که نامه های کوتاه تری به ما بفرستید به امید مو فقیته شما .





شاگردان ممتاز



اسم: عبدالباقي
صنف: یازدهم (ب) لیسه حبیبیه
درجه: اول نمبر
سن: ۱۹ ساله
علاقمنده: به ورزش
آرزو: میخوام در آینده دا کتر
طب شوم



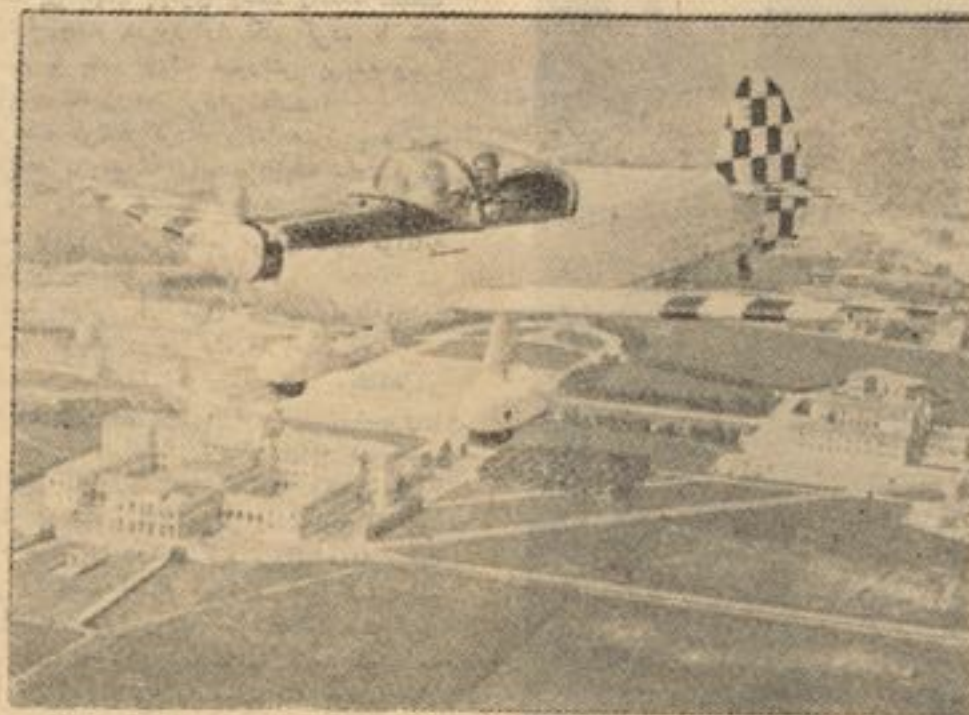
اسم: غلام عباس نكيت
صنف: یازدهم (ت) لیسه حبیبیه
درجه: اول نمبر
سن: ۱۹ ساله
علاقمنده: به مطالعه
آرزو: میخوام در آینده يك
بیالوژیست شوم

شماره ۴۲

سرگرمی های جوانان در اورپا

طیاره های که در این مسابقات از آن استفاده میشود دارای قوه (۱۸۰) اسب بوده گنجایش يك دو نفر را دارد. و در پایان مسابقه از طرف کلب به قهرمان پرواز اکرو باتیک جایزه معادل صد هزار افغانی داده میشود. البته ناگفته نباید گذاشت که کلب مذکور باترتیب دادن چنین مسابقات مقادیر زیادی پول از کرایه دادن طیاره های سپورتی که به منظور تفریح و گردش برای يك یادو ساعت پرواز تعیین شده. فایده می برد.

در عکس دو جوان داوطلب را می بینید که با طیاره در آسمان پاریس به نما یش جالب اکرو باتیک می پردازند.



طیاره يك هاشینه بادوسرنشین آن که در مسابقات اکرو باتیک شرکت دارند.

کمنک های اولیه در مواقع عاجل



يك موشه ادویه سازی در فرانسه بيك اقدام خیلی جالب و مؤثر دست زده است بدین معنی که تمام صاحبان موتورها باید يك بکس کوچک از کمنک های اولیه را که در مواقع استرازی و مواقع غصير مترقبه از قبیل اکسیدنت، ضعف های ناگهانی، خونی ریزی دماغ و غیره که قابل پیش بینی نمی باشد داشته باشند. این بکس کوچک که حاوی بناداز، بنس، پلاستران و به ضد میکروب و ضد خونی ریزی و غیره که در مواقع ضروری بکار میرود حتما در موتور موجود باشد. این بکس که خیلی کوچک میباشد صرف نظر از فواید آن دارای حجم و وزن کم بوده و هر کس میتواند آنرا غیر از موتور در منزل نیز داشته باشد. جوانان ما مخصوصا آنها نیکه مو تر دارند میتوانند این وسایل ضروری را در يك بکس کوچک تهیه نموده و همه وقت حاضر و آماده باشد. زیرا این وسایل که بنظر خیلی ساده می آید نتایج مفید و مؤثری را دارا می باشد.

صفحه ۴۱

آفریده میچاک



برگزیده

از: لاک

مترجم: نیرومند

را نندۀ مخوف

وقتی انسان تلاش کند که زودتر بموتل برسد، بروز چنین اتفاقی متصور است. دفعۀاً موتور صدا پیدا میکند واز دستار باز میماند. در چنین حال تاجار باید آستین همت برزد و بجان موتور افتاد. برای انجیر تیولف عین اتفاق روی داد. هوای بدی بود و تا نزدیکترین آبادانی فاصله بقدر کافی زیاد بود. اما تیوولف شانس آورد و بر حسب اتفاق یک موتور باربری در آن محل پیدا شد. وقتی راننده موتوری دید که انجیر تیولف با اصرار و ابرام تقاضای کمک را دارد، حاضر شد او را با خود به نزدیک ترین آبادانی برساند. یا نهیدام اصلاً بد چانسی نصیب انجیر تیوولف شد که موتور پنی یخ یخ را گذاشت. ولی بهر حال آواز «سرفه موتور» برای تیوولف یگانه صدای وحشتناک در آن دل شب نبود...

تا اینجا آخرین قطره تیل هم تمام شد. راننده جواب داد: «من درموتور خود تیل دیزل می سوزانم و متأسفانه نمی توانم کمکی به شما بکنم.» این را گفته سوار موتورش شد.

ولف پرسید: «شاید بتوانید موتور مرا تا به نزدیک ترین پمپ تیل یا نزدیکترین محل که سر راه ما می آید کش کنید. یا خودم را سوار موتور کرده تادهکده ای که سر راه ما است ببرید. لافل می توانم از آنجا یک پیپ تیل بخرم!» درپور جواب رد داد: «نه. نمیتوانم موتور شما را بکنم و هم شمارا با خود نمی برم. من باید زودتر حرکت کنم.»

ولف دچار حیرت شده بود. اما راننده دفعۀاً بر گشته، مجدداً نگاهی تعجب انگیز و نسبتاً طولانی بصورت ولف افکنده آهسته گفت:

«شاید بتوانم شمارا یک مقدار راه با خود ببرم. زود بالا شوید!»

ولف بی خیال پهلوی دست راننده نشست و از گوشه چشم درپور را نگاه کرده با خود اندیشید، چقدر رنگ صورتش پریده و چرا دستپایش تا این حد لرزش دارد؟

بهرحال حرکت کردند، اما هنوز چند صد متر لرفته بودند که راننده در یک جاده فرعی به سمت راست پیچید و وارد جنگلی شد.

ولف دادزد: «ها! شما میخواستید مرا تا به نزدیکترین دهکده برسانید؟»

راننده موتور باربری جواب کوتاهی داد: «یک شهر کوچک در سر راه ما است.»

ولف حرف او را تکرار کرد: «یک شهر کوچک؟» هر قدر فکر کرد، چنین شهری را به یاد نیاورد. نقشه کوچکی را که در جیب داشت بیرون آورد و خواست در روشنی چراغ سرتخته آن میچر های موتور به آن نظر اندازد. همینکه چراغ را روشن کرد، راننده به سرعت خودش را عقب کشید، رویشرا به سمت دیگر برگرداند و چراغ را به سرعت خاموش کرده فریاد زد: «ضرورت نیست به نقشه مراجعه کنی. من این ناحیه را خوب بلد هستم.»

ولف در پهلوی راننده حیرت زده باقی ماند و آنها به پیش رفتن در راه مار پیچ داخل جنگل ادامه دادند. این شخص دایه شده؟ در فاصله کوتاهی

شبی بود توفانی، در روشنی چراغ های موتور میدید که باد برگهای خزان و شاخه های شکسته را پروی جاده می لولاند. حتی شدت باد بعدی بود که موتور کوچک او را هم تکان میداد.

انجیر تیوولف که تازه از بسته کاری یک ماشین فارغ شده بود، عجله داشت زودتر به منزل برسد. از همین سبب جاده فرعی را انتخاب کرده او را از راه کوتاه تر به مقصد برساند. ولف دفعۀاً وحشت کرد و از یخ یخ بدون دلیل موتور به همراه س افتاد.

پلی حالا متوجه شده بود که موتور بجه دلیل «سرفه» میکند. ولف بیاد آورد که میبایست تیل میگرفت. اکنون که موتور آخرین قطره های تیل را می بلعید او سعی می نمود هر طور شده خودش را به نزدیکترین دهکده سراهش برساند. او در سمت مقابل خود دو چراغ را دید. دو چراغ سرخ. یک موتور باربری در کنار جاده توقف کرده بود، تیوولف تا بیست متری موتور لاری موتور خود را برساند و از آن فرود آید، بار ناله میکرد و از عقب جنگلی که طرف راست جاده واقع بود می وزید.

تیوولف صدا زد: «هی...!...!...! اما جوابی نگرفت. پیشروی موتور جانی که راننده می نشست خالی بود. ولف بر گشت از میان ظلمت بطرف جنگل خیره شد و دو باره صدا زد:

راننده موتور لاری کجا بود؟ قاعدتاً میبایست دوتای می بودند. ولف ناراحت شد. آیا حادثه ای در آنجا رخ داده بود؟ در همین لحظه که ولف در فکر بود، از سمت جنگل صدای خش خش را شنید. ولف آواز کشیده شدن کفش هارا به روی زمین شنید. یک مرد از آن طرف می آمد. او یک کتی دبل و سنگین چرمی به تن داشت و کلاه کاسکتی به سر گذاشته بود. در حدود ۳۵ سال داشت.

وقتی آن مرد ولف را دید با چشمهای از حدقه پرآمده به طرف ولف خیره شده پرسید: «شما چه کار دارید؟»

لحن صدایش جدی بگوش ولف خورد. تیوولف جواب داد: «من کمک شمارا می خواهم کار احسانه ای کرده ام و تیل نگرفته ام.

هستید؟» راننده بی محابا دچار ترس و وحشت شده رویشرا بطرف ولف بر گرداند و در حالیکه آثار خشم فراوان در قیافه اش پیدا پسود گفت: «دیوانه؟ اگر یک دفعه دیگر این کلمه را بزیان آورید...»

تفنگچه کوچکی را از جیب بیرون آورد و پهلوی ولف را هدف گیری کرد و به سخنانش ادامه داد:

«اگر یک دفعه دیگر بگویید دیوانه شمارا میکشم.»

ولف به زحمت نفس کشیده اظهار داشت: «شما به یقین یک نفر را کشته اید. چطور حقیقت ندارد؟»

راننده پاسخ داد: «دو نفر را! تفنگچه را در دست راست خود که به روی اشتراک موتور گذاشته بود گرفته، بحرفش ادامه داد: «هر دوی شانرا کشتم. با همین اسلحه که می بینی!»

و آنجا تفنگچه را مجدداً بطرف ولف برگردانده گفت: «مجبور بودم او شروع کرد به حرف زدن درباره خودش. اما جملات او مانند آب روان نبود، بلکه کینه کینه ادامی کرد:

«حالا هر دوی شان آنجا افتیده اند. او و «گرو» همسرم گردا رامی گویم. بمن خیانت کرد. به امانت زن و شوهری به کثیف ترین و جیبی خیانت کردند. این خوکها، خوکها. ولف در سیت موتور نارام نشسته حیران بود چه کند.

راننده موتور باربری بدون وقفه کپ میزد: «ما هر دو زود همدگی را شناخیم من و گرو. او در آنجا کار می کرد. و یک مهالخانه در زمانی که هنوز راننده موتور برای مسافتهای دور بودم با او توه زده کی میکردم، ما چرا مربوط به گذشته های نسبتاً دور است. مدتها پیش.»

بقیه در صفحه ۵۲



مردی با نقاب بقیه

هاگن چنان خنده قهقهه سر داد که باعث تعجب الک گردید. هاگن اظهار داشت: «بلوف است. فریب محض! یک فریب بچه گانه به این وسیله شما نمی توانید حتی دزد های ساده را هم بازی بدهید. اما من بهیچوجه حرفهای شما را باور نمی کنم اگر بگویند که نمبر ۷ را گرفتار کرده اید. شما او را به چنگ می آورید، به یقین اینطور با من از روی خوشحالی حرف نمی زدید. الک بد تبالش بر وید و به تلاش خود ادامه دهید تا پیدایش کنید. و اگر گیرش آورید محکم نگاهش بدارید که از چنگ تان دوباره فرار نکند. شما نظور یکهمیلز از چنگ تان فرار کردنی هست.»

الک از صحبت با هاگن با چنان احساسی بازگشت که گویا چنانچه او تصور مینمود جریان بر طبق خواسته و توقع او پیش نمی رفت. اما وقتی از عمارت خارج میشد به ما مور محافظ ها گن گفت: امروز چاشت یک طعمه برای هاگن می فرستم. او را هم در سلول ها گن جا داده هر دو را تنها بگذار.»

ما مور محافظ با مر اشاره نمی کرد و فهمید که هدایت او را چطور تطبیق کند.

صبح همان روز یک الک انتظار ورود میلز را داشت، تدا بیراحتیاتی فراوان اتخاذ شد تا محبوب سن تحت محافظت کامل به دفتر یو لیس منتقل گردد. در تمام طول شب یک گردان مسلح یو لیس چهار سمت زندان را نگهبانی کرد و افراد مسلح محوطه محبس را زیر نظر داشتند. بقیه زندانی مرد خود خواه و زرنگی بود و قرار اظهار خودش در رأس یک شعبه قرار داشت و اوامرا به زیر دستان صادر می کرد.

در ساعت یازده او را از سلولش بیرون آوردند. اما میلز با و صف تمام اطمینان هایی که برایش داده بودند عصبی و وحشت زده بنظر می آمد. گذشته ازین سر ما خورده بود و سرفه می کرد.

در ساعت یازده وپا نزده دقیقه روازه زندان باز شد و سه مو تو ر

بقیه در صفحه ۶۰

صفحه ۴۳

تا اینجا داستان :

کمتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر یو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مردی موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسا و پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادا کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما استاد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

الک در ختم کلامش رول یا فت شده کاغذ را یکبار دگر به دقت مرور کرده دید که اوراق آن تکمیل بود. حتی یاد داشتها و نوت های وزیر امور خارجه هم سر جا یش بود. الک به لارد تیلفون کرده او را در جریان پیدا شدن اسناد گذاشت. ده دقیقه بعد یک عضو وزارت امور خارجه بدیدن الک آمده پس از تسلیم گرفتن اسناد بنام وزارت امور خارجه از خدمت شایسته او قدر دانی و تشکر نمود.

اگر الک موفق به یافتن اسناد نمیشد و درین راه تو فیقی نمی یافت بدون شک مورد لعن و طعن قرار می گرفت. ولی او که تقصیری درین مورد نمی داشت. یک ساعت گذشت تا میلز را آوردند. اما الک این ساعت را آرام نه نشست و به سلول مخصوص هاگن که دور تر از عمارت اصلی در استیشن کانون او قرار داشت رفت.

هاگن متردد بود که حرف بزند یا همچنان سکوت را ترجیح بدهد و لهذا به الک گفت:

الک، شما ثبوتی برای ادعای خود ندارید. شما میدانید که من بیگناهم.

الک مطمئنا نه اظهار داشت: شما آخرین کسی بودید که در مرکز اجتماع دیده شدید. علاوه تا میلز به همه چیز اعتراف کرده است و تلاش شما هیچ نتیجه یی برایتان ندارد. و من میخواهم یک مطلب را به اطلاع شما برسانم. آقای هاگن، ما از امروز صبح به اینطرف نمبر ۷ را گرفتار کرده در قفل و زنجیر کشیده ایم.

بهر حال یک چیز مسلم بود و آن اینکه در کلوب هیرون اتفاق افتاده بود! غالباً یکی از پیشخدمت های مربوط به تشکیلات بقیه ها بوده است.

الک به چوکی نشسته به تفکر پرداخت: خدا یا! نمی فهمم این قرار داد چطور و از طرف چه کسی درجیب بالاپوش من گذاشته شده است.

در همین لحظه زنگ در واژه به صدا درآمد و معا و نش با لدر وارد شد.

الک از او پرسید: «بالدر! شما می توانید بخواطر بیاورید که وقتی دیروز از اتاق شما گذشتم، بالاپوش به تنم بود یا به روی دست خود انداخته بودم؟»

بالدر بدون کمترین اندیشه پاسخ داد: «من اصلاً توجه نکرده ام.» بالدر میدانست که وقتی نتواند بالک در یک موضوع کمک شود، بهتر است با گفتن یک «نی» جان خود را خلاص کند. الک هم را ضعی بود.

الک گفت: بسیار عجیب است. بالدر پرسید: «آقای انسپکتر! مگر اتفاقی روی داده است؟»

«نی، نی شما متوجه نشدید که چه پیش آمدی در انتظار میلز بود؟ نباید هیچکسی با او تماس بگیرد و حرف بزند. وقتی او را به اینجا می آورید، باید مستقیماً به اتاق انتظار آورده شود و تنها بماند. کسی حق ندارد با او صحبت کند یا به سوال او جواب بدهد. فهمیدید چه گفتم؟»

در همان شب وقتی برای میلز آزادی اش رفتن به کانادا تضمین گردید، تصمیم گرفت یک مقدار معلومات مطلق را در اختیار پولیس بگذارد زیرا او زیاد تر از آنچه توقع می رفت معلومات داشت و اعتراف کرده بود.

میلز روی یک ورق نوشته بود من می توانم یک نشانی برای تان بدهم که بتواند شما را تا به پیش مهر ۷ برساند و او را در چنگ پولیس بیندازد. (نمبر ۱۷) الک نفس عمیق گرفت. (نمبر ۷ نقطه اتکا بشمار می رفت که اگر ناخنی به آن بند میشد، گروه از مشکل میکشود الک دستها را از خوشحالی بهم سایید، زیرا حال وقت آن رسیده بود که به اسرار بقیه دست یابند. شاید همین اطلاعات موجب شود که قرار داد را هم پیدا کنند. حین اندیشه به استاد گم شده، الک

آهی کشید. دو وزیر، یک دیپار نمند بزرگ دولتی و یک تعداد معاونین سکرتر ها وقت رسمی کار او را با دادن اطلاعات و گزارشات مختلف به دفتر پولیس می گرفتند که همراش در اطراف سند سرقت شده از سیف منزل لارد فرملی می چرخید. الک گفت: (اینها از پولیس معجزه می خواهند! و من باور نمی کنم امروزگی قادر به معجزه باشد.)

او به طرف کو تبند رفته میخواست، قوتی سگرتشی را از جیب بالاپوش بردارد و باوروشن یک سگرت به آرا مشی اعصابش ببردازد در داخل جیب دستش به یک روی ضخیم کاغذ افتاد.

الک بسته کاغذ را از جیب بیرون آورده به روی میز انداخت. روی کاغذ باز شد و چشمش به نخستین کلمات ورق اول آن افتاد که نوشته شده بود: «بنام امپرا تور... الک از خوشحالی زیاد میخواست است فریاد بزند. اما صدایش نبر آمد. او با عجله بسیار ورق را از روی میز برداشته به دستهای لرزان پشت آنرا بر گرداند. آری همین او راق قرار داد مفقود شده از نزد لارد فارملی وزیر امور خارجه بود.

الک آن سند قیمتی را در دست نگاه داشته سعی نمود، و قایع شب گذشته را بخاطر آورد. او چه وقت بالا پوش را از تن خود کشیده بود؟ آخرین باری که دست در جیب کرد چه وقت بوده است؟ او در رخت کن کلوب هیرون بالا پوش خود را کشیده به پیشخدمت موظف سپرد. ولی درست بیاد نداشت که به جیب بغل بالا پوش دست زده بود یا خیر؟



زنان و دختران



موقع شناس با شهید

هنگامیکه زنی به منظور گردش و تفریح لباس پوشیده و آرایش کرده برای خروج از خانه حاضر میشود البته بسیار مشکل و ناگوار است



که مشا هده کند شو هرش تازه می خواهد استراحت کند . اما خانمی که عشق و مجتشی در سطح بالا تری قرار دارد به خوبی میدانند که این استراحت روزانه لازمه آنهاست فعالیت و کار شو هرش در جریان وظایف است . و بدیهی است با علم به این حقیقت تمایلات خود را با وضع خاص شوهر تعدیل میکنند .

این حقیقت حین گذار نیدن ماه عسل تازه عروسی و دامادی به نحو نامطلوبی نمایان گردید که تذکرش بی جا نخواهد بود :

داماد و عروس اولین هفته ماه عسل را در یکی از ولایات دوردست بسر بردند . و قرار بود که داماد در آنجا پیرامون وضع جغرافیایی و آب و هوایش نیز مطالبی تهیه کند اما عروس آرزو مند تشریفات ، تعارفات ، سرگرمی و تفریحات مطلوبش بود ، لیکن بجای همه این

آرزوها ، خود را با لباس زیبای عروسی در اتاق هو تل تنها یافت بدین جهت ، عروس به مقتضای سن و سالش در لحظاتی که با دامادی بود ، در نهایت سردی و پرود ت با وی رفتار میکرد و با حرکات و سکنات عدم رضایت خود را بروز میداد .

همان تازه عروس که حال خانم چیز فہمی است میگوید : « وقتی به گذشته فکر می کنم می بینم بخت و اقبالم بلند بوده است که شوهرم در آن زمان دست مرا نگرفت و به خانه مادرم نفر ستاد تا قدری بخود آیم و پس از خروج از دنیای نفہمی و رسیدن به رشد عقلی به خانه شوهرم بروم . »

بدین صورت آنگونه حرکات بیگانه مخصوص دختران خورد سال است و زنانشوی مخصوص افراد بالغ ورشید میباشد .

باید زن برای جلب محبت شو هرش دایم به کوششهای بی دریغ خود بیفزاید ، و مردی که سالهای متمادی شاهد عشق و محبت بی شایسته همسرش بوده است حتمی قدر او را میداند .

کامیابی اگر توام با عشق باشد چه مقبو می می تواند داشته باشد ؟

تاثیر خنده در زیبایی

خنده بزرگترین داروی شفای بخشی است که در دسترس بشر گذاشته شده است . زیرا خنده دستگاه هاضمه و تنفس را به فعالیت بر می انگیزد و جریان خون را سریع تر میگرداند و در نتیجه سموم بدن دفع میشود .

خنده علاوه بر اینکه نیروی جسمی و معنوی را تقویت میکند ، بر زیبایی نیز می افزاید .

میگویند : « اندوه دشمن زیبایی است . »

خنده هم دل را جوان نگه میدارد و هم صورت را . آدم خنده رو در هر مجلسی که راه می یابد مثل خورشید آنجا را روشن میکند . آدم خنده رو محبوب و عزیز است و در نتیجه کامیاب هم تواند شد .

هیچ غذایی خوشمزه تر و سودمند تر از خنده نیست ، اگر سر سفره این غذا را نیابید ، باید گفت که از خوردن بهترین غذاها محروم مانده اید . خنده دشمن بزرگ سوزا ضمه است پس شگفت نیست که اگر دانایی بگوید : ضایع ترین روز ها روزیست که نخندیده ایم :



کسی که همواره در اندوه غوطه ور است ، بیک مرگ تدریجی دچار میگردد . اندوه مثل تیزاب است ، به هر کجا داخل شود آنجا را می خورد . دکتور ژاکو بی میگوید : « تحقیقات نشان داده که اندوه کشنده است ، اندوه سلولسهای دماغ را ضعیفتر میکند و آنرا برای ابتلا با مراضی دماغ آماده می سازد . »

اندوه همان اثر را در دماغ می گذارد که چکش بر آهن وارد میکند اگر خود را از اندوه های کوچک نرها نیم ، باندوه بزرگ ندایمی گرفتار خواهیم شد . چه قطره قطره خون جمع گردد دریا شود .



مود و فیشن



چهار نمونه لباس از جدیدترین مود های زمستانی که از تکه های بسیار ارزان قیمت ساخته شده است.

همسرتان را تشویق کنید

آوری بعضی اقدامات ارزنده او که کم و بیش توأم با اعتماد به نفس و قدرت اراده بوده است، حس شجاعت و اعتماد را در او تقویت کنید. مثلاً بوی بگو یید: «انتقاد صحیحی که آن روز از آقای... کردی و او ناگزیر از قبولش شد، دلیل بر شجاعت تو ست و من از این بابت بسیار خوشحالم». بدین ترتیب خواهی دید که این مطالب تشویق آمیز اثر خود را می بقیه در صفحه ۵۸

یکی از وظایف مهم زن با هوش و فهمید ه آنست که به شوهرش کمک کند، تا وی را به آرزوی که میخواهد بداند نایل شود برساند البته این آرزو با هیا هو کردن و جبر و زور حاصل نمی شود بلکه با تشویق و تحریصی خردمندانه، قدر دانی و تحسین بجای رفتاری مبنی به بزرگ منشی می توان به منظور رسیدن اگر شوهرتان نیاز مند پرورش حس اعتماد است، می توانید با یاد



زنان بهرا تب موقع شناس تراز مرد اند. «؟» زنان علاقه زیاد به ریاضیات دارند زیرا آنان سن خود را تقسیم بر دومی میکنند و قیمت لباسهای شان را دو برابر و حقوق شوهر شان را سه برابر جلوه میدهند و پنج سال بر سن بهترین دوستان خود می افزایند.

«مارسل آشار» اگر مردان تمام آنچه را که زنان می اندیشند میدانستند، بیست برابر بیشتر بر تجارت شان افزوده میشد. «آلفونس کار»



کنجکاوی یکی از اشکال شجاعت زنان است. «ویکتور هوگو»

«بوی» را همه دوست دارند



ریشی راجکپور پسر راجکپور معروف

را به دست گیرد ، ناگزیر بود کار های دشواری را انجام دهد دشوار ترین این کار ها در همان آغاز پیش آمد . بدینمعنی که ریشی مجبور شد برای بازی در فیلم (لیلا مجو : ۱۹۷۳) خودش را لاغر سازد تا بتواند نقش يك قهرمان رومانتيك را بازی کند . قرار بود این فیلم را راجکپور کارگردانی نماید . (ریشی) برای لاغر شدن به صورت منظم به کلينيك طبيب ميرفت . در طی چند ماه تمام جربی بدنش را از بین برد و به صورت جوان لاغر اندامی درآمد چشمهایش میدرخشید و لبهایش که همواره مطبوع بود ، دو سست

کارگردانی فلم (بوی) ز حمت زیادی کشیده ، زیرا وی متوجه زمینه وسیع رقابت بوده است ، این سینما گر زرنك میدانست چه ماده خامی را در دست دارد . بسیاری از مردم توانا یی را که ریشی کپور برای نخستین بار در فلم (میرانام جوکر) نشان داد ، به یاد ندارند . ریشی برای بازیش درین فلم ، لقب بهترین هنر مند خرد سال را به دست آورد . اکنون از (جوکر) که بیانگر ساختمان يك بازیگر خوب بود ، تا (بوی) که بیانگر يك بازیگر چیره دست است ، ریشی راه دراز و پر مشقتی را پیموده است . ریشی پیش از آنکه نقش (بوی)

- اینهمه سروصدا برای کیست؟

- برای (بوی).

- (بوی) کیست؟

- ریشی راجکپور.

- ریشی راجکپور کیست؟

- پسر راجکپور معزوف

رسیده است . با اینهمه ، آنچه برای ریشی پیش آمده است ، چندان شگفتی انگیز نیست .

زیرا حتی در آن هنگامی که پسر خرد سالی بود پدرش ، یعنی راجکپور ، با اشتیاق سوی او میدید و به همسرش میگفت :

- این پسر روزی بازیگر معروفی خواهد شد !

و ریشی از همان روزگار کودکی برای پدرش بسیار احترام می میگذاشته است این احترام ریشی را وزیر اعلاي گجرات دیده و در باره آن تبصره کرده است وی طی مراسمی دیده بود که ریشی با چه زبانی در باره پدرش سخن می گوید .

وقتی نوبت سخنرانی به وزیر اعلي رسید ، گفت که خیلی خرسند است که می بیند یکی از جوانان امروز چنین احترامی به پدرش دارد .

به نظر میرسد که راجکپور هنگام

سر نوشت (ریشی راجکپور) این بود که بازیگر سینما شود ولی کسی فکرش را نمیکرد که او سر و صدای بزرگی را بر پا کند . اما او چنین سر و صدا یی را بر انگیزت درواقع ، فلم (بوی) برای او همان آوازه یی را بار آورد که فلم (ارادهنا) برای راجیش کنه بار آورده بود .

در حال حاضر ، ریشی راجکپور به هر جا که پا گذارد ، دختران به گردش حلقه میزنند . کودکان دور و برش میچرخند و از او امضا میخواهند . خلاصه ، هر جا ریشی راجکپور برود جمعیتی بسا او همراه است و این جمعیت او رامی ستایند و برایش کف میزنند .

ریشی همه جا مرکز توجه مردم را میسازد ستایشی را که او بر انگیزته ، مانند ستایشی است که راجیش کنه در دوران فلم (ارادهنا) بر انگیزت .

ریشی که بیست و يك یا بیست و دو سال دارد ، جوانترین بازیگریست که به چنین آوازه یی

داشتنی تر به نظر می آمد .

هنگامی که زمان بازی نقش (بویی) فرارسید ، ریشی اما ده

کار بود . ولی راجکپور عادت دارد هر بازیگر تازه کاری را پیش از قرار دادن در برابر کمره مدت

درازی تمرین بدهد . پسرش نیز از این امر مستثنی نبود و

ریشی هم پیش از قرار گرفتن در برابر کمره از کوره تمرینات

سخت و طاقت فرسا بدر شد این تمرینها به صورت منظم و دوامدار

زیر نظر يك مربی حرفه یی صورت میگرفت . ریشی همه این سختیها

را میپذیرفت ، زیرا میدانست که راجکپور چقدر سختگیر و دقیق

است و این کار به سود او تمام شد امروز ریشی که بیست قرار داد

تازه در دست دارد ، خیلی خوب میداند که وقتی در برابر کمره قرار

گیرد ، چه کند . زیرا او قبلا در برابر کمره یی قرار گرفته بود که

راجکپور به آن فرمان میداد . هر قدر زمان روی پرده آمدن فلم

(بویی) نزدیکتر میشد ، دوستان ریشی در مییافتند که او عصبانی

تر میشود . درین مدت جای دیگری هم نرفت تنها یکروز ساعت دوه

سینمای مترو داخل شد . درین روز فلم (بویی) برای نخستین بار روی

پرده می آمد . این نمایش به منظور کمک با مدرسه یی که ریشی

در آن درس خوانده بود ، داده میشد مهمان عمده خود ریشی بود . این

وضع بدون شك به او غرور بی پایان میبخشید . زیرا او روی

صحنه میرفت و به نفع مدرسه یی سخن میگفت که پنج شش سال

پیش نزدیک بود ، وی را بیرون اندازد .

پنج شش سال پیش ، هنگامی که راجکپور فلم (میرانام جوکر)

رامی ساخت ، ریشی ناگزیر بود یادار استدیو باشد و یابه جاهای دیگری

برای فلمبرداری برود . این کار سبب میشد که به صورت منظم به

مدرسه رفته نتواند . هنگامی که غیر حاضری های

ریشی از حد معین گذشت و او در آستانه اخراج از مدرسه قرار

گرفت راجکپور از عشوه معروف راجکپوری کار گرفت و همه چیز

رو به راه شد . ریشی ، مانند پدرش ، سخنور

چیره دستی بر آمده است . در تمام نمایشهایی که به منظور گرد آوری

اعانه بر گزار میشد ، وی روی صحنه میبرآمد و با لحن اثر ناکا

سخن میگفت - فلم (بویی) تاکنون دو میلیون کلدار اعانه گرد آوری

کرده است . درین مراسم ریشی خیلی خوب سخن میزد . وی قبلا از پدرش

آموخته بود که چگونه طبیعت شنوندگان را در نظر داشته باشد

و مطابق خواست آنان سخن گوید . یکبار ، هنگامیکه در پونا روی

صحنه آمد ، تماشاگران فریاد سر دادند :

- دیبا ! .. وی دستهایش را بهم گره کرد و لبخند زنان در جواب تماشاگران

گفت : - از طرف دیبا به حضور شما سلام برسد !

و این کار او شور و هلهله تماشاگران را دو چندان ساخت . اینها نشان میدهد که ریشی ،

همانند پدرش ، روحیات تماشاگران را خوب میداند و میفهمد که

آنان چه میخواهند . علاقه مردم به ریشی ، روزی که

جایزه (سلورجوبلی) به فلم «داگ» داده میشد ، نمایان گشت . درین

مراسم از بازیگران گوناگون

خواسته میشد تا روی صحنه آیند و هدایا را توزیع کنند .

هنگامیکه که نام ریشی کپور اعلام شد و او با آن لبخند بچه

گانه اش از میان جمعیت راهش را باز کرد فریاد و هلهله حاضران

به نهایت رسید . بدینصورت ، پس از نخستین

پیروزی بزرگ ، تعجبی ندارد اگر ریشی هنگام گذشتن از راه ،

توسط دختران حلقه شود ، اکنون کپور های بزرگتر نیز به خوبی

میدانند که این پسر جوان به چه آسانی دلها را به دست می آورد .

هنگامی که فلم (بویی) در دهلی جدید گشایش مییافت ، توزیع

کننده فلم که کسی جز ششی کپور یعنی کاکای ریشی نبود ، گفت :

(ما کپورها ، در برابر ریشی ، همه

تسلیم هستیم ، میفهمید ، او در میان ما یگانه کسی است که تاکنون

از دواج نکرده است !) با وجود این همه درخشش و افتخار ، ریشی انحرافی را مرتکب

نشده است . وی یکروز گفت (من نمیخواهم

که تنها نقشهای رومانیک را بازی کنم و يك ستاره باقی بمانم . آنچه

من واقعا میخواهم این است که يك بازیگر باشم .

آرزوی من این است که نقشهای دشوار و دراماتیک را بازی کنم

همانگونه نقشی که کلیف رو برتسون در فلم (چارلی) بازی کرد

این نکته را به یاد داشته باشید !) و ما اکنون منتظریم ببینیم که

این جوانترین کپور درین مسابقه چه کار میکند .



دنگری خبری



سخی انتظار

دنگریزوشپه

لاس می دزپه په وینوسور دی
خلکوته وایم هانگریزی کړی دینه
جانانه راشه که می گوری
په سرو جامو کی لکه گل ولاپه یمه

لکه چی وویل شو نگریزه یوازی
دنجونو، پیغلو او میرمو خو بنه نده
بلکه خوانان هم ورسره لیونی مینه
او علاقه لری، دوی هم دخو شا لی
په خاصو مرا سمو کبسی کسـی
نگریزه کوی اودزپه دمینی دزپه د
سوز سور داغ دخپل لاس په تک
سور رنگ خر گندوی ...

ددرمل په حیث :

دپیرو پخوا زمانورا هیسی نگریزه
دیوه موثره دوا په حیث هم خپل
محبو بیت ساتلی او تجربی بنو دلی
چی دپیرو جلدی ناروغیو د علاج
لپاره دنگریزو ایښودل ډیر گټور
ثابت شوی دی. داوړی په ټکنده
غرمو کی چی زیات خلک تنده او جل
وهی نو سمد لاسه دهغه پر سر
باندی نگریزی ټپول کیږی، که چیری
تازه او شنه نگریزه پیدا شی نو په
پښو کی هم ورته ږدی .

همدا رنگه په اوړی کی دزیا تی
گرمی له سببه دخینو خلکو پښی
بد بوی پیدا کوی ددغه رمنځ د علاج
لپاره هم نگریزه موثره واقع کیږی.
د پوستکی څخه دبخار د لیری
کولو دپاره هم نگریزه ډیره گټوره
ده .

هغه میر منی چه دسر وینستا ن
بی ژر سپین کیږی نو په وینستا نو
باندی نگریزه ټپی چه ښکلی او په
زړه پوری ښکاری، همدا رنگه خینی
خلک ږیری هم په نگریزو سره کوی
پدی وختو کی په مرکز ی ښارو نو کی
خینی خوا نی پیغلی او ښخی هم ددی
دپاره په نگریزو وینستان رنگوی چه
د اروپایی نجونو پشان ښکاره شی
گواکی غواړی چی نگریزی هم د «مود»
مو ضوع وگرځوی .

پاتی په ۵۳ مخ کی

نگریزه ترتیب کړی وی، ور کوی .
ورپسی دغه سندرې په خوراکیف
سره او رول کیږی چی :
شپه ده دنگریزو جینگی تمبل وهینه
ژر راشه لالیه په بها نه را غلی
یمه .

نور موارد :

نکر یزه نه یوازی په ودو نو کی
زیات لکیږی بلکه په کوژدو، د هلك
دږیزدلی شپږمه ورځ د سرات او
اتر په شپو کی هم په زیاته اندازه
مصرف کیږی

کله چی اختر ته خو شپې پا تی
شی نو نیمزا لو پیغلو سره د
صفتی نگریزو د پیدا کو لو تلوسه
پیدا شی، کو ښښ کوی چی ږیری
ښی نگریزی میده او په خورا شوق
سره لمده کړی بیا نو پخپله نکو
سرو لاسو نه باندی نکر یزه وهی
او خینی پښی هم ټکی سری کوی
دغه نکر یزی دخو سا عتو نو او د
شپې تر سهاره پوری ددوی لاسونه
او پښی ښکلی .

یوه مینه په هسکه غاړه وایی چی :
د ننگیالی جانان د پاره
زده دواړه لاسه په نگریزو سره کومه

اختر ته څکه خو شا لیس م
چی زه خپل سره لاسونه یارته ورکومه
په رښتیا چی هغه ساعت هم ډیر
خواشیني کوونکی وی چی مین یی
په خپل ټا کلی وخت رانشی یا دجا
مین ته پردیسی نه وی راغلی نو
څکه مینی خوارکی دزپه له سوزه
وایی .

مخکی چی دنگریز ودشپې په نامه
یاد ږی دهلک ټبر خاص تر تیبات
نیسی پدی شپې کی د خوانان ،
همزو لی، خپل خپلوان او نژدی
دوستان را ښل کیږی دوی په
شوقی ډول ساز او سرود غږوی ،
اتن کوی او سندرې سره وایی .

کله چی شپه پخه شی نو دښځو
او پیغلی ډلی غواړی چی هلك ته دننه
حویلی کی دراتلو بلنه ورکړی، د
حویلی په منځ کی ورته خاص ځای
جوړوی، دکټ په گرد چاپیره کسـی
دلده شوی نگریزو لویه لوبښی چی
په رنگه خرا غونو ښکلی شوی وی
ایښودل کیږی .

په داسی حال کی چی دهلک دواړه
اوږه د دوه تنو نژدی خپلو انو په
واسطه نیول شوی وی او پر سر
باندی یی مصحف ږدی بیانودسازپه
خپو او خوږو سندرو سره چی د
همدی وخت لپاره وی هلك ورو ورو
قدم آخلی، د ورو ورو قدم قدم
«آهسته برو...» سندرې زیات معمول
وی چه وایی :

ورو، ورو قدم، قدم

قدم ژیری گلو نه

کله چی هلك په ټا کلی کټ باندی
کښینا ست نو یو کو چنی هلك چی
ددوی له نژدیو کسا نو څخه
وی د مرستیال په شان په څنگ ک
کی یی کښینی، لومړی واده والا
نگریزه کوی بیانو نورو دو ستان او
خپلوان یی نگریزه را آخلی، پدی
وخت کی یو څه پیسی هر څوک
تر خپلی وسی پوری «ډم» ته چه دغه

تا په حنا ما لاس دزپه په وینو
تا چی هغه کړله ما دا هیږه کړه
دنگریزو تک شنه بوتی د خانه
سوه تک سور رنگ لری، هغه رنگ
چه ښکلی پیغلی یی خو ښوی او په
نازکو لاسونو باندی یی ږدی، ښکلی
او تکړه خوانان پری گوته سره کوی
سوره د شهادت، ینتوب او میرانی
رنگ دی .

دغه بوتی هم دنورو ښکلی بوتو
پشان دښکلا په حرم کی دننو تلو
لاره لری او هلته یی هر کلی کیږی
په پښتنی کهول کی نگریزه ډیر قدر او
قیمت لری، دا یو نیک فال بو لی،
حتی دپیرو پیروز وینی له امله خینی
کورنی پخپله نجونو باندی «نگریزی»
نوم ږدی .

نگریزه زیاتره دخوښی او خو-
شالی علامه ده، مثلاً که د یو خوان د
ښی لاس ورږمی او کو چنی گو ته
سره وی نو ددی معنا ورکوی چی په
همدی نژد یو ورځو کی یسی واده
کړی دی، که دجا صرف یوه گو ته
په نگریزه سره شوی وی نو ددوی
خپلوا نویا د کورنی غږ واده کړی
چی په عمومی خند «لویه ارته -
لوبښی» کی دلده شوی نگریزو څخه
یی استفا ده کړی ده .

په ودونو کی معمولا دناوی لاسونه
او پښی نگریزی کیږی، پدی ډول
دواده نه دوه شپې مخکی دناوی
همزولی او خورلنی «خواهرخواندها»
سره را ټولپیری، ناوی ددوی په
منځ کی کښینی او دوی کله کله
یو نیم سندرې وایی، دریاوی وهی
او پدی ترڅ کی، ټوکی ټکا لی کوی
او یا خو په زړه پوری نکلو نه یو بل
ته اورو .

ددغی دو ستانه او خالصا نه
غونډی په پای کی لمده شوی نگریزی
په ټولو همزو لو پیغلو ویشلی
کیږی او دناوی لاسونه او پښی هم
نگریزه کوی .

همدا رنگه دواده نه یوه شپه

عرض تبریک

فابریکه نساجی کابل حلول عید سعید اضحی رابه
شاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم
جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه،
اردوی باشهامت و کافه ملت نجیب افغانستان
تبریک گفته و ارتقای کشور را آرزو مینماید.

عرض تبریک

افغان بایسکل جوړولو
موسسه حلول عید
سعید اضحی رابه
شاغلی محمد داؤد
رئیس د ژات و صدر اعظم
کمیته مرکزی، اعضاء
کابینه، اردوی شجاع
و کافه مردم افغانستان
تبریک میگوید.

عرض تبریک

د افغان موبل او ترکانی سهامی
شرکت حلول ایام عید سعید
اضحی رابه شاغلی محمد داؤد
رئیس دولت و صدر اعظم، کمیته
مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی
شجاع و کافه مردم افغانستان
تبریک میگوید.

عرض تبریک

موسسه انکشاف مالداری
هرات حلول عید سعید
اضحی را به بنا غلی
محمد داؤد رئیس دولت
و صدراعظم، کمیته
مرکزی، اعضاء کابینه و
اردوی شجاع و کافه مردم
افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

عزیز سوپرمارکیت حلول عید سعید اضحی را
به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء
کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب
افغانستان تبریک گفته و سعادت کشور را تحت
قیادت رهبر ملی خویش خواستارند.

عرض تبریک

بانک زراعتی، حول عید سعید اضحی را به شاغلی
محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری
افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی
فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک
میگوید.

عرض تبریک

نساجی امید و سید مرتضی
نوی نساجی حلول عید
سعید اضحی را به
بناغلی محمد داؤد رئیس
دولت و صدراعظم، کمیته
مرکزی، اعضاء کابینه،
اردوی شجاع و تمام مردم
افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

افغان بومه حلول عید سعید اضحی را به بناغلی
محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری
افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه،
اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان
تبریک میگوید.

عرض تبریک

سخی لمیتد حلول عید سعید اضحی را به بناغلی
محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری
افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه،
اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان
تبریک میگوید.

هزار و یک گپ



لاله کو و حرفهای شیرین او

عجیب قواره بی ساخته شقیقه های خوده مثل پای بزمانده گاهی ریش خوده میتراشه و گاهی ریش می مانه باز که چیزی برش می کم بر م می گه که موداس و ایطور اسن او طور اس احترامش هم نسبت به سنا بق بمقابلم مه کم شده حالی نا وقت ، ناوقت بخانه میایه گاهی نیمه های شب بخانه تشریف میاره، ا گه برش بگوئی که چرا ایطور میکنی می گه کسیره بیه غرض نیس حالی مه اشتوک نیستم معاش خور هستم هروقت گهمیایم شماره چی؟ کارم دلم، دلم، کارم، لباسهایی میپوشه که آدم حیران میمانه، دگه ای که بی بی تو اینجه آمدی یکدفعه هم نامد که همراهت بنشینند. اینالی تو بگوکت ای بچه چطور کنتم تو یکذره اوره نصیحت کو.

گفتم: لاله کو خدا دگه اوره براه راست هدایت کند شما که پدرش هستین گپ شماره قبول نمی کنه سرمه خو خنده هم خات کرد، لاله کو جان اینطور بچه ها غریزه شده اند یعنی ای که اینها بمرض غرب زدگی مبتلا شده اند اصلیت خود را فراموش کرده اند و دنبال کارهایی میرن که اصلاً شما یسته یک فرد افغان نیست خوانشا الله خوب خات شدند غصه نکو حالی درباره ایستگاه موترهای سیاه سنگ هم چیزی گفتنی داری گفت خوب شد که یادم دادی. ها.. چراتو خبرنگاری؟ گفتم نه بابا مه بسیار وقت شده که سیاه سنگ نامیدم حالی که از موتر پائین شدم موتر بطرف کارته سید نور محمد شاه مینه رفت فکر کردم که تیل انداختن میره گفت. نی بابا، ایستگاه موتر های سیاه سنگ از سیاه سنگ به سسرك اول کارته سید نور محمد شاه مینه نقل داده اند که ازین ناحیه مشکلا تی بار آمده گفتم چطور؟ گفت که ازی بقیه در صفحه ۵۳

گفتم «لاله کو ایقه جگر خو نی نگو» مه آمدم که یکساعت قصه کنی و گپ بزنی توام نام خدایت «قار استی که قار استی».

گفت چه قصه بیادر زاده! قصه خوبسیار اس اما فکر مه چندا ن خوب نیس اول خو قصه فضلوه برت میکنم باز مره یادبشی که درهمی باره بی ایستگاه سرو یس های سیاه سنگ هم چیزی گفتنی دارم و مام خدا خدا میکنم که بیایی دربار ه موترهای سیاه سنگ برت بگویم تا چیزی نوشته کنی یا به مراجع مربوطه اش تیلغو نی گپ بزنی.

گفتم خی از همو اول شروع کو.

درهمین اثناء دخترک لاله کو گل پری جان جای آورد و پیشرویم گذاشت لاله کودناله ای سخنان خود را گرفته چنین گفت: «فضلوره خو خبر داری که پارسال از صنف دوازده، به چه جار و جنجال خلاص شد، از بسکه تنبل بود یک دفعه هم کانکور پوهنتون راتیرنکد و گفتم که نمی خایم پوهنتونه بخانم میرم و یکجای کار میکنم، رفت بعد از تب و تلاش زیاد کدام کاری ده کدام شعبه پیدا کرد و بکار خود شروع نمود. اولین معاش خود که گرفت کمی حلوا پخته کد پول باقیمانده خود به ننی خود داد خوبتر صورت خدامره احتیاج پولها یش نکنه. بلا دپس از یایش خویک کار دگیش مره گیج ساخته. گفتم کدام کارش لاله کو قهر شد و گفت: «تودگه تنها گوش بته ده گپ های مه نه در ای که بدمیبرم از لاله کو عفو خواستم و لاله کو ادامه داد یک چندماه میشه که موهای خود هیچ چورنکده خوده

لاله کو در حالیکه سرفه میکرد بجای قبلی خود نشست و مراهم به نشستن دعوت نمود و ادامه داد: «هیچ احواله نمی گیری باز که میگمت بشی میکی که نمیدانم مهمان داری یا امتحان داری، یکان ساتام نمی آئی که یکان اختلاط کنیم. گفتم ازین ببعده کوشش میکنم پیشست پیام».

لاله کو چند بار فضلوه پسر کلان خود را صدا نمود اما جوابی نشنید بالاخره عصبانی شده خود شس برخاست. گفتم بخیر، گفت: «باش بچیم که هیچکس جواب نمیده بخیاالم همه شان مرده». گفتم: خدا نکند شاید صدای رادیو بلند باشد و هم چون خنک است ممکن است دروازه را محکم بسته باشند. گفت: «مه یکدفعه میرم تو بشی ای روزنامه را بخان» لاله کو روز نامه را بد ستم داده از اتاق برآمد، چند لحظه بعد دوباره آمده و بجای خود نشست و گفت: «نمی فامم کت ای فضلوه چه کنم گفتم چرا؟ گفت اینه پیشتر چند بار صدا یش کدم اما گپ توشد رادیو ره بلند گرفته بود و خواندن هندی ره می شنید همی که شورو میخوره خواندن های هندی ره میگیره هیچ ای رادیو کابله نمیگیره که یک خبر هاره یا اعلانی فوتی ره بشنویم حالی مام که رادیو ره شور میتم خواندن های هندی ره میگیره. ای بچه ای رادیو ره بیخی هندی ساخته».

مادرش هم برش چیزی نمیگه مادرشه که میگم که او زنکه همی بچه ره یگانه زره نصیحت کو باز میگه که «بچی کلان مس» چیزی که بگویمش باز پس رفته میشه اینه دگه بچیم حالی نه ننیش و نه بچیش هیچکدام گپ مه قبول نمی کنن.

میخواستم مطالبی را که از چند روز بخاطرم رسیده بود زیر عنوان هزار و یک گپ بنویسم، درواز دفتر باز شد و همکار همیشگی این صفحه احمد غوث زلمی محصل ادبیات وارد شعبه شد. گفتم مثل اینکه باز هم مضمونی داری گفت: «بلی دو مضمون...»

گفتم: خدا انصافت بدهد اگر مضمون ترادر صفحه هزار و یک گپ بگیرم برای سوژه خودم جانی نمی مانده. خندید و گفت:

سوژه خود را برای هفته آینده نگه دار، فعلاً این مطلب را چاپ کنی. من هم قبول کردم و اینک شما را با مضمون احمد غوث زلمی تنها میگذارم.

روز گذشته به دیدن دو ست صمیمی پدرم (لاله کو) به منزل ایشان واقع در سیاه سنگ رفته بودم و وقتی که به منزل شان رسیدم دروازه را دق الباب نمودم، بعد از لحظه بی پسر کلانش در را پروریم گشود و مرا بداخل دعوت نمود، منم با اتاقیکه لاله کو تشریف داشت رفتم مجردیکه داخل اتاق شدم، دیدم، لاله کو زیر صندلی به اصطلاح «لم» داده و روز نامه بی را مطالعه میکند حینیکه مرادید از جا یش بلند شده، عینک های سفیدش را از روی چشمها یش برداشته همراهیم احوالپرسی نمود اما مغموم به نظر میرسید، گفتم لاله کو جان چرا گرفته معلوم میشی؟ گفت: «نمی فهمم کت تو واری بیادر زاده چطور کنم؟ لاله کو را گفتم: (لطفاً بنشینند)

راننده مخوف

بادست عرق را از روی پیشانی خود پاک کرد و به صحبتش ادامه داد :
«طبعاً اوتو هم سعی میکرد دل گدا را بدست آورد . اما گدا مرا میخواست . می فهمید چه می گویم ؟ مرا ! گدا بمن علاقمند بود . با آن سینه های برجسته و اندام موزون . راننده فیه خندید ولی دوباره بر سرعت قیافه جدی بخود گرفت .
«و واضح است که با هم ازدواج کردیم . همینطور نیست ؟ خوب البته که واضح است اوتو شاهد عقد نکاح ما بود . اوتو !
موتر لاری به امتداد ساحل يك خليج به سرعت پیش میرفت چند عراده مورتل برق از کنار آنها عبور کرد .
ولف جرأت نداشت خودش را به موتره های دیگر که از پیلهای شان میگذشت نشان داده توجه آنها را به خود جلب کند .
راننده دوباره به گذشته خود چسبید و در افکار دور و دراز غوطه ور شد .
«موتربا را با گدا می بودم ! و اگر کار نمی داشتم . روز ها را هم در کنارش می گذراندم .
این واضح است او گاهی اوقات از من سیر می شد . اما حقیقتش این بود که من کمتر برایش میسر بودم .
«آنها نمی توانند بما برسند . نمی توانند و اگر فتنه کنند . هیچ ترسی نداشته باش . امن تا سرحدی می توانم این فاصله را بین ما و پولیس حفظ کنم . من اسناد و بار نامه موترا همراه دارم .
او موترا را که سرعت زیاد داشت ، با نهایت بی اعتنائی به سمت راست بر گردانده ، وارد یک راه خامه شد که به طرف زمین های زراعتی می رفت و همچنان به سرعت پیش می راند . راه تنگتر شد و در کنار يك گودالی از جفله سنگ ختم شد . پایه های چوبی را بصورت علامه موقتی در برابر گودال نصب کرده بودند تا مانع سقوط احتمالی موترا هایی شوند که ممکن بود از آن راه عبور کنند .
راننده فحش داد و آهسته حرکت کرده جلو موترا را به سمت چپ برگرداند .
روشنی چراغهای موترا پولیس و صدای الارم مخصوص آن کاملاً نزدیک شده بود .
ولف یگانه شانس را برای نجات مقابل خویش می دید : او حمله کرد تا تفنگچه را از دست دریور که هنوز روی اشتراک قرار داده بود ، بیرون بکشد .
اما راننده با ضربتی او را عقب زده چیس کشید : معلوم می شود تو هم از جمله آنها هستی ! کار ترا هم میسازم ! پایین شو !
زود باش از موترا پیاده شو !
ولف در واژه را باز کرد .
موترا به پایه های چوبی لب پر نگاه تماش کرد و پیش رفت . دروازه به اثر بر خورد با پایه ها تقریباً خراب شد .
برای ولف راه و چاره بی دیگر وجود نداشت زیرا راننده میله تفنگچه را به پولیس نشانده بود ، بنابراین این از پایدان به سرعت پریده غلطي زد و به روی جفله سنگها افتید ، لولیده لولیده به عمق گودال افتید و صدا های چند

عرض تبریک

بها ر لمتید حلول عید
سعید اضحی رابه بناغلی
محمد داؤد رئیس دولت
و صدراعظم ، کمیته
مرکزی ، اعضاء کابینه ،
اردوی شجاع و کافه مردم
افغانستان تبریک میگوید

عرض تبریک

موسسه خریطه سازی احمدزاده
حلول ایام عید سعید اضحی را به
بناغلی محمد داؤد رئیس دولت
و صدراعظم ، کمیته مرکزی ،
اعضاء کابینه ، اردوی شجاع و کافه
مردم افغانستان تبریک میگوید .

فیر بالای خودش را شنید پیش از آنکه از هوش رود . چندین صدا را بالای سر خود شنید .
« این همان موترا است .
« میترکند ! ایستاده شوید .
« لزومی ندارد ! بیفایده است .
« توقف کنید . پیش نروید !
ولف به نزدیکترین شفاخانه منتقل گردیده تحت تدای قرار گرفت . بعض زخمها و تکان خفیف مغزی دید ولی صدمه شنید به وی وارد نشد .
در کنار او يك پولیس نشسته بود .
ولف پرسید : « پس شما اودا گرفتار کردید . من صرف يك چیز را نتوانسته ام بفهمم . شما چطور فهمیدید که او مرا میخواست ... »
پولیس حرف او را قطع کرد .
ما به تعقیب این مرد بودیم . او دیروز از يك دارالمجانین فرار کرده بود . طبعاً او بدنیال اوتو برآمده بود و این موضوع برای ما روشن بود . ما از شعبه راهنمایی خط سیر اوتو را پرسیدیم و آنگاه برای ما تعقیب موضوع آسانتر شد . و ما در ضمن تعقیب او موترا شما را پیدا کردیم و در جنگل اجساد را همسرا اوتو ضمناً بصفت کلینر هم کار میکرد .
ولف پرسید : « پس او حقیقتاً همسر خود را به قتل رسانده است ؟ » و آنگاه به لکه های خونی اندیشید که به روی کتی و پستلون راننده دیده بود .

پولیس در جوابش توضیح کرد : « نه ، گدا هیچگاه همسر او نبود . بلکه او يك دیوانه بود و تصور مینمود که گدا همسرش است . اصلاً گدا یا اوتو از دواج کرده و شاهد نکاح بود ، نه آنطوری که راننده ادعا میکرد . او معکوس آنچرا حقیقت داشت دعوا میکرد .

برای ولف راه و چاره بی دیگر وجود نداشت زیرا راننده میله تفنگچه را به پولیس نشانده بود ، بنابراین این از پایدان به سرعت پریده غلطي زد و به روی جفله سنگها افتید ، لولیده لولیده به عمق گودال افتید و صدا های چند

بسرعت بشرف ایمان نائل شدہ فامیل خود را بایمان دعوت کرد همان بود کہ ہمسرا و دخترش (امعاء و عایشہ رض) در حالیکہ طفل بودند بہ دین اسلام مشرف شدند.

حضرت عایشہ صدیقہ «رض» میان پدر و مادریکہ از نگاہ نسب، تقوی، صلاح عقل حزم معروف است نشأت نمود، چنانچہ پیغمبر اسلام (ص) در مورد مادرش چنین فرمودہ اند: کسی میخواد کہ نظرش از دیدن حورعین خرسند شود باید بہ ام او مان بنگرد. ابوبکر «رض» و مادر عایشہ صدیقہ (رض) ابوبکر «رض» و مادر عایشہ صدیقہ (رض) میباشد.

پدرش حضرت ابوبکر صدیق (رض) است کہ در پہلوی پیغمبر اسلام ایستادہ باصرف مال در راه خدا دین اسلام را دم تازہ می بخشید کہ ضرورت بعزت بیشتر نداد.

این زن دانشمند از فصاحت و ارزشمندی بہرہ والی داشتہ در خانہ پیغمبر خدا «ص» تربیت یافت چنانچہ وحی در حجرہ اش نازل می شد و حضرت جبرئیل (ع) جہت تعلیم اسلام فرود می آمد.

حضرت بی بی عایشہ صدیقہ «رض» احادیث بسیار رسول خدا (ص) را روایت نمودہ ایم عرب و اشعار شانرا میدانست.

دزیرہ خبری

بجکب شوی وک یہ ہی مری مربقاو یہ بچہ بسا مجاہدہ و ت سہ وری و ت ویل کیری چی دنکریزو ہنگا مہ

خینو اروپا بی ہیوادو نو تہ ہم تللی او پہ خینو سمبال خایونو کی تری کار آخستل کیری .

ددغہ شنبہ بوتی تاثیر پہ گاونہیو ہیوادو نو کی ہم بنہ محبوبیست گتلی دی، خو ہغسی چ ی پہ پبنتنی کہول کی ستر مقام بی حاصل پہ

نورو خایونو کی بی نشی موند لی، ددی دیارہ چی اوسہ ہم دلوی اختر شپی ورخی دی او دغہ دقربا نی

اختر دنکریزو سور رنگ سرہ زیات شبا ہمت پیدا کوی، نو پدی خوشا۔ لیو کی زیات نکریزی استعمالیری

دغہ عنعنہ بنہ دہ خود ہغو ناوہو دود ونو او را جونو خخہ خان پہ کلکہ توگہ وژغورو چی ہم فردی او

ہم اجتماعی زیان لری . زہہ می دشنو نکریزو پانہ پہ برا ہر شنبہ پہ باطن سرہ پہ

وینو یمہ نن جلی پنبی لاسو نہ سرہ کیری راتہ بنکار یری دیار غیری تہور خینہ

داناترین زنان امت و محبوب ترین ازواج پیغمبر اسلام است دوسر و حضرت با پیغمبر «ص» ہمراہ بودہ بزرگترین اصحاب از نزدش استفاء می نمودند و در سیاری از مسائل با ایشان مناظرہ میکرد حتی بعضی از نظریات ابو ہریرہ (رض) و ابن عمر «رض» و ابن عباس «رض» را تردید نمودہ است. در فتوی رای صایب و دست نوانا داشت. باوجود فقیہ بودنش در مسائل اجتہادی علم و معرفت را ترجیح میداد تمام اسباب نزول شرآن را میدانست و بسیاری از احادیث رسول علیہ السلام را حفظ کرد. پناعا از جملہ روایت کنندگان زیاد حدیث بشمار میرود،

بہ تعداد ۳۱۰ حدیث از وی روایت شدہ کہ شیخین در ۱۷۴ حدیث آن اتفاق داشتہ بخاری و مسلم ۶۸ حدیث را بطور انفراد روایت نمودہ اند. احادیث مردی آن غالباً افعال پیغمبر اسلام بود کہ در خانہ صورت میگرفت.

زمانیکہ سنش بہ ۱۸ سالگی رسیدہ بود پیغمبر اسلام وفات نمودند و خودش در سال ۵۸ ہجری شب سہ شنبہ ۱۷ رمضان زمان خلافت معاویہ «رض» وفات نمودہ نظریہ امروزی از طر ف شب درجنتا بقیع «۱» دفن گردید و حضرت ابو ہریرہ «رض» نماز جنازہ اش را امامت نمود.

این شخصیت برازندہ اسلامی نخستین کسیست کہ تہذیب مدوسہ فسقہ را روی اعتدال عقلی و استعمال رای بی ریزی نمودہ است چہ او موقف مہمی در راه استعمال رای و آنچه کہ در نصی وارد شدہ بود داشت.

دانش و فہرہنگ حضرت عایشہ صدیقہ «رض» تنها در ناحیہ دینی توقف نمودہ بلکہ معارف عصر خود را شامل بود چنانچہ از فصاحت و ادب بہرہ والی داشتہ بہ اخبار و انساب عرب معلومات کافی داشت و در طب و فلسفہ نیز از دیگران عقب نمی ماند.

این زن با تمکین کہ از مدرسہ محمدی (ص) تحصیلات عملی اخذ نمودہ بود بہ اقامت دین و تطبیق واقعی مبادی آن بادر نظر داشت اساسات آن علافہ و دلچسپی زیاد داشت و در احکام زواج و طلاق و احوال شخصی و آنچہ مربوط بہ امور خانوادہ باشد از دیگران بیشتر میدانست.

در تقوی، صلاح و اجرای فرایض دینی باہتر، روحہ آن زبانزد خاص و عام بودہ عطف و شفقت آن بہ فقراء نزد ہمہ معروف بود چنانچہ خواہر زادہ اش عبداللہ بن زبیر در حالیکہ روزہ داشت صد ہزار درہم برایش فرستاد، تمامی این مبلغ را بہ طبقی گذاشت و میان فقراء و مردم مسکین تقسیم کرد.

فرصتیکہ وقت افطار فرا رسید کنیزش، را طلبید و خواست برایش چیزی جہت افطار بیاورد، کنیز برایش گفت: از آنقدر مبلغیکہ نزدت حاضر بود نتوانستی یکمقدار گوشتی کہ امشب افطار می نمودی بگیری؟ عایشہ صدیقہ «رض» در جواب گفت: از بسکہ متوجہ احوال دیگران بودم خود را فراموش کردم.

این بود شمشہ ای از سر گذشت ام المومنین حضرت بی بی عایشہ صدیقہ (رض) کہ در فہم مسائل دینی از دقت کامل کار گرفته خاصتا در آنگونہ مسائلیکہ بحیات زنا شوہری و احوال شخصی ارتباط داشت بیشتر تعمق می کرد.

ابو مسلمہ در بارہ میگوید: احدی را داناتر سنت رسول خدا و فقیہ تر در رای و عالمتر بہ فرایض و اسباب نزول آیات نسبت بہ عایشہ «رض» ندیدم.

حضرت عایشہ «رض» هنگام انقلاب و محاصرہ حضرت عثمان «رض» از مدینہ

خاطر حالی تقریباً نصف سوار ری موترہای سیاہ سنگ از کار تہا است و تا سیاہ سنگ و شاہ شہید میرسد هیچ جای ہما نیممانہ اینالی اگہ

ترافیک تعداد ای موتر ہارہ زیاد کند یا کدام فکر اگہ کنہ کہ تکلیف ماہم رفع شویہ خوبس گفتم ای

موضوع رہ مہ انشا اللہ مینو یسم اما خدا کند مرجع مسو و لشس توجہ جدی بکنند .

جای قبلا خلاصی شدہ بود . لالہ کو گفت جای دکہ بیارہ گفتم نی پس است لالہ کو برایم گفت : «نی کہ از ایقہ پر

گوئی مہ خستہ شدی ؟» گفتم : نی لالہ کو صحبت تان شیرین اسس .

گفت خی حالی برت یک قصہ حقیقی و جالبہ نقل میکنم تا خستگیت رفع شود و لالہ کو اینچنین بہ قصہ خود آغاز نمود :

«یکی از رفقای ما کہ حالی خیلی وقت میشہ ندید مشس اورہ «خالوی خواب آلود» لقب دادہ بودیم او رہ

از سببی خواب آلود نا میدم کہ ہمیشہ خواب آلود بہ نظر میرسید و هیچوقت خوابش پورہ نمیشد .

از قضا یکروز یکی از رفقای ما عروسی کرد و ما را ہمہ بشمول خالو دعوت نمود و قتیکہ نان شب را

خوردیم خالو خواست بہ خانہ خود برگردد اما رفقا مانع رفتنش شدند وقت عروس آوردن شد ہمہ بطرف خانہ عروس روان شدیم اما خالو

را بزور بردیم موقع برگشتن از نزد مادر حصہ جادہ میسوند جدا شدو بطرف خانہ خود در شاہ شہید روان شد خالو بطرف چمن حضوری روان شد و خواستہ کہ از بین چمن گذشتہ

ہرچہ زودتر خود را بخانہ رساند چہ بسیار بیخواب شدہ بود .

وقتیکہ از پہل غربی چمن داخل چمن شد زاویہ جنوب شرقی چمن را زیر نظر گرفت و روان شد اما

حتییکہ خالو راہ میرفت او را خواب بردہ بود یکوقت بایک چیز ی تصادم

بیرون بر آمدہ جہت ادای فریضہ حج عازم مکہ معظمہ گردید، هدفش این بود کہ باید درینوقت ازینگو نہ انقلابات و اغتشاشات از مدینہ دور باشد، سر گذشت این زن پاک طینت مثل واقعی و نمونہ بزرگی برای حیات فامیلی بحساب می آید . والسلام

«۱» جنت البقیہ : مقبرہ مردم مدینہ منورہ .

نمود و قتیکہ چشم خود را گشو د خود را در زاویہ شمال شرقی چمن

وقتیکہ پایش بہ یک چقری ر فست بیدار شدہ و خود را مقابل منار نجات یافت اینبار بکلی عصبانی شد و بخود

دشنام میداد چشمان خود را خوب مالید و سرک منار شاہ شہید را مستقیم هدف قرار داد تا راسا بہ

خانہ خود برسد اما بد بختانہ باز ہم در راہ رفتن خوابش برد، یکوقت حس کرد کہ راعش بند شدہ دفعہ بیدار

شدہ و چشم خود را باز نمود اما بہ جزء از تاریکی چیزی بنظرش نخورد خیلی وار خطا شد فکر کرد در کدام

غار کویہ درآمدہ یا در کدام تو نل بندماندہ ہرچہ «پرتنک» کرد و نتوانست خود را از آن «منجنیق»

نجات بخشد در ہمین لحظہ دستی بہ شانہ اش خورد کہ او را بہ عقب کش مینمود و قتیکہ روشنی را دید

کمی اگر ہم پس رفتہ متوجہ شد کہ درقات پای شتر بار داریکہ در کنار سرک ایستادہ بود در آمدہ است

صاحب شتر او را گفت کا کا ای چہ کاری بود کہ کردی راسا آمدی و بہ قا ت

پای شترم درآمدی اما لالہ کو بالای آن صاحب شتر قہر بود کہ چرا شتر خود را در کنار سرک ایستادہ

نمودہ خالو چشمان خود را خوب مالید خواب بکلی از خالو پریدہ بود خود را زودتر بخانہ رسانید و بہ زن خود

گفت :

(اوزنکہ می فہمی کہ مہ از کجا آمدیم میرم قرار خومیکنم ہر وقت کہ خودم بیدار شدم خوب ورنہ

مرہ بیدار نکنی . خالو بہ اتاق خواب خود رفت و قتیکہ بہ بستر افتاد بہ

ساعت نگاہ کرد عقربہ ساعت ۹ صبح را نشان میداد چشمان خالو

برہم افتادہ و بہ خواب رفت فردا آنروز ساعت ۱۲ ظہر خالو بدلد خود از خواب برخاست .»

من ولالا کو ہر دو یکجا خندیدم و قتیکہ ساعت را نگاہ کردم از جا بلند شدم و از لالہ کو اجازہ خواستم و بطرف خانہ روان شدم .

در راہ بہ یاد بیخوابی خالو افتادم و خندہ ام گرفت . از احمد غوث (زلمی) محصل پوهنخی ادبیات

تیل یا (توره طلا)

لومړنی له بهیدونکي مايع څخه د کول. البته زیاتو کسانو د سپین پوستو سره یو ځای د هغه نژدی او پخوانی اړیکي له امله چه د سور پوستو سره یی درلودل او په دی پوهیدل چه دوی له تیلو څخه یوازې په طبی چارو او دواجو پولو کښی استفاده کوی له تیلو څخه گټه اخیستلو. په ۱۸۵۹ کال کښی خونتو پوهانو د یوی اعلامیې په ترڅ کښی د تیلواو دهغه د اهمیت په باره کښی خپلی نظریې څرگندی کړی. دغه اعلامیه ددی سبب شوه چه د تیلو وضع واور ی او خلک د تیلو په څیرنه او لټولو پیل وکړی. دغو پوهانو پخپله اعلامیه کښی پیشبینی کړی وه چه کیدای شی له او مو تیلو څخه په سلو کښی د نوی برخی په تقطیر سره بازراته د عرضی وړ محصولات جوړ شی. کله چه دغه اعلامیه خپره شوه، یو شمیر امریکایی پانگه لرونکی دی ته چمتو شول چه تاوان

(ادوین ال. دریک) په ۱۸۵۹ کال کښی د لومړی ځل د پاره د تیلو لومړنی تجارتی څاؤ کیند له. له ده څخه پخواهم ځینی کسان وه چه د تیلو د لاس ته راوړلو د پاره یی څاؤ کیند لی وه، خو نوموړی لومړنی څاؤ و چه د تجارتی استفادی دپاره یی یوه څاؤ کیند له.

سره د دی چه له ۱۸۵۹ کال څخه را په دیخوا څه د پاره یوه پیری تیر پری. خو تر اوسه لاهم د دغی څا څخه چه د نړی د تیلو لومړنی څاوه، استفاده کیږی. په ۱۸۵۹ کال کښی د امریکي د تیلو کانو نه هغه ډک لوښی ته ورته وو چه په لږ ټکان سره تویلدل.

په اوس اوس وخت کښی تیل په سلو کښی تقریباً ۷۵ د امریکي د اړتیا وړ انرژي تامینوی.

پخوا له هغه چه (ادوین دریک) د تیلو د لاس ته راوړلو د پاره د ځمکی په کیندلو پیل وکړی، تیل په پوره توگه په امریکا کښی نه وو پیژندل شوی. تیل د پنسلوانیا د آیل کریک د سیمې د ځمکې په پاستنی سطح کښی لیدل کیده او داوبو د بنسټیو په شان بهیده په هغو وختو کښی چا چه غوښته له تیلو څخه کار واخلی دغو چینو ته تلل او په لنستیو کښی یی خپل

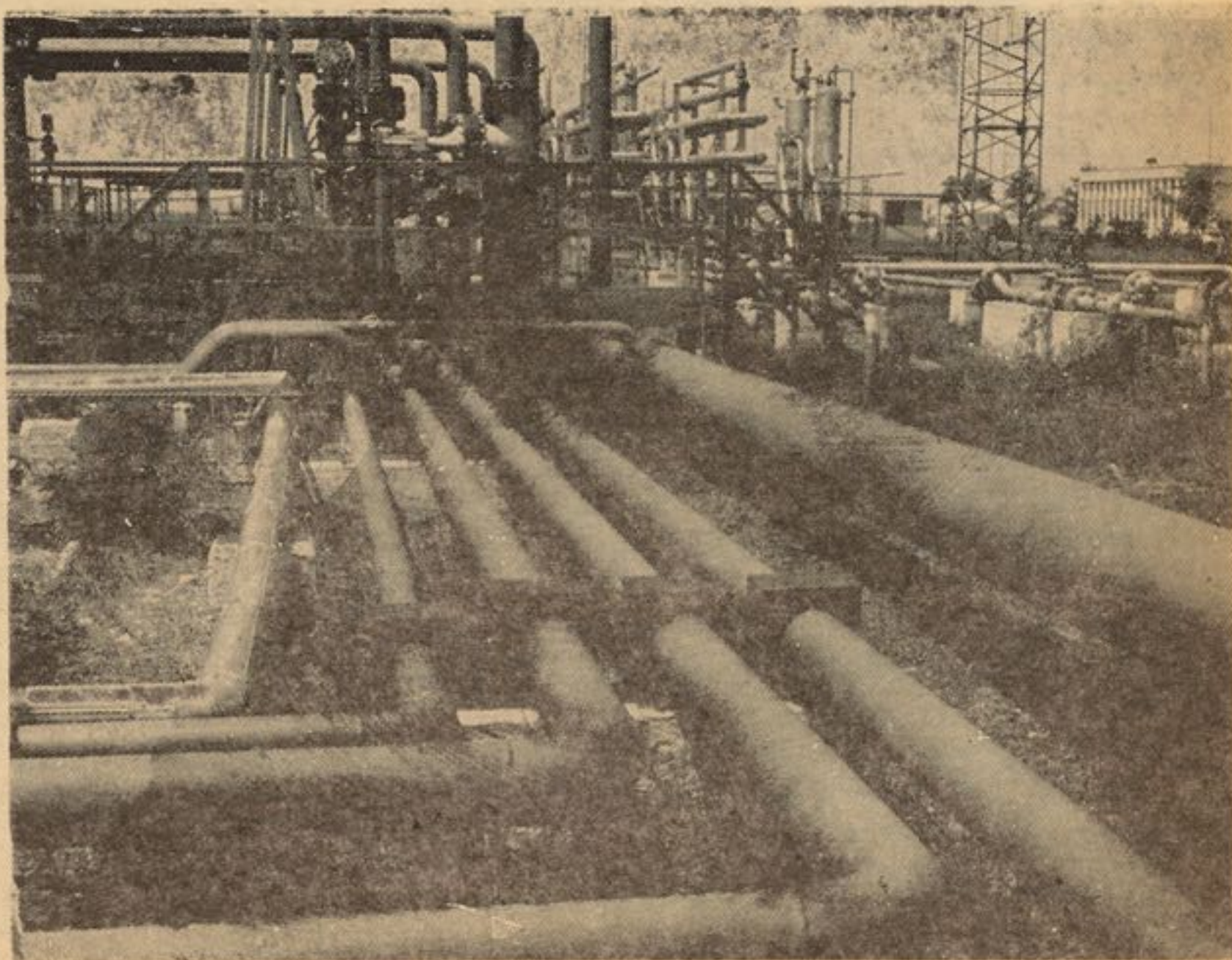
دغه سړی چه مخکی مود ده نوم یاد کړ، په مستقیمه توگه په کارلاسی پوری کړ او ددغه شرکت د کیند لو او اکتشافی عملیاتو مشری په غاړه واخسته نو موړی د خپل یو تن مرستیال په مرسته ژر تر ژره د پنسلو نیا تیتاس و پل ته نژدی یوه ماشیخانه او دبرمه کولو دستگاه ودروله و له هغه وروسته یی په برمه کولو پیل وکړ.

د پای کښی د ۱۸۵۹ کال د اگست په ۲۷ نیټه (ادوین دریک) د خپلی هڅی او کوبښښ سره ولیدله او د ځمکی په ۶۹ فته ژوروالی کښی تیلو ته ورسید.

کله چه یی نلو نه سره ونښلول او هغه یی د ځمکی په تل کښی د تیلو د ځاگانو سره ونښلول، تیل فوران وکړ. له دغی پیښی څخه ۲۴ ساعته وروسته د امریکي د تیلو صنعت په رښتیا بدلون وموند او په دغی موده کښی د زیاتو کورنیو شرکتو نو او بانکو نو وضع واوښته ترهغه وروسته هر زلمی چه به له خپلی مور څخه مرور شو، سمدا له به یی په تیلو پسی هڅه کوله. په زړه پوری ټکی دا وو چه یو زیات شمیر سور پوستانو له جگړی څخه لاس واخیستل او پخپلو کړوندو کښی د تیلو په لټه کښی شول. وروسته له هغه چه (ادوین دریک) د ډیری بیوزلی کښی له ژوند څخه سترگی پټی کړی، د یوه کال په موده کښی د تیلو د لومړی څا په شاو خوا کښی زیات شمیر نوری ځاگانی وکیندل شوی او په همدغه موده کښی یوازې په (آیل کریک) کښی ۷۴ ځاگانی وکیندل شوی. پنځه کال له وروسته د (آیل کریک) د تیل لرونکی سیمې له ځاگانو څخه هره ورځ څه د پاسه شپږ زره بیرله تیل را استل کیده.

اوس اوس نوی صنعت منځ ته راغلی وو. د تیلو صنعت چه نور صنایع یی ترپښو لاندی کول. د پانگی لرونکو ویره لومړی له دی امله وه چه تیل خلاص نشی، مگر کله چه لومړی ځاگانی تیلو ته ورسیدی او دغه تور رنگه مايع له نلونو څخه دباندی فوران وکړ، معلومه شوه چه تیل خلاصون نلری. په دغو جریاناتو کښی راز راز ماشینو نه د بشپړید وخوا ته وواو

پاتی په ۵۷ مخ کی



د تیلو تصفیه خانوته داومو نفتو دانتقالودپاره اوږده او پټه نلونه غزول کیږی.

مشروب خود نوشید و بعد خم شده گیلای خود را روی میز گذاشت و همین خم شدن او را رو در روی کونت و مارک قرار داد. کونت بی اعتنا ادامه داد:

- و لی کریج یلکا جنتلمین نیست.
کریج بخو نسردی جوا بداد:
- راست گفتمی. من یک آدم کار استم.
کونت گفت:

- تو سعی کردی پیارا از ما جدا کنی.
پیا مداخله کرد:
- ترا چه میشود تاول؟
و کونت خطاب به کریج ادامه داد:

و بعد هم آنچه را شروع کرده بودی ناتمام گذاشته به مذاکرات تجارتی خود آغاز کردی.
ناکسوس سوال کرد: آیا اینهارا از پیا شنیدی؟
- نه با چشمان خود دیدم، همه چیز را.

فلپا خواست داخل صحبت شود و لی ناکسوس با اشاره سر او را مانع شده تبسم خفیفی بر لب آورد.
کریج از کونت پرسید:
- پس بچشم خود دیدی؟
- آری.

- این کار را از نظر آداب چه میگویند؟ راستی شما فرانسویها برای چنین حرکتی چه کلمه ای را بکار می برید؟

کونت، از روی کوچکی که نشسته بود، بسرعت جسته بطرف گلوی کریج حمله برد و با دستهایش شروع به فشار دادن کرد. کریج از بازوی او گرفته بپائین کشید و دستها از دور گردنش ذور شد ولی کونت که دستهایش آزاد شده بود، دوباره بحملات خود پرداخت و بامشت بسوی شکم کریج حواله کرد. کریج از جابرید، یک دو قدم عقب افتاد و اینبار تاول بالکد بجان او حمله نمود کریج عقب عقب میرفت و تاول تصمیم گرفته بود حسابی او را خرد و خمیر کند. مشت دیگری که سنگین تر و شدید تر از حملات

بدتر از مرگ

بنظر می آمد. کریج دگر بسا ره برسید:

- واقعاً او را چه میشود؟
مارک تکرار کرد:
- او را خیلی بد زدی.
پیا گفت:

- الحق ضربت خطرناکی بود بیم بام. کار تمام.
- و لی او بمن حمله کرد.
مارک گفت:

- او همیشه اینطور میکند. مقصودم اینست که حمله ور میشود یک موقع در از دوی فرانسه سرباز بود، مدتی هم در الجزایر و ویتنام انجام وظیفه میکرد. در چنان ایامی وی بارفقاییش و یا جانب مقابل زدو خورد های دائمی داشته است. اینک او بمقتضای عادت از ایجاد زدو خورد نوعی لذت می برد و تجدید خاطره میکند.
کریج گفت: آیا کسی نیست که با او مقابله کرده بتواند؟

- در هر حال به شدت ضربه ات خیلی شدید بود.
کریج به نوشیدن او اعتراض کرده گفت:

- کمی صبر کن لرزش دستهایت کم شود، بعد بشوش. بعلاوه گیلای که بر داشته یی گیلای من است.
مارک گفت:

- خیلی معذرت می خواهم.
بعد متوجه ناکسوس شد.
ناکسوس آرام ایستاده و کسانی را که اینک نفس تازه می کردند، می-نگریست و بعد چند لحظه غرض خنده اش سالون و تراس کشتی را بلرزه در آورد. راضی و ممنون

سابق بود بسوی چانه کریج حواله کرد و لی کریج دیگر حالت دفاعی و خود داری خود را عوض کرده بود مشت کونت را بیک حرکت منفی کرد و خود با سر به شکم او حمله برد و همینکه فریاد کونت از در د بلند شد، کریج باتیغه دست خود ضربتی بر پشت گردن او نواخت که بر زمین افتاد و فریادش نیز با این بیهوشی بخا موشی تبدیل شد. کریج خطاب به دیگران پرسید:

- اینمرد چرا چنین دیوانگی میکند. او را چه شده؟
مارک در حالیکه با دست خود روی میز بدنبال گیلایش می گشت جواب داد:

چرا مصری ها خواستند...

و این موضوع چنین می نمود که ناصر تصمیم خود را در این مورد بین ۱۶ و ۲۰ جون اتخاذ کرده بود و اکنون میدانست که این نبرد یک نبرد طولانی خواهد بود و تنها توسط قدرت نظامی برده شده نمی تواند.

ووی پی برد که اگر اسرائیل از حمایت امریکا مستفید است برای مصر ضروری است که کمک اتحاد شوروی را داشته باشد.

از همین لحظه به بعد وی سیاستی را در پیش گرفت که اتحاد شوروی را در کشمکش مصر با اسرائیل تاحدی که ممکن بود دخیل سازد.

در بد و امر شو روی ها بخود مطمئن نبودند و چنین معلوم می شد که آنها قادر به توافق روی یک

پالیسی نبودند آنها در روز های اول جنگ با دو صدا سخن میزدند.

از یکطرف آنها در مورد فرستادن طیارات میک به قاهره برای تعویض طیارات تلف شده برابلم های خلق میکردند و از طرف دیگر وزیر دفاع اتحاد شوروی مارشال گریچکو برای پنجاه نفر از معلمین نظامی شوروی در اکادمی نظامی مصر هدایت داد تا برای خود وظایف فعال را پیشنهاد کنند.

این پنجاه صاحب منصب اتحاد شوروی که برخی از آنها جنرال بودند در پیامی به فوزی گفتند که به آنها امر داده شد، تا از وظایف شان در جبهه راپور بدهند در حقیقت این پیشنهاد آنها با وجودیکه مورد تقدیر قرار گرفت اما پذیرفته نشد. بعد از یک کنفرانس ناگهانی بلاک شرق در مسکو که در اثر اصرار دو ست

قدیمی ناصر یعنی مارشال تیتوداير شد آغاز يك پالیسی شروع به آشکار شدن کرد.

اتحاد شوروی تصمیم گرفت که اردوی مصر را مجدداً تجهیز کند و در کمک های اقتصادی، مواد غذایی به مصر تهیه بدارد و روابط خود را با اسرائیل قطع نماید.

پس از آن اتحاد شوروی احساس می کرد که در شکست عرب ها ذیدخل بوده است.

کاسیکین این احساس را برای زعيم الجزایر هواری بومدين اظهار کرد گفت:

این شکست برای ما ست مهمات حربی ما که به بسیار خوب در دیگر جاها می جنگد شکست خورده اند.

پاینیر دهم

آن در فضای بین السیارات بود. هنگامیکه پایینیر دهم به ژوپتر نزدیک تر میشد، حادثه از بین رفتن قوه جاذبه چنین باردیگر نیز بوقوع پیوست.

داکتر جان ولف یکی از دانشمندان مرکز تحقیقاتی ایمنز اظهار نمود که ممکنست این حادثه نتیجه مستقیم برخی از تأثیرات خارجی و با احتمال قوی بعلمت باد های شمسی بوده باشد. داکتر ولف اضافه میکند: تأثیر انفجارات عظیم انرژی در سطح آفتاب ممکنست با قسمت خارجی ناحیه مقناطیسی ژوپتر در تماس شده و موقتا باعث فشار سا حه مذکور بجهته مخالف آن گردیده باشد. وزماتیکه بادهای شمسی فرو نشست ناحیه مقناطیسی ژوپتر دوباره بفعالیّت آغاز نموده و به فاصله نورمال تقریبا ۱۴ الی ۵ میلیون میل ظاهر میشود. سفر چگونه آغاز شد؟

سفر تاریخی پایینیر دهم بر روز ۲ مارچ ۱۹۷۲ از مرکز فضا یی کیپ کانا و رال آغاز گردید و پس رعت راه پیمود. سفینه پایینیر دهم از هر سفینه دیگر یکه تا حال تو سط انسان بفضا پرتاب ردیده، سریع تر حرکت کرد و دورتر رفت.

سفینه پایینیر دهم اولین وسیله ساخته دست بشر است که توانست آنطرف مدار مریخ برود و خطرات ناشناخته کمر بند استراید (هر

یک از سیارات کو چکی که بین مدار های مریخ و ژوپتر قرار دارند) را کشف و معلوم سازد و آن عبارت از صخره سنگ ها و گرد و خاک شنآوری است که بین مدار های مریخ و ژوپتر، اطراف آفتاب را احاطه کرده است.

داکتر تام گرلز یک دانشمند پوهنتون اریزونا گفت که هنگام تقرب پایینیر به فاصله ۴ میلیون میلی ژوپتر انسانی در بین سفینه میبود، مشا هده میکرد که سیاره ژوپتر چهار مرتبه بزرگتر از قمر زمین و هشتاد بار رخننده تر از آن معلوم

میشود هیبت و عظمت آن لحظه به لحظه بیشتر هویدا میگردد. سطح سیاره ژوپتر معروض تو قانهای دهشتناک باد است که طبق نظریه دانشمندان سرعت این باد ها به ۳۰۰ میل فی ساعت میرسد پایینیر دهم یکی ازین با دها را که بمسافت ده هزار میل و با ستقامت خطوط رنگه اتمو سفر ژوپتر جریان داشت، ثبت کرده است. ژوپتر دوازده قمر دارد که چهار آنها بمدار هایی در اطراف سیاره از چپ بر است گردش می کنند

سفینه پایینیر سفری تنها، نهایت ژوپتر دوازده قمر دارد که چهار آنها بمدار های در اطراف سیاره از چپ بر است گردش می کنند. این اقمراز نظر نحوه حرکت و گردش، تقریبا با کلیه اجسام گردنده نظام شمسی تنا قض دارند

و این یکی از واقعیت هایی است که مدتها ذهن دانشمندان را منصرف بود و آنانرا با شتباه واداشته بود.

کشف و تحقیق اسرار ژوپتر: دانشمندان امید وارند بتوانند با استفاده از اطلاعات و معلومات بخصوص پایینیر دهم، بیشتر و بهتر به خصوصیات پیچیده نظام شمسی پی ببرند. یکی از ملاحظاتی که در مورد

پاینیر دهم نزد دانشمندان اهمیت فوق العاده دارد همانا مصرفی است که برین سفینه صورت گرفته بدینمعنی که خود سفینه پایینیر «پنجاه میلیون» دالر وراکتی که آنرا بفضا پرتاب

نمود پانزده میلیون دالرخرج برداشته است که اگر این را با مصارف قبلی ای که در زمینه تحقیقات فضایی صورت گرفته مقایسه کنیم دیده

میشود که در سه ماموریت سکای لاب جمعا ۲۶۷ بلیون دالر و در پروژه پیاده کردن انسان سطح ماه ۲۵ بلیون دالر مصرف گردید.

لوگر مرکز پرواز های...

این منبع در مورد مزیای اقتصادی ناحیه لوگر، یک سلسله دلائل را ارائه و می افزاید:

بادر نظر داشت وضع جغرافیایی مملکت تقاضای مزید کمپنی های بزرگ، انکشاف توریزم در مملکت و بالاخره انکشاف آریانا که هدف همه تقویه بنیه اقتصادی کشور است، اعمار یک میدان هوایی مجهز و مصون را، از نگاه هوا نوردی هر نوع طیارات، برای کشور، دروادی لوگر، ضرورت مبرمی ساخته است.

سوال دیگری را با همین منبع مدیریت عمو می هوا نوردی هوایی ملکی، چنین مطرح میسازم: این میدان به چه مبلغی و از کدام مدرک اعمار میگردد؟

منبع میگوید: در مطالعات اساسی این میدان با سایر پروگرام های عاجل، از قرضه ۲۵۰ میلیون دالر بانک جهانی و ۶۰۰ هزار دالر بودجه افغانی استفاده میگردد. منبع در مورد شروع کار میدان هوایی لوگر میگوید:

در قدم اول مطالعات تخنیکی و انجیرری دراول سال ۱۳۵۳ شروع میگردد و بعد از تکمیل این مطالعات بهر صورت در حالیکه هنوز درروی زمین نظرات، انتقادات و عقاید گوناگونی در مورد معقولیت و یا عدم معقولیت اینهمه مصارف گزاف برسر تحقیقات کیهانی ادامه دارد، پایینیر دهم با سرعت بسوی عمیق ترین و بعید ترین حصص نظام شمسی و حتی ماورای آن به پیش میرود.

سفینه پایینیر سفری تنها، نهایت طولانی و اعجاب انگیزی در پیش دارد. او سه سال بعد از مدار زحل شش سال بعد از مدار او رانوش پس از دهسال از مدار نیپتون و بالاخره چارده سال پس از امروزاز مدار پلوتو عبور خواهد کرد.

دانشمندان و ریاضی دانان تخمین میزنند که یازده میلیون سال پس از جدا شدن سفینه از نظام شمسی، پایینیر در قلمرو سیاره های ثابت تا ورش داخل میشود.

(تا ورس یکی از کهکشان های شمالی است)

در صورتیکه پایینیر دهم درطول مسافرتش بسوی فضای لایتناهی با مدنیت های زنده و پیشرفته دیگری مواجه گردد، آنگاه بمنظور افاده و شناسایی صفحه ای درکنار پایینیر نصب گردیده که طرح دو انسان (یکمرد و یک زن) و موقعیت زمین در بین کهکشان بر آن نقش بسته است.

تیل یا (تو ره طلا)

بفرینو ته د دغو ماشینو نو اړتیا د تیلو د پاره د خاگاندو نیکې آیندې پېشبینی کوله . هرڅه ددی زیری ورکاوه چه تیل به ژر تر ژره زیات ارزښت پیدا کړی . د تیلو د شرکتو نو د کار ستو نزی له دی امله زیات وو چه د کار گرانو لگښت زیاتیده او دوی کولای شوای له هر لیتر تیلو څخه یوازی د هغه اتمه برخه تقطیره او استفاده ورڅخه وکړی . له همدغه امله پانگی اچوونکو د زیاتو پانگو سره یو شمیر موظف کړ چه د تیلو تصفیه خانی او د تقیطر دستگا وی بشپړی کړی .

دوی مجبزی تصفیه خانی په وسیله کیدای شوای چه له نفتو څخه زاته گټه واخیستله شی به دی ډول ته له هغه څخه (تغاله) هم پاتی نشی . که تصفیه خانی بشپړ کیدی تیل کولای شو چ د بشر زیاتسی اړتیا وی پوره کړی هغه هم په ارزانه بیه ترزیاتی مودی پوری د ځینو تصفیه خانو کار دا وو چه اومه تیل تقیطر کړی او دروښانه کوونکو خراغو نو د پاره سپین تیل ورڅخه وباسی او پاتی برخه یی لری وغورځوی . په هماغه وختو کښی ، څرنگه چه اشاره مو ورته وکړه ، یو شمیر د تیلو په برخه کښی په څیر نه لاس پوری کړه چه دغو څیرنو ښی نتیجی ورکړی . مثلا بشر په دی وپوهید چه له تیلو څخه نور مواد هم لاس ته راتلای شی .

اوس اوس د تیلو استخراج یو ساده کار دی . د تیلو د استخراج د پاره داسی دستگا وی جوړی شویدی چه بی له تردید څخه له عجا یبو څخه دی داومو تیلو لاس ته راوړل د تصفیه شوی تیل به نسبت د یوه هیواد د پاره ارزان تمامیری .

هغه هیواد ونه چه تیل نلری یایی لری ، اومه تیل پیری او پخپلو تصفیه خانو کښی یی تصفیه کوی . په هیوادونو کښی د تصفیه خانو موجودیت . د بیکارو خلکو شمیر کموی ، ځکه چه یوه بشپړه او مجبزه تصفیه خانه . څه نا څه دوه ملیون تنو کارگرو مېند سانواو متخصصینو ته ضرورت لری . د تیلو استخراج زمونږ په عصر کښی دومره اهمیت

پیدا کړی چه ته بشر کولای شی د سمندرو نو زوری و کینی او تیل لاس ته راوړی .

له تیلو څخه له تصفیه نه وروسته دغه مواد لاس ته راځی .

گاز ، بنزین ، سپین نفت ، دیزل دماشینو تیل ، قیر او واسلین .

د تیلو لوی استخراج کوونکی هیوادونه ، اوس اوس په منځنی ختیځ کښی یو شمیر عربی هیوادونه دی او دامریکا متحده ایالات د خپلو تیلو زیاته برخه له دغو هیوادو څخه لاس ته راوړی . د دغو هیوادو تولیدات په دی ډول دی .

سعودی عربستان د ورځی ۷،۵ ملیون بیر له تیل تولیدوی او عایدات یی هرکال ۴،۴ ملیارد ډالروته

رسپیری . ایران د ورځی ۵،۹ ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۳،۴ ملیارد ډالرو ته رسپیری . کویت د ورځی ۲،۸ ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۲،۰ ملیارد ډالرو ته رسپیری . لیبیا د ورځی دوه ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۲،۱ ملیارد ډالرو ته رسپیری .

عراق د ورځی ۲،۰ ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۱،۳ ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۹۵۰ ملیون ډالروته رسپیری .

تر ۱۹۶۰ کال پوری د امریکی د تیلو له خاگانو څخه تقریبا د دغه هیواد ټولی نفتی اړتیا وی پوره کیدی ، خواوس سره د دی چه ددغه هیواد د تیلو تولیدات خپل وروستی

حدته رسیدلی دی ، خواپتیا وی یی نشی پوری کولای او ویل کیری چه په راتلو نکو کلو کښی به دغه خلا زیاته شی او امریکه به له بهر د مخه دتیلو په توريد زیاته اتکا وکړی . په ۱۹۲۷ کال کښی د امریکی د تیلو له خاگانو څخه هره ورځ ۱۱،۲ ملیون بیر له استخراج جیده ، حال دا چه ضرورت یی د ورځی ۶۱،۳ ملیون بیر له وو او تفاوت یی له بهر څخه دتیلو دوارد اتو له پلوه پوره کیده . ویل کیری چه تر ۱۹۷۵ کال پوری به تیلو ته د امریکی ورځنی اړتیا وی ۲۰ ملیون بیر له وی ، حال دا چه تولیدات به یی تش د ورځی ۱۰،۲ ملیون بیر له وی .

تر ۱۹۸۵ کال پوری به یی د ورځی ۱۵،۵ ملیون بیرلو تولیداتو په مقابل کښی دامریکی اړتیا د ورځی ۳۰،۲ ملیون بیر له تیلو ته ورسپیری .

بقیه صفحه ۱۹

نجوم و احکام نجوم

حرکت وضعی ماه :

مدت دوران ماه به دور خود با مدت دورانش به دور زمین کا ملا برابر است بنابر این حرکت وضعی ماه هم مدت ۲۷ روز و هفت ساعت و ۴۳ دقیقه و ۱۲ ثانیه است.

منازل قمر :

در تقویمهای رقمی ستون مخصوصی بنام منازل قمر وجود دارد که در تقویمهای عادی دیده نمیشود مقصود از منازل قمر ۲۸ مجموعه کوچک ستارگان است که اعراب بادیه به منظور دریافت اوقات فصلها و موقع بارش بارانهای موسمی و وزش بادهای گرم موسمی آنها را از ستارگان ثابت اطراف منطقه البروج انتخاب کرده بنام منازل قمر نامیده اند و منجمان دوره اسلامی نیز آنها را اعتبار داده در کتب هیأت و نجوم یاد نموده اند.

در این حساب و انتخاب خود ، اعراب بادیه که سال شمسی نداشتند و همه چیز را با اساس ماه قمری محاسبه می نمودند ، دو روز تحت الشعاع را از یک دوره هلالی وضع و برای هر روز از ۲۸ روز دیگر ستاره ای را منزل قمر میداشتند . نام ستارگان مزبور از این قرار است :

شرطین ، بطین ، ثریا ، دبران ، هقه ، هغه ، ذراع ، نثره ، طرف ، جبیه

زبره ، صرفه ، عوا ، سماک اعزل ، غفر ، زبانی ، اکلیل ، قلب ، شو له ، نعیم ، بلده ، سعد ذابح ، سعد بلع ، سعد السعود ، سعد الاخبیه ، فرغ اول ، فرغ ثانی ، بطن الحوت .

قمر در برجها :

همانطور که حرکت زمین در منطقه البروج ، بنام سیر آفتاب در بروج دوازده گانه یک سال شمسی را تشکیل میدهد ، برای ماه نیز حرکتی در منطقه البروج فرض کر ده اند که در هر دو ونیم روز یک برج را تمام میکند و تقریبا در یک ماه همه منطقه البروج را سیر میکند . در تقویمهای رقمی این حرکت را با محاسبه دقیق ثبت میکنند ، اما در تقویمهای عادی گاهی در مقابل دو روز نام یک برج را که قمر را در آن میدانند می نو یسند و گاهی در مقابل سه روز می نو یسند .

دانستن سیر قمر در برجها ، مخصوص از نظر منجمان احکامی بیشتر اهمیت دارد ، زیرا از یکطرف بودن قمر در عقرب که در ادبیات هم بسیار یاد شده است هم در احکام و هم در اختیارات ، نزد ایشا ن مهم است و باید معلوم باشد از طر ف دیگر یک قسمت زیاد احکام نجومی مربوط به نظرات قمر با سیارگان دیگر است و غالبا نیک و بدکار هارا از روی احوال و حرکات قمر میسنجند چنانکه شرح آن خواهد آمد.

لطفا بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید

مار

کوشیدم تربیتش کنم. ولی نشد. هیچ سخنی نمیزد. خاموش بود. مثل «رامو» - هرگز خنده اش را ندیدم. روزها، اینجا کنار ارس می نشست و دریا را تماشا میکرد.

پس آنترها از من قلم و کاغذ و رنگ خواست و شروع کرد به نقاشی ولی تنها یک شکل را روی کاغذ می آورد: ماهی گوناگون را.

این نقاشیها همه از اوست. سراسر روز را نقاشی می کرد - مار رسم میکرد - و باعلاقه این نقاشیها را به درو دیوار می آویخت.

یک شب صدا هایی از آشپزخانه شنیدم و بیدار شدم. بعد در واژه اتاقم باز شد و «گیتا» به در و ن آمد. کارد آشپزخانه در دستش بود. بی اختیار چراغ را روشن کردم و دیدم چشم او می درخشید. مثل چشم های همان مار کفچه ای بود که در جنگل دیده بودم. چهره اش آرام بود. به من نزدیک شد.

ناگهان با تمام قدرتم فریاد آوردم:

«کمک!»

فریادم در اتاق پیچید. شیشه ها به لرزه درآمد. «گیتا» فرار کرد و به اتاقش رفت. از دنبالش دو یسم و در واژه اتاقش را قفل کردم.

بعد از آن، شبها دروازه اتاقش را قفل میکردم. «گیتا» افسرده و افسرده تر میشد. دیگر نقاشی هم نمیکرد فقط از پشت شیشه دریا را می نگریست.

یکروز که به خانه آمدم «گیتا» نبود، همه جا را گشتم. پیدایش نکردم. به پولیس خبر دادم و پولیس جسد بیجان او را خیلی دور از اینجا از دریا به دست آورد.

مرد بازم گیلانش را سرکشید. دیدم میگردید. درین حال گفت:

«من قاتل هستم!»

برخاستم و گفتم:

«من دیگر میروم.»

همراهم پا بین آمد. دیگر همه جا تاریک شده بود و چراغهای سرک در میان مه میدرخشید.

سرپل که رسیدیم، مرد گفت:

«جهان ما نند یک پل است.»

او همانجا ایستاده و من ازش دور شدم. بعد از چند قدم، ایستادم و او را نگریستم. دیدم روی دیواره پل خمیده بود و آب دریا را می نگریست.

به راهم ادامه دادم. با ران میبارید از پشت سرم، از لایلهای مه و باران آواز مرد را شنیدم که بلند بلند از من میپرسید:

«تو چرا از پل خوشتر می آید؟»

جوابی ندادم. دیگر به آخر پل رسیده بودم.

(پایان)

صفحه ۵۸

همسر تان را تشویق کنید

بخشید و چه بسا شوهر تان بخود می گوید «شاید واقعا شبها مت و شجا عتم بیش از آنست که خود تصورش را میکنم»؟

روی این اصل شما وظیفه دارید خواص مثبتی را که در وجود اوست تقویت کنید نه آنکه روحیه اش را متزلزل ساخته او را تحقیر نمایید. همسری که با استعمال کلمات و جملات الهام بخش و تشویقی آمیز باشو هر شعاقلانه سخن می گوید در واقع روح امید با و میدهد و طرز فکر او را نسبت به زندگی بنحو مطلوبی تغییر میدهد.

بدین سان اگر می خواهید میزان فروش روزانه همسر تان از دیار یابد و پول زیادتری بدست آرد، باید سعی کنید، هر روز صبح او را با حالتی سرافراز و خوشحال از خانه روانه کار نمایید راهش آسانست، باید کوشش کنید وی خود را بصورت مردی که شخصا میخواهد باشد ببیند.

حتی اگر شوهر تان کسی است که دیدن صورتش در آینه شهادت مبدل به زهر میکند، زیبایی او را بستانید. حسن انتخابش را در نکتایی که بسته کرده تحسین کنید، بجای آنکه حرکت نامطلوب وی را

در فلان مهمان مرتب بر خش بکشید محاسن او را بزرگتر از آنچه هست جلوه دهید البته موفقیت از آن شما خواهد بود. و زندگی خوشی را پیش رو خواهید داشت.

بقیه صفحه ۴۰

مواظبت های شخصی

که شما رانج میدهند عمل تلقین را اندکی دچار اختلال میسازد یعنی مثلاً فکرتان متوجه نواقص این عمل و تاخیر تأثیر آن در بهبودی مزاج میگردد. در چنین موقعی باید از عقل یاری خواست و ملا حظه کنید که مطمئن ترین وسیله برای کوتاه کردن مدت مرض رانند خیالاتی است که مخالف بهبودی و باز گشت مجدد تندرستی است.

ژو ندون

عرض تبریک
اشپیف لمیتد فابریکه
پرویسس مغرباب، حلول
عید سعید اضحی را به
بناغلی محمد داود رئیس
دولت و صدراعظم،
کمیته مرکزی، اعضاء
کابینه اردوی شجاع
و کافه مردم افغانستان
تبریک میگویی

روزهای عید

برابر بود از یک دکاندار که مصروف بیع و بها بود گفت :

- برادر من که عضو تفتیشی بناروال نیستم، من به برنج فوق العاده و خوب ضرورت دارم می خواهم برایم بدهید .

دکاندار در حالیکه سر خود را تکان میداد و دست به ریش خود میکشید ، گفت :

- نه با دار اینجا ایمان فروشی نیست اگر ما ایمان خود فروختیم حالی صاحب یک عالم پول وزندگی میشدیم . همین دکان غریبانه نو کرته که می بینی حاصل زحمت پنجاه ساله است .

و چون هجوم خریداران زیاد بود نخواستم مزاحم او شوم بعد از خدا حافظی دهن دکان برنج فروش را ترک دادم در مقابل این دکان دکان دیگر موجود بود جوان نسبتا کم سن نشسته و بمجرد رسیدن ما خود را با دکاندار دیگر مصروف به سخن گفتن کرده یعنی نمیخواست با من طرف شود با آنهم نزدیک رفته و پرسیدم :

- برادر این برنج سیرچنداست دیدم که نرخ های داده شده از طرف این دکاندار دو تا سه افغانی در کیلو و تا بیست افغانی در یک سیر فرق دارد و قیمت تر است گفتم :

- برادر چرا از نرخ بناروالی قیمت تر می فروشی گفت :

- خود بناروالی می فهمد که ما قیمت خریدیم .

- اگر بفهمد شما را جریمه نمی کند ؟

- چطور نی ، ولی ما که قیمت خریدیم قیمت می فروشم . دیدم خون گرم است راه خود را گرفته دنبال دکانداران دیگر رفتم - از یک دکان بدکان دیگر میرفتم در حالیکه خریداران مختلف فروشنده های متعدد با اموال رنگا رنگ مشغول خرید و فروش و پیمانه مواد بود اندیکری در بالای جوال خود نشسته و به فکر فرو رفته نزد شخصی که بفکر فرو رفته بود رفتم .

- برادر خودت برنج فرو شس هستی ؟

- بلی من این جوال ها را از بغلان آورده ام و تا هنوز بفروشی نرسیده .

- شما برای این برنج هاته جایی هم

میدهید ؟

- چرا نی در هر جوال از پنج تا پانزده افغانی می دهیم .

- چرا یک قیمت ندارد .

- جور آمد است اگر صاحبان دکان خوشخلق باشند پنج افغانی است و اگر بدخلق باشند پانزده افغانی .

- تو که از بغلان آمدی قیمت مواد از تراقی چطور بود ؟

- من از بغلان همین برنج را فی سیر صد افغانی خریده ام و پنج افغانی کرایه داد ام نمی دانم چند بفروشم .

برنج بغلانی اعلا فی سیر ۱۱۲ افغانی از طرف بناروالی نرخ داده شده در همین وقت توجه مرا ریش سفیدی که فهمیده میشد عمر زیاد دارد بخود جلب کرد که برنج فروشی میکرد نزدیک رفتم او با خلق بسیار خوش گفت :

- چه قسم برنج کار دارید ؟

- بابه جان من برنج نمی خرم خود را مرفی کردم و گفتم که چه می خواهم .

در حالیکه میخواست چیز های بگوید مرابه جای دعوت کرد و خود در صندلی پناه برد تا از شر خنک در امان باشد .

- در صندلی نمی نشینید ؟

- زنده باشی پدر من گرم هستم .

- خوب چه می گفتید .

- شما چند سال است برنج

عرض تبریک

نمایندگی کر لوسکر حلول عید سه عید اضحی را

به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم

جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء

کابینه، اردوی فدا کار و کافه سلامت نجیب

افغانستان تبریک میگوید .

در همین وقت کلاتر برنج فروشان در همان جا پیدا شده و داخل صحبت ما گردیده .

وقتی دانست که من چه کاره هستم بدون تأمل به سخنی زدن آغاز کرده و چنین گفت :

- ما در حالیکه آرزو داریم تا نرخنامه در هر چیز موجود باشد اما مشکل اینجا ست که یک سلسله بی توجهی از طرف کمیته تعیین نرخ و هیئت تفتیش بناروالی صورت می گیرد مثلا کمیته تعیین نرخ ها بدون در نظر داشت قیمت مواد در ولایت نرخهای را بدکانداران عرضه میدارد که یا مساوی به ولایات تولیدکننده نیست و یا اگر فرق داشته باشد خیلی کم است مثلا برنج بغلانی که ۱۱۲ - افغانی فی سیر در کابل تثبیت شده در بغلان فی سیر یکصد و پنج افغانی است کرایه فی سیر از بغلان تا کابل تقریبا پنج افغانی است مفاد تاجر دو افغانی و متفرقه هم پیش از پنج افغانی میشود که فی سیر بیصد و پانزده افغانی میرسد به این صورت دکان داران کابل پیش از اینکه مفادی بر ایشان متصور باشد نقص می کنند .

در مورد هیئت تفتیش بناروالی باید گفت که از یکطرف یک نرخ را می دهند و از جانی جریمه هم می کنند مثلاً قروت اعلی را ۳۰ - افغانی نرخ داده اند وقتی دکاندار ۳۰ افغانی می فروشد جریمه میشود . - شاید قروتش اعلی نبود باشد .

- نه خیر قروت اعلی را فروخته چون اعضای هیئت این فرق را نتوانسته بکنند او را جریمه کرده . بعد از آن چون شام شده و دکان ها رو به بسته شدن بود تنها توانستم از یک دکان قروت فروشی خبری گیرم دیدم که واقعا قند و قروت هر دو یک قیمت دارند حتی قروت بالاتر از قند است .

به همین ترتیب قیمت آرد و گندم در مندوی درست تثبیت نشده است و فروشندگان بدون در نظر داشت لایحه تعیین قیمت ها خود سرانه آرد را بفروشن میسازند . بطوریکه یکنوع قیمت آرد در دوکانی یک چیز و در دوکان دیگر چیزی دیگر است .

مردی بانقاب بقیه

سکلت سوار بیرون رفت و یک موتور سر بسته زندان که پرده های کلکین های آنرا هم فرود آورده بودند، بدنبال آنها حرکت کرد. بهر دو طرف موتور عده موتور سکلت سواران بودند، یک مو تر جیب با چند تن مامور مسلح پو لیس نیز به تعقیب آنها روان شد.

آنها بدون بروز کدام اتفاقی به سکا تلند یا رد رسیدند. در وازه های دو بال عما رت بسته شد و میلز از در وازه عمومی وارد گردید. بالدر معاون الک و یک خفیه پو لیس دگر میلز را تحت حرا ست خود گرفتند. میلز رنگ پریده معلوم میشد و به زحمت سر پا ها یش راه می رفت.

اورا به یک اتاق کو چک رهنمایی کردند که متصل به دفتر الک بود.

عرض تبریک

میهن فلز حلول ایام عید سعید

اضحی را به شما غلی

محمد داؤد رئیس دولت

و صدر اعظم، کمیته مرکزی،

اعضاء کابینه، اردوی شجاع

و کافه مردم افغانستان تبریک

میگوید.

عرض تبریک

دافغان دمیوی سمون شرکت حلول

ایام عید سعید اضحی را به

شاغلی محمد داؤد رئیس دولت

و صدر اعظم، کمیته مرکزی

اعضاء کابینه، اردوی شجاع

و عموم مردم افغانستان تبریک

میگوید.

کسی با او تماس نگرفته بود. دیک به کلکینی که بالدر از آن حرف زده بود نظر انداخت. بالدر قبلا اورا بسته بود واما دیک متوجه شد که اکنون در حدود شش اتسج باز بود.

بالدر مصرانه تاکید کرد که او کلکین را بسته بود و سر جنت جکله شا هد بسته کردند آن میباشند.

سر جنت جکله حرفهای بالدر را تصدیق کرد. دیک پنجره را کاملاً باز کرده به بیرون نظر انداخت. چهار سیخ آهنی بصورت صلیبی روی خشتهای پخته دیوار محکم شده بود و وقتی کله اش را از پنجره بیرون کرد، در حدود یک متر دور تر از کلکین زینة آهنی و طویلی را دید که در دیوار نصب شده بود. این زینة از بام تا به زمین عمارت امتداد داشت اتاق دیک در طبقه سوم بود و از آنجا باغچه مجاور معلوم میشد آنطرف باغچه را کتاره آهنی گرفته بودند که مانع دیدن میشد.

باقی دارد

دیک والک یک لحظه منتظر ماندند و صدای باز شدن دستبند و سپس صدای غلقه بگوششان رسید. در همین لحظه بالدر خودش را به داخل اتاق دفتر انداخته گفت: «او مریض است و بیهوش شده است.»

الک به شتاب از اتاق بیرون شده از دهلیز گذشت و بدنبال بالدر وارد اتاق انتظار شد میلز که نیم تنه اش به دیوار تکیه داشت غلتیده بود. چشمهایش بسته و صورتش مثل گچ سفید بود. دیک بطرف او خم شده، جسد او را راست در صحن اتاق انداخت و دهانش بوی میداد.

دیک صدا زد: تیزاب خورده و کارش تمام است.

همان روز صبح تمام لباسهای میلز را از تنش بیرون آورده و سر تا بقدم تفتیش شده بود. واز نهایت حزم و احتیاط حتی دهن جیبهایش را هم دوختند. او برای دو پولیس که مشایعتش می کردند از مسافرت قریب الوقوع خود به کانا دا با امید واری حکایت کرده! و غیر از پولیس

عرض تبریک

کارکنان فروشگاه بزرگ افغان

حلول عید سعید اضحی را

به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم

جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی،

اعضای کابینه و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک گفته اعتلای

کشور را تحت قیادت رهبر ملی خویش خواستارند

عرض تبریک

صمیمی موبل حلول عید

سعید اضحی را به بناغلی

محمد داؤد رئیس دولت

و صدر اعظم جمهوری

افغانستان، کمیته مرکزی،

اعضای کابینه، اردوی

فداکار و کافه ملت نجیب

افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

منسوبین و کارکنان شرکت صنعتی

پخته و تیل کشی و یخ سازی هرات

حلول ایام عید سعید اضحی

را به بناغلی محمد

داؤد رئیس دولت

و صدر اعظم، کمیته

مرکزی، اعضای کابینه، اردوی

فداکار و کافه ملت افغانستان تبریک گفته

اعتلای کشور را تحت قیادت رهبر ملی خویش

خواستارند

مردی بانقاب بقیه

قدم می زد. چتری را به پا زوی خود انداخته کلاه سلندر را تاسر ابرو ها یش پائین کشیده. قیافه دور از شناختی پیدا کرده بود یک ساعت بعد تر باز هم او را دید که از سمت مقابل آمد. دیک تعجب کرد که انسپکتر الک به چه معامله پولی مشغول بوده و بعد با اطلاع حاصل نمود که الک در آنروز دو مرتبه تابه عمارت ادمیرال ها رفته بود. اما علت باز دید الک را از عمارت ادمیرال ها و قتی فهمید که شام همان روز بهم دیدند.

الک اظهار داشت: «من از مخابرات بی سیم تلگرافی بسیار چیزی نمی دانم. اما بخاطر می آرم که چیزی درباره خوانده ام. اگر آدم بخواند که مرجع فرستنده مخابرات بی سیم را پیدا کند. در آنصورت لازم است از دو یا سه محل به آن مخا بره گوش دهد.»

دیک حرف او را قطع کرد: «راستی من چقدر دیوانه هستم. حتی یکدفعه به فکر نمی رسید که ما می توانیم به استیشن را دیو هم برویم.»

الک متواضعانه اظهار نظر نمود: «گاهی چنین افکار به مغز خطور می کند. مرکز دستگاه مخا بره ادمیرال به کشتی های که در بندر های میلفورد، ها رویج، پورتنس موت و بلیموت هستند هدایت صادر کرده که مکالمات را بشنوند و سمست آنرا تعیین کنند.»

امید وار هستم که نشریه های عصر و شام مطلبی در باره حوادث اخیر ننوشته باشند.»

— منظور تان از میلز است؟
نی. خدا را شکر. اما لابد در تفتیش معلوم خواهد شد. اما من موضوع راطوری تنظیم کرده ام که یک تا دو هفته بعد تر سرو صدا یش بلند شود. زیرا مطمئنم که در هفته های آینده حوادث بسیاری رخ خواهد داد.»

الک با لحن خشنی اظهار داشت: امید وارم اتفاقی رخ ندهد. من بعد از مرگ میلز و دیدن جسد او در پای دیوار حتی نمی توانم یک تو ته ورست هم بخورم. در حالیکه از کتاب ورست سخت خوشم می آید، از گلویم فروود نمی رود.

با استفاده از یک موتر خوب چهار دقیقه وقت به کار دارم. یک توقف مختصر در منزل قبل بحث نیست.» او دوباره گوسک تیلفون را برداشته به شعبه پولیس تیلفون کرد: «من یک نفر میخوام هم که آقای یو شام برود را تعقیب کند. پولیس بیاید تا به ساعت هشت شب از تعقیب او دست بردارد و باید جریان را بمن راپور بدهد.»

الک خودش را روی آرام چوکی انداخته دراز کشید و سگری را که دیک گار دون به او تعارف کرده بود، روشن نمود و به اندیشه فرو رفت. و آنگاه سرش را برداشته گفت: امروز سه شنبه است و فردا چهار شنبه. شما چه پیشنهاد میکنید که در کجا مکالمات آنها را بشنویم؟

دیک گفت: در عمارت ادمیرال ها من بالارد اول تماس گرفته و ترتیب کار را داده ام. من می توانم در ساعت پانزده کم سه در اتاق الات ورنسترو منت ها باشم. دیک هدایت داد که یک شماره از نشریه شام را زود تر برای یش پیدا کرده و بیاورند. بسیار خوشحال شد که دید از قضیه مرگ میلز در اتاق انتظار چیزی چاپ نکرده بودند. در طول روز وقتی یک مرتبه از کلکین اتاق خود به طرف وایتال بیرون دید، الک رادید که آنسوی جاده

الک بدون معطلی تیلفون را بخود نزدیک آورده نمره ایرا دایل کرد. پس از یک وقفه کوتاه صدای پرود در تیلفون شنیده شد. الک بالحن ملایم و آهنگ چا پلو سانه پرسید: — آقای برو! این شما هستید که جواب میدهید؟ همین الان چه کار دارید؟

— شما کی هستید؟ آقای الک؟ من آماده بیرون رفتن از منزل هستم.

الک در گوش تیلفون بانسبایت ملایمت گفت: من تصور میکردم که شما را پنج دقیقه پیش در وایتال دیده ام.

برود پاسخ داد: کدام کس دگر را عوض من گرفته اید، زیرامن دقیقه می شود که حمام گرفته ام از من چیزی میخواید؟

الک بسر دی پاسخ داد: «نی، فقط میخوام ستم از سلامتی شما اطمینان حاصل کنم.»

برود با صدای تندی پرسید: «چرا؟ مگر اتفاقی روی داده است؟» الک در جواب بش اطمینان داد: «برایتان ممکن باشد یک مرتبه در دفتر کار بدین من بیاید. البته هر وقتی که فرصت داشته باشید خدا حافظ تان.»

او گوسک تیلفون را سر جایش گذاشته به سرعت محاسبه کرد: از وایتال تا به چهار راه کاوندیش

دیک پرسید: «این باغ از کیست؟» الک در جواب گفت: «باغچه انسلوف است.»

دیک تکرار کرد: «باغچه انسلوف انسلوف. آیا بقیه ها بطرف من از همین باغ تیر اندازی نکردند؟»

الک سرش را شور داده پرسید: آقای کمیسر شما چه فکر میکنید؟

را ستش را بخوانید، من نمیدانم درین باره چه توضیحی باید بدهم! بنظر من می آید که کدام تیوری بسیار عقلانی درین مورد وجود ندارد. البته در صورتیکه قبول کنیم یک نفر به کمک زینه خودش را تا به پشت کلکین رسانده تازهر را از راه پنجره به میلز بدهد. اما یک چیز برای من مبهم مانده که او خودش زهر را خورده باشد! بالدر قسم میخورم که پنجره را بسته و اکنون ما دیدیم که باز بود. شما می توانید به بالدر اطمینان داشته باشید؟

الک اطمینانی را که نسبت به بالدر داشت با اشاره سر تایید کرد. داکتر طب عدلی تا چند دقیقه دگر آمده، وجود سم کشنده را به حیث عامل مرگ میلز تصدیق کرد. الک به دنبال دیک گار دون به دفتر کارش در وایتال رفت و اظهار داشت: من در طول عمرم اینقدر نترسیده بودم که امروز می ترسم این بقیه ها با فعالیت شان مغز مرا خراب ساخته اند. درینجا پیش چشم مایک نفر را کشتند. با و صف هرگونه احتیاط در محافظت از او و با وجود رعایت تمام جوانب بقیه ها توانستند او را از بین ببرند. مایکد قیقه او را از نظر دور نکردیم. از زندان تا اینجا زیر مراقبت شدید قرار دادیم. به استثنای چند لحظه ای که در اتاق انتظار تنها ماند. آنهم در یک اتاق محفوظ که دروازه و کلکین ها یش بسته بود آقای کمیسر گار دون! تصور این حادثه فی الواقع مرا یک مقدار تکان میدهد.

گاردون الک را به داخل اتاق دفترش رهنمای کرده، دروازه می بند و به الک تکلیف نشستن میکند. پس از لختی سکوت می گوید: — برای اعصاب خراب و خرد شده چه توصیه غیر تحمل داشتند میتوان کرد. جرأت را از کف ندهید الک. بقیه هم مثل مایک انسان است و ترس او شبیه ما است. آقای برود کجا است؟

عرض تبریک

موسسه صنعتی نوروزی تولید کننده

جوراب اسب نشان حلول عید سعید اضحی را

به بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم،

کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی دلیهر

افغان و کافه هموطنان گرامی تبریک میگوید

مرگ اسرار آمیز رومل

قاتل دسته

گلی بوقبر او

نثار کرد

جواب به ایشان گفت همان مر می ایکه من توسط آن باید کشته شوم در خابریکه تا هنوز ساخته نشده است. ولی بالاخره در یکی از قابر یکه های آلمان کپسول زهر-اگینی ساخته شد که همان جنرال شجاع ودلاور را در ظرف سه ثانیه بخواب ابدی فرو برد گرچه آژانس آلمان نازیزم اعلان کرد که جنرال رومل در جنگ نور مانی به اثر جراحت که بر داشته بود از بین رفت، لیکن اصلا مرگ وی دلیل دیگری داشت. در جنگ آفریقا رومل بر علاوه کمبود سلاح و مهمات جنگی قوای عسکری بریتانیا روز بروز در آن مناطق زیاد شده میرفت و عساکر آلمانی نمیتوانستند به مقابل شان مقاومت کنند در یسن وقت رومل برای هتلر نظریه ارائه نمود که قبل از آن که آلمان ها در جنگ شکست بخورند باید دست از جنگ بکشند بدین لحاظ از خون ریزی وانسان کشی نیز جلو گیری بعمل آید.

در ماه می ۱۹۴۳ رومل شکست خورد و هتلر وی را دو باره به آلمان فرا خواند و بعد از این واقعات تلخ و ناگواری رونما گردید. رومل عضو حزب نازی نبود و کدام نشان از طرفی حزب مذکور دریافت هم نکرده بود و در پلان های نازیزم هم علاقه نداشت چون در زمان جنگ نازی ها از مناطق که به تصرف شان در میامد از مردم آن مناطق بصورت

در می ۱۹۴۷ جنرال رومل که ۴۹ سال داشت وقوماندان فرقه (۷) آلمان نازی بود قوای آلمان در آن وقت فرانسه را تقریبا متصرف شده بود و بفتح آن چیزی نمانده بود. بعد از دو سال جنگ افراد جنرال رومل در ۷۰ کیلو متری اسکندر یه واقع در آفریقای شمالی رسیده بود بناء اسم جنرال رومل زبان زد عام و خاص شده بود و به پاداش فتوحات که کرده بود هتلر بوی لقب فیلد مارشال را تقویض کرد.

نه تنها آلمان ها از فتوحات رومل تعریف میکردند بلکه انگلیس ها و دیگر اروپائی ها وی را یکی از بهترین جنرال های جنگ دوم محسوب میکردند به نسبت فعالیت های حربی و عملی نمودن تکتیک های خاص جنگی در محاربه، مردم او را جادوگر محاربه میدانستند.

رومل نسبت فعالیت های که در میدان جنگ با افراد و دیگر صاحب منصبان انجام میداد خود را تنها یک جنرال وقوماندان بزرگ فکر

نکرده بلکه با افراد و دیگر صاحب منصبان اردو شانه به شانه کارها را پیش میبرد. روزی افراد رومل در یک جبهه جنگ سخت گیر مانده بودند و نزدیکانش بوی توصیه کرده بودند خود را پنهان سازد مگر رومل در

غیر انسانی و جبراً کار میکرد فتنند که رومل از این عمل نازی ها نفرت داشت.

روزی رومل به سکر تر خود گفت که من در جنگ همیشه به حیث یک عسکر صادق جنگیده ام اما نازی ها یونو فورم مرا آلوده ساختند. زیرا من نمی خواهم که به مظالم آنها اشتراک کنم و خود را گهنگار سازم چنانچه یک بار هتلر به رومل امر کرده بود که تمام اسیر های جنگی را قتل عام نماید. مگر رومل از این امر هتلر پیروی نکرد. وقتی هتلر دید که جریان جنگ به نفع دشمن است برای بلند بردن روحیات ومورال عساکر نازی رومل را به نور مانی فرستاد تا جلو پیشروی عساکر متحدین را بگیرد

لیکن رومل به زودی در یافت که از نگاه سلاح ومهمات وقدرت جنگی عساکر متحدین کم است ونمی تواند که جنگ را ادامه بد هد لهند رومل در اپریل ۱۹۴۴ به قوما ندانی نظامی آلمان در فرانسه به این نظریه رسید که در غرب جبهه اوربند بر قرار شود و پلان یک کودتا را علیه هتلر براه بیندا زند او را

نسبت به انسان کشی و قتل عام که نموده بود محاکمه نمایند و به کیفر اعماش برسانند و قتیکه افواج متحدین به نور مانی رسید رومل برای هتلر پیام فرستاد تا هر چه زودتر با متحدین صلح نمایند. در ۱۷- اپریل ۱۹۴۴ رومل برای اشتراک در کنفرانسی رهسپار بود. و طیاره ایکه مارک بریتانیا داشت بالای موتر وی فیر نمود که در اثر آن رومل شدیداً زخمی شد لیکن تعجب در این است که در مرکز فضائی بریتانیا هیچ نوع را پوری به این حمله داده نشده و این نتیجه همان مکتوبی بود که رومل خواستار اوربند را با متحدین نموده بود.

چند روز بعد از این واقعه شکستی بوقوع پیوست تا هتلر را هر چه زود تر از بین ببرند بهمین اساس در برلین در جائیکه هتلر زندگی میکرد بمی گذاشته شد مگر متفجر نگردید. پس از واقعه ۲۰ جولای هتلر باین نتیجه رسید که در حاد ثه سوی قصد رومل نیز شرکت داشته بوسیله جنرال برد روف به رومل پیغامی فرستاد و متذکر شد که اگر

میخواهی جنازه ات با تشییع یافت عسکری دفن شود باید خود کشی نمائی ورنه ترا خواهم کشت و میراث وجایدادت را از نزد باز ماند گانت خواهم گرفت رومل بعد از شنیدن این جر یانات نزد فامیل خود رفت و پیام هتلر را برایشان اطلاع داد و گفت من همراهی کسانمی که برای دست گیری ام آمده اند میروم و در عرض راه یک کپسول زهر دار را خواهم خورد و خود را از بین خواهم برد زیرا شرط اولی بهتر از شرط دومی است و بعد از آن که میمیرم در رادیو و جراید اعلان خواهد شد که رومل در یک حادثه کشته شد.

بعد از آن رومل با همرا هان خود توسط موتر بجنوب (الم) در حرکت افتاده و قتیکه موترش به آنجا رسید دیگر رومل زنده نبود و جنازه رومل

را به تشییعات خاص عسکری دفن کردند و هتلر اکلیل گل با شکو می را بدست فیلد مارشال برد روف فرستاد تا بالای تابوت رومل بگذارند.



مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ۳۶۸۴۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

مود و فیس



این هم یک نمونه لباس زمستانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library